



انتشارات دانشگاه تهران

۷۲۰

چاپ دوم

وجوه قرآن

تصنیف

أبو الفضل حبیب بن ابراهیم نفلستی

سال ۵۵۸ هجری

با اهتمام

دکتر مهدی محقق



Tehran University

Publications

No. 720

WuJuh- i Qur'an

(written in 558 A.H. / 1163 A.D.)

Hubaish b. Ibrahim Tiflisi

Edited by

Mehdi Mohaghegh

Professor, Tehran University

2nd Edition

Tehran, 1992

۱۸/۱

۱۸/۱

۸/۰۲۶ کی



با اهتمام : دکتر مهدی محقق

و بیوه قرآن

چاپ دوم

۷۲۰

انتشارات دانشگاه تهران





اسکن شد

وَجْه قرآن

تصنيف

أبو الفضل حبيب بن إبراهيم نفلستى

سال ۵۵۸ هجری

با تمام

دکتر مهدی محقق

انتشارات دانشگاه تهران

شماره انتشار ۷۲۰

شماره مسلسل ۳۳۲۲

ناشر : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تیراژ چاپ : ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : شهریورماه ۱۳۷۱

چاپ و صحافی : چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

قیمت: ۹۰۰۰ ریال



دانشگاه خوب، یک ملت اسعادمند می‌سازد

• امام عینی مدرس بزرگ شریف •

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغَ مَوْعِظَةِ الْمُتَّقِينَ كِتَابُ اللَّهِ الْكَرِيمِ (علی علیه السلام) .

دریای سخنها سخن خوب خداست

پر گوهر و باقیمت و پر لؤلؤ لا لا

پیشینیان می‌گفتند: فضیلت علم به فضیلت معلوم است و چون خداوند افضل معلومات است علومی که مربوط بشناخت خدا و فهم کلام اوست افضل علوم می‌باشد. از این جهت است که دانشمندان بقرآن و علوم مربوط بآن، از تفسیر و تأویل و تجوید و مفردات و لغات و وجوه و نظایر، بیش از سایر علوم توجه و عنایت نموده‌اند، و ایرانیانی که به بسط و توسعه زبان و ادب عرب همت گمارده‌اند بر این بوده‌اند که زبان عربی زبانی است که کلام خدا به آن نازل شده و در خور اعتنای فراوان است، اگر چنین منظوری در بین نبود مسلماً دانشمندانی همچون سیبویه و کسائی و فیروز آبادی و جوالیقی و ثعالبی و راغب اصفهانی و زمخشری و تفتازانی چندان بصرف و نحو و لغت و معانی و بیان زبان عرب نمی‌پرداختند.

دانشمند بزرگوار از اهل تفلیس بنام حُیث بن ابراهیم که در زبان عربی و فارسی چیرگی و استادی داشته‌است در زمان خود درصدد برآمده که نقاب عربیت را از چهره یکی از کتبی که مربوط بوجوه

معانی لغات قرآن است بگشاید و فهم آن را بر فارسی زبانان آسان سازد. او از این میان « وجوه القرآن » مقاتل بن سلیمان را برگزیده تنها به ترجمه اکتفا ننموده، بلکه آن را با توجه به کتب تفاسیر و لغات قرآن که دیگران تالیف کرده اند، کامل ساخته و آن را بهمان نام « وجوه قرآن » نامیده است.

از آنجا که خداوند می خواست که به مصداق « إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ » نتیجه کوشش این دانشمند در پرده استتار و گوشه اختفا نماند نسختی از کتاب او را از دستبرد حوادث زمان محفوظ و برای ما نگه داشت. این نسخه اکنون در کتابخانه « عاطف افندی » ترکیه بشماره ۳۲۴۶ موجود است و فیلمی از آن توسط استاد مجتبی مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تهیه شده و بشماره ۶۰ در کتابخانه مزبور موجود است.

آقای دکتر یحیی مهدوی استاد محترم دانشکده ادبیات که انتشار آثار نفیس فارسی را وجهه همت خود ساخته و بدین منظور از حقوق دانشگاهی خود چشم پوشیده اند، به بنده پیشنهاد کردند که این کتاب را برای چاپ آماده کنم تا از محل هدیه ایشان بدانشگاه طبع و نشر گردد.

نگارنده نخست به انتساخ کتاب و اعراب گذاری آیات مطابق متن پرداخت و، چون در ذکر آیات بنام سوره اکتفا شده بود، شماره آیات

را از کتاب «المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم» استخراج کرد و به‌متن کتاب افزود *.

از پایان کتاب چنین بر می‌آید که نسخه بخط مؤلف است، و همین امر موجب اشتباه یکی از کسانی که این کتاب در تملک او بوده است شده که در صفحه اول آن چنین می‌نگارد: «هذا الكتاب المستطاب بخط مصنفه الفاضل التفلیسی». ولی از روش تحریر کتاب مستفاد می‌شود که مصنف خود آن را ننوشته، و بدین جهت است که برخی اغلاط و اشتباهات و زیادت و نقصان در متن مشاهده می‌شود. چون نسخه منحصر بفرد بود امر مقابله صورت نگرفت، و بتصحیح متن اکتفا شد. مواردی که متن بمنظور تصحیح مورد تصرف قرار گرفته در پایان کتاب یاد گردیده است. این تصرفات گاه در اغلاط در کتابت و اشتباه در نقل آیات و نام سوره‌ها و گاهی هم مربوط به رسم الخط عربی و قراة است، باین معنی که رسم الخط و قراة مختار و راجح بر آنچه در متن آمده ترجیح داده شده است، اما تصرفاتی که در رسم الخط فارسی بعمل آمده فقط نمونه‌ای از آن در قسمتی از مقدمه کتاب که اختصاص به خصایص رسم الخطی و لغوی و صرفی و نحوی کتاب داده شده بیان گردیده است و قسمتی دیگر از مقدمه بشرح مختصری در باره مؤلف و

* در این امر آقای محمد مهدی دانشی شیرازی که اکنون تحصیلات

عالی خود را در لندن ادامه می‌دهد مرا یاری کرده است.

آثار او و همچنین مراد از وجوه قرآن اختصاص داده شده و شرح نام کسان و کتابهایی که مؤلف در آغاز یاد کرده است، بصورت چند یادداشت به تعلیقات کتاب افزوده شده و برای تکمیل فایده و تممیم عایده لغائی که وجوه معانی لغات قرآن است بترتیب الف با تنظیم گردیده و بکتاب ملحق شده است.

در پایان سخن لازم میدانم از استاد بزرگوار و ارجمند، آقای دکتر یحیی مهدوی سپاسگزاری کنم. زیرا گذشته از اینکه ایشان هزینه چاپ کتاب را با نفقه خود تأمین کردند، در همه مراحل طبع و تنظیم مطالب مرایاری و راهنمایی فرمودند و حتی آخرین نمونه‌های چاپخانه را هم از نظر شریف خود گذرانیدند. امید است که مدلول آیه شریفه «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» شامل حال فرخنده فال ایشان باشد.

جَزَيْتَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ عَنِ الْهُدَى

وَتَمَّتْ لَكَ النِّعْمُ وَطَالَ لَكَ الْعُمُرُ

مهدی محقق

۱۵ آذر ۱۳۴۰

مقدمه

- ۱ - احوال و آثار مؤلف .
- ۲ - مراد از وجوه قرآن .
- ۳ - خصایص ادبی کتاب .
- ۴ - نسخه کتاب .

احوال و آثار مؤلف

ابوالفضل حَبِيش بن ابراهيم بن محمد تفلیسی از دانشمندان قرن ششم هجری است که در علم صرف و نحو و لغت و نجوم و طب تبحر و استادی داشته و آثار گرانمایی درین علوم از او بجای مانده است .

شرح احوال و زندگی او کاملاً مضبوط و مشخص نیست و جسته گریخته از مقدمه های کتابهایش برخی از نکات که مربوط به زندگی و آثار اوست استفاده می شود .

آنچه مسلم است اینکه او با قلعج ارسلان بن مسعود از سلاجقه روم که در سال ۵۵۱ بسطنت رسیده و در ۵۸۸ وفات یافته هم زمان بوده و بعضی از تألیفات خود از جمله « کامل التعبير » و « قانون الأدب » را برای او تألیف کرده است و از پایان کتاب « وجوه قرآن » برمی آید که مؤلف هنگام تألیف کتاب یعنی سال ۵۵۸ در شهر قویه زندگی می کرده و پیش از این تاریخ در سال ۵۴۵ « قانون الادب » و در سال ۵۵۰ « کفایة الطب » را تألیف کرده و ازین جهت برو کلمن سال وفات او را در حدود سال ۶۰۰ هجری ذکر می کنند .

حاجی خلیفه در کشف الظنون و اسماعیل پاشا در هدیه العارفین سال وفات او را ۶۲۹ نوشته اند و این بعید بنظر می نماید که او پس از تألیفات مهم خود هفتاد هشتاد سال زندگی کرده باشد .

نام او در آثارش در معرض تحریف قرار گرفته و « حَبِيش » به

صورت‌های «حبش» و «حسن» و «حسین» در آمده و لقب او را «شرف الدین» و «جمال الدین» و «کمال الدین» ذکر کرده‌اند. درباره کتبه و نسبت او اختلافی موجود نیست و در همه جا کتبه‌اش «ابوالفضل» و نسبتش «تفلیسی» ذکر شده و چون وجوه قرآن از روی خط مصنف انتساخته شده درست‌ترین سند برای نام و نام پدر و نام جد و کتبه و نسبت اومی باشد و درین کتاب از او بعنوان «شیخ ادیب» یاد شده زیرا کتاب جنبه ادبی دارد و در کتب طبّی او از او بعنوان «حکیم» و «متطبّب» یاد شده است.

از حبیش آثار متعدّدی بفارسی و عربی باقی مانده است، آثار فارسی او از جهت خصایص لغوی و صرفی و نحوی دارای اهمیت است.

فهرست آثار او که نام آنها در فهرست‌ها و کتابها و در نسخه‌های آثار وی دیده شده بقرار زیر است:

۱ - اختصار فصول بقراط (رساله نهم از مجموعه رسائل طبیه) مجموعه رسائل طبیه محتوی ۹ رساله است که در شهر گلستان از بلاد اران قفقاز در سالهای ۷۳۸ و ۷۳۹ نوشته شده و اکنون در کتابخانه دانشگاه پرینستون امریکا (صفحه ۳۴۷ فهرست عربی شماره ۱۱۰۸) موجود است.

۲ - اصول الملاحم = ملحمه دانیال.

۳ - اودیة الادویة؛ الادویة المفردة و کیفیة أخذها و صیغتها

(رساله دوم از مجموعه رسائل طبیه) .

۴ - بیان التصریف ؛ در مقدمه قانون الادب و وجوه قرآن از آن یاد شده .

۵ - بیان الصناعات (فارسی) ؛ در مجله فرهنگ ایران زمین دفتر ۴ جلد ۵ زمستان ۱۳۳۶ چاپ شده است .

۶ - بیان الطب (فارسی) ؛ نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است .

۷ - بیان النجوم (فارسی) ؛ در هیأت و نجوم و اسطرلاب است و در مقدمه قانون الادب از آن نام برده است .

۸ - تحصیل الصحة بالأسباب الستمه (رساله هفتم از مجموعه رسائل طبیه) .

۹ - مقدمة العلاج وبدرقة المنهاج (رساله اول از مجموعه رسائل طبیه) .

۱۰ - تقویم الادویه ؛ در جداول مفردات که از جمله در جدول نخست اسماء مفردات را به پنج زبان عربی و فارسی و سریانی و رومی (لائینی) و یونانی بیان می کند در مقدمه کفایة الطب از این کتاب نام برده و نسخ متعددی از این کتاب در دسترس است .

۱۱ - التلخیص فی علل القرآن ؛ در وجوه قرآن ص ۲۶۲ از این کتاب نام برده است .

۱۲ - جوامع البیان در ترجمان قرآن ؛ این کتاب بترتیب حروف نهجی تنظیم و هر حرف را به سه بخش اسماء و افعال و حروف تقسیم کرده است .

۱۳ - رساله فی ما یتعلق بالاغذیه المطلقة والادویه ؛ (رساله هشتم از مجموعه رسائل طبیه) .

۱۴ - الرسالة المتعارفة بأسماء المترادفة ؛ (رساله چهارم از مجموعه رسائل طبیه) .

۱۵ - رموز المنهاج و كنوز العلاج ؛ (رساله سوم از مجموعه رسائل طبیه) .

۱۶ - شرح بعض المسائل لأسباب والعلامات منتخبة من القانون ؛ (رساله ششم از مجموعه رسائل طبیه) .

۱۷ - صحّة الأبدان ؛ در مقدمه کتاب کامل التعبير از این کتاب یاد کرده است .

۱۸ - قانون الادب (فارسی) در ضبط کلمات عربی و بیان معانی آن لغات بیپارسی . مؤلف در مقدمه نوشته که این کتاب را پس از بیان التصریف تألیف کرده . است از این کتاب نسخ متعددی در دست است .

۱۹ - قانون اللباب ؛ اعتماد السلطنه در مرآة البلدان (۹۷/۱) می نویسد ' و کتاب دیگری در حکمت دارد موسوم به قانون اللباب ' .

۲۰ - ترجمان قوافی (فارسی)؛ این کتاب را به امر قطب الدین ابو شجاع قلیج ارسلان تصنیف کرده و نسخه‌ای از آن مؤرخ ۹۲۸ در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره ۳۶۲ به نام قوافی موجود است .

۲۱ - کامل التدبیر؛ این کتاب را برو کلمن یاد می کند و می نویسد که به شماره ۵۴۵ مکرر در کتابخانه سلیم آغا در ترکیه وجود دارد .

۲۲ - کامل التعبير (فارسی)؛ از کتب معروف و مشهور حبیش است و به تعبیر خواب هم اشتهار دارد و نسخ متعددی از این کتاب در دسترس می باشد .

۲۳ - کفایة الطّب؛ این کتاب را برای ابوالحارث ملک‌شاه یعنی قطب الدین فرزند قلیج ارسلان نوشته و تألیف آن پس از تقویم الأدریه بوده و در آن عقائد علمای یونانی و اسلامی و سریانی را در علم پزشکی بیان کرده است . از این کتاب نسخ متعددی باقی مانده است .

۲۴ - لباب الاسباب؛ (رساله پنجم از مجموعه رسائل طبیّه) .

۲۵ - المدخل الی علم النجوم (فارسی)؛ حاجی خلیفه ذیل این عنوان می نویسد کتابی است مختصر به فارسی و مؤلفش در آن ذکر می کند که آن را پس از کتاب التلخیص فی علل القرآن تألیف کرده است .

۲۶ - ملحمه دانیال (فارسی)؛ این کتاب ترجمه از عربی به فارسی است و حبیش آن را پس از کتاب قانون الأدب نوشته است . از این کتاب نسخ

متعددی موجود است . در بعضی از فهرستها ملحمه دانیال و اصول الملاحم دو تألیف مجزا بحساب آمده است .

۲۷ - نظم السلوك ؛ برو کلمن به نقل از فهرست عربی کتابخانه موزه بریتانیا آن را جزو آثار حبیش نام می برد .

۲۸ - وجوه قرآن که کتاب حاضر است . درباره معنی وجوه قرآن و همچنین نسخه کتاب و خصایص ادبی آن جدا گانه بحث خواهد شد . آثار حبیش از مقاله آقای ایرج افشار در مجله فرهنگ ایران زمین (دفعه ۴ جلد ۵ زمستان ۱۳۳۶) که بعنوان مقدمه بر رساله بیان الصناعات حبیش آورده اند اقتباس گردید و از ذکر نسخه شناسی آثار حبیش که در آن مقاله آمده صرف نظر شد .

و نیز آقای علی نقی منزوی در کتاب فرهنگنامه های عربی به فارسی (شماره ۵۱۳ انتشارات دانشگاه تهران) در باره قانون الأدب و جوامع البیان و وجوه القرآن و ترجمان قوافی و نسخ موجود از آن بتفصیل بحث کرده اند .

مراد از وجوه قرآن

چنانکه در این کتاب دیده می‌شود مراد از وجوه «موضوع» له، کلمه نیست بلکه «مستعمل» فیه «آنست»، یعنی کلمه ای در حین بکار بردن انصراف بیک معنی پیدا کند اعم از اینکه آن معنی، معنی حقیقی باشد یا مجازی یا استعاری یا کنایی و نیز بنحو اشتراك لفظی باشد یا اشتراك معنوی. فی المثل کلمه «صَلَوَة» بمعنی درود و آفرین حقیقت لغوی و مجاز شرعی است و بمعنی نماز حقیقت شرعی و مجاز لغوی است، و کلمه «ید» بمعنی دست نفقه وجه استعاری آنست، وجه سوم کلمه «حرث» معنی کنایی آن اراده شده و همچنین کلمه «عین» که به معنی چشم و چشمه آمده مشترك لفظی است زیرا چشم و چشمه هر دو معنی موضوع له این کلمه است و استعمال در هریک به نحو حقیقت صورت گرفته، و کلمه «کلام» که بمعنی گفتار خدا و گفتار خلق آمده مشترك معنوی است زیرا کلام به معنی سخن و نطق است و این معنی کلی دارای افرادی است که يك فرد آن سخن خدا و فرد دیگر سخن خلق است. در زبان عرب به ادنی ملا بست کلمه در معنی مجازی بکار برده می‌شود مثلاً «رحمة» به معنی بهشت معنی مجازی است زیرا ذکر حال و اراده محلّ شده و «لسان» بمعنی ثنای نیکو معنی مجازی است زیرا تسمیه شیء باسم آلت آن می‌باشد و لسان آلت ثنای نیکوست. اینگونه استعمالها در قرآن فراوان است و سیوطی در فصل پنجاه

ودوم از کتاب الاتقان فی علوم القرآن انواع و اقسام استعمال مجازی را در قرآن بیان کرده است^(۱).

و برخی به این نحو از استعمال خرده گرفته و گفته اند بکار بردن لفظ مشترك برای اراده معنی مقصود احتیاج بقرینه معینه یا موضعه دارد و همچنین لفظی که مراد معنی مجازی آنست نیازمند بقرینه صارفه یا مانعه است، اگر قرینه در کلام موجود باشد تطویل بلا طائل لازم می آید زیرا ممکن بود گوینده لفظ مختص بآن معنی را بکار ببرد تا از قرینه بی نیاز باشد، و اگر قرینه در کلام موجود نباشد اجمال در مقال و در نتیجه اخلال در معنی لازم می آید و این دو تالی فاسد مناسب با سخن پروردگار نیست باین ایراد پاسخ داده شده که قرینه ممکن است حالی و مقالی باشد بنابراین تطویلی لازم نمی آید و نیز در بسیاری از موارد سخن مقتضی تطویل است و گوینده از این تطویل منظور خاصی دارد. و برخی این انصراف لفظ را به معانی متعدد از معجزات قرآن بشمار آورده اند و از دیرباز این فن، یعنی شناختن وجوه و نظایر، مورد توجه مفسران و دانشمندان علم قرآن بوده است و سیوطی فصل سی و نهم از کتاب الاتقان را در معرفت وجوه و نظایر آورده و در آنجا می گوید:

« از قدما مقاتل بن سلیمان و از متأخران ابن جوزی و ابن دامغانی و ابوالحسین محمد بن عبدالصمد مصری و ابن فارسی و دیگران در این فن

بتألیف کتاب پرداخته‌اند .

سپس در باره کلمه وجوه و نظایر چنین گوید :

« وجوه عبارتست از لفظ مشترك که در معانی مختلف بکار رود مانند لفظ «أمة» ومن در این باب کتابی بنام «معترك الأقران فی مشترك القرآن» تألیف کرده‌ام ، و نظائر عبارتست از الفاظ متواطئه و برای بیان اهمیت این فن دو حدیث زیر را نقل می‌کند :

۱) «مقاتل بن سلیمان در آغاز کتاب خود این حدیث را ذکر کرده :
«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ فَقِيهًا كُلَّ الْفَقْهِ حَتَّى يَرَى الْقُرْآنَ وَجُوهًا كَثِيرَةً» . این حدیث را ابن سعد و دیگران از ابو دردا روایت کرده‌اند .

۲) ابن سعد نیز از طریق عکرمه از ابن عباس روایت کرده که علی (ع) او را بسوی خوارج فرستاد و باوسفارش کرد که با آنها باسنت احتجاج کند نه با قرآن زیرا قرآن دارای وجوه است «إِذْهَبْ إِلَيْهِمْ وَخَاصِنَهُمْ وَلَا تُحَاجَّهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ ذُو وَجُوهٍ» .

سیوطی در پایان برای نمونه وجوه معانی کلمات زیر را در قرآن بیان می‌کند : هُدًى ، سُوء ، صَلَاة ، رَحْمَةٌ ، فِتْنَةٌ ، رُوح ، قَضَا ، ذِكْرٌ ، دُعَا ، إِحْصَان (۱) .

از « وجوه القرآن » مقاتل بن سلیمان که حبیش آن را ترجمه و تکمیل کرده است اثری در دست نیست و گویا سیوطی هم در دسترس

نداشته و حدیث فوق را از جایی دیگر نقل کرده است زیرا او در ضمن منابع کتاب خود فقط از « الوجوه والنظائر » نیشابوری و ابن عبدالصمد نام برده است^(۱).

بروکلن در کتاب خود از « الوجوه و النظائر » ابن دامغانی که سیوطی او را در زمرة متأخران آورده نام برده و همچنین از کتابی بنام « وجوه قرآن » تألیف ابوالعباس احمد بن علی المقرئ یاد می کند که در سال ۶۵۸ هجری تألیف شده و نسخه ای از آن در موزه بریتانیا موجود است^(۲). بحث در باره وجوه معانی لغات قرآن گاه بصورت کتابی کامل در آمده مانند کتبی که در بالا بآنها اشارت شد، و گاهی هم دانشمندان فصلی از کتاب خود را که درباره قرآن نوشته بودند اختصاص به معرفت وجوه می دادند مانند سیوطی که فصلی از کتاب الاتقان را بدین منظور تدوین کرده، و پیش از او ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ فصلی از کتاب خود را به عنوان « ابواب منتمخبة من الوجوه والنظائر » آورده و در آن وجوه مختلف معانی کلمات زیر را ذکر کرده است: «أَوْ، أَدْنَى، أَنْزَلَ، أَرْضَ، أَمْرَ، إِنْسَانَ، بَاءَ، حَقَّ، خَيْرَ، دِينَ، ذِكْرَ، رُوحَ، صَلَوَةَ، عَنْ، فِتْنَةَ، فِی، قَرْيَةَ، كَانَ، كَلَّا، لَمْ، لَوْلَا، مِنْ، وَاوْ، هُدَى»^(۳).

۱ - الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۱ ص ۷

۲ - تاریخ ادبیات عرب، بروکلن، ملحقات ج ۲ ص ۹۸۶ شماره ۳۳

و ۹۸۴ شماره ۱۱

۳ - المدهش، ابن جوزی، ص ۱۰

پیش از ابن جوزی، ابن قتیبه متوفی ۲۷۶ فصلی از کتاب خود را به عنوان « باب اللفظ الواحد للمعانی المختلفة » آورده و در آن به بیان وجوه معانی کلمات زیر پرداخته است: عهد، امان، یمن، وصیت، حفاظ، زمان، میثاق، دین، جزا، ملک، حساب^(۱).

حبیبش تفسیری که در آغاز کتاب از « مشکل قتیبه » یاد می کند بیشتر به همین فصل از کتاب تاویل مشکل القرآن ابن قتیبه نظر داشته بوده است.

مفسران نیز در کتب تفسیر هنگام بحث در باره لغات قرآن بشرح وجوه معانی آن می پرداختند و این امر در تفاسیر عربی و فارسی بسیار به چشم می خورد. در این جا فقط وجوه معانی یک کلمه را از تفسیر « کشف الاسرار وعدة الأبرار » که در سال ۵۲۰ تألیف شده نقل می کنیم، زیرا آن کتاب نیز مانند « وجوه قرآن » در قرن ششم تألیف شده و در ضمن با تطبیق همین کلمه در وجوه قرآن این نکته بدست می آید که منابع هر دو در آن قرن یا یکی بوده و یا اینکه متشابه بوده است.

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی صاحب تفسیر مزبور در ذیل آیه « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » گوید:

پارسی سوء بدی است و در قرآن آن را بر یازده وجه تفسیر

کرده اند:

یکی بمعنی شدۀ کقوله: «يَسُوءُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» یعنی
شدۀ العَذَابِ، «أُولَئِكَ أَهْمُ سُوءِ الْحِسَابِ». «وَيَعَاْفُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»
یعنی شدۀ الحِسَابِ.

دیگر وجه بمعنی عقر است پی زدن و کشتن ناقه کقوله: «وَلَا
تَمْسُوْهَا بِسُوءٍ» ای بِعَثْرِ.

سوم بمعنی زنا کقوله: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» یعنی مِنْ زِنَا
«مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» ای زِنَا «مَا كَانَ أَبُوْكَ أَمْرًا سُوءًا»
یعنی زانیا.

چهارم بمعنی برص کقوله: «تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» ای
مِنْ غَيْرِ بَرَصٍ.

پنجم بمعنی عذاب کقوله: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى
الْكَافِرِينَ» یعنی اللَّعْنَةُ وَالْعَذَابُ، کقوله: «وَيُجْزَى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقُوا
بِخَفَاةِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ» ای الْعَذَابُ. «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا»
یعنی عَذَابًا.

ششم بمعنی شرک: «مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» ای شِرْكَ. «ثُمَّ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَتَاوُا السُّوءَ» ای الَّذِينَ أَشْرَكُوا «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَسَاوُا بِمَا عَمِلُوا» ای أَشْرَكُوا. «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ» ای
الشِّرْكَ.

هفتم بمعنی شتم کقوله: «وَيَنْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ

بِالسُّوءِ، یعنی بالشَّم. «لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی بالشَّم.

هشتم بمعنی بشس کقوله فی الرّعد: «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» ای بِشس الدَّارُ نظیره: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» ای بِشس الدَّارُ.

نهم بمعنی ذنب کقوله فی التّساء: «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» یعنی الذَّنْبُ فَكُلُّ ذَنْبٍ يَعْمَلُهُ الْمُؤْمِنُ بِهِ. وَفِي الْأَنْعَامِ: «إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا» ای ذَنْبًا.

دهم بمعنی ضَرَّ کقوله: «مَا مَسَى السُّوءُ» ای الضُّرُّ. وَفِي التَّمَلُّ وَكَشَفَ السُّوءَ، یعنی الضُّرَّ.

یازدهم بمعنی قتل و هزیمت کقوله فی الأحزاب: «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا» یعنی القَتْلَ وَ الْهَزِيمَةَ. وَفِي آلِ عِمْرَانَ: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَنْسَنَهُمْ سُوءٌ» یعنی القَتْلَ وَ الْهَزِيمَةَ^(۱).

بی مناسب نیست که نام برخی از دانشمندان که پیش از زمان مؤلف وجوه قرآن در باره لغات قرآن به تألیف کتاب پرداخته اند برده شود:

۱ - ابان بن تغلب متوفی ۱۴۱

۲ - محمّد بن السائب الکلبی متوفی ۱۴۶

- ۳ - مورج بن عمرو السدوسی متوفی ۱۷۴
 ۴ - علی بن حمزة الکسانی متوفی ۱۸۲
 ۵ - النظر بن شمیل متوفی ۲۰۳
 ۶ - قطرب محمد بن المستنیر متوفی ۲۰۶
 ۷ - الفراء یحیی بن زیاد متوفی ۲۰۷
 ۸ - ابو عبیده معمر بن مثنی متوفی ۲۱۰
 ۹ - الاخش الاوسط سعید بن مسعده متوفی ۲۱۶
 ۱۰ - ابو عبید قاسم بن سلام متوفی ۲۲۳^(۱)
 ۱۱ - ابو العباس احمد بن یحیی بن یسار ثعلب متوفی ۲۹۱
 ۱۲ - احمد بن محمد بن یزداد بن رستم (اواخر قرن ۳ و اوائل
 قرن ۴) .

- ۱۳ - ابراهیم بن محمد نفطویه متوفی ۳۲۳
 ۱۴ - احمد بن کامل بن شجره متوفی ۳۵۰
 ۱۵ - ابو عبدالله محمد بن یوسف کفرطابی متوفی ۴۵۳^(۲)
 گذشته از دانشمندان مزبور ابو عبدالرحمن یزیدی ، محمد بن
 سلام جمحی ، ابو جعفر بن رستم طبری ، ابوبکر وراق ، ابو الحسن عروسی
 محمد بن دینار احول ، ابوزید بلخی کتاب « غریب القرآن » و « غریب

۱ - نقل از مقدمه تفسیر غریب القرآن ابن قتیبه .

۲ - معجم الادباء ، یاقوت حموی ۱۵۳/۲ ، ۶۰/۲ ، ۳۱۵/۱ ، ۱۷/۲ ،

المصاحف» داشته‌اند و همچنین اصمعی، هیشم بن عدی، محمد بن یحیی قطیعی کتاب «لغات القرآن» تألیف کرده‌اند^(۱).

بر ما آشکار نیست که مؤلف کتاب وجوه قرآن یعنی حبیش تفلیسی کتابهای فوق را در اختیار داشته و از آنها هم استفاده کرده یا نه، آنچه مسلم است کتاب «مشکل القرآن» ابن قتیبه و «غریب القرآن» عزیری دارای شهرت و اهمیت بوده و مؤلف چنانکه خود در مقدمه گفته آنها را مورد استفاده قرار داده است.

کتاب مشهوری که تألیف آن نزدیک بزمان حبیش تفلیسی بوده ولی در وجوه قرآن از آن نام برده نشده کتاب «المفردات فی غریب القرآن» راغب اصفهانی است که بیش از کتب دیگر در این فن شهرت یافته است.

نکته‌ای که یادآوری آن در این جا لازم می‌نماید اینست که کتابهایی که مربوط به لغات قرآن بوده‌است هر کدام را بمناسبتی بعنوانی مخصوص می‌خوانده‌اند و بیشتر بعنوانین زیر دیده می‌شود: لغات القرآن، مفردات القرآن، الفاظ القرآن، غریب القرآن، معانی القرآن، مجاز القرآن، مشکل القرآن، وجوه القرآن.

و حتی برخی از دانشمندان چون مباحث مختلفی را مورد نظر قرار داده‌اند کتابشان به عناوین مختلف شهرت یافته است مثلاً کتاب «مجاز القرآن» ابو عبیده معمر بن مثنی بعنوانهای «معانی القرآن» و

«غریب القرآن» و «اعراب القرآن» دیده شده است و علت آنست که او در این کتاب در تفسیر کلمات جهات مختلف را مورد بحث قرار داده مثلاً در باره لغات می گوید: «مجازه کذا» «تفسیره کذا» «معناه کذا» «غریبه کذا» «تقدیره کذا» «تاویله کذا» و همچنین «همین امر موجب اشتباه کسانی شده که کتاب «مجاز القرآن» را از کتب بلاغت می دانند نه تفسیر» بعلت آنکه «مجاز» یکی از مباحث علوم بلاغت است و باید این امر در نظر گرفته شود که مجاز در نزد ابو عبیده طرق مختلف تعبیّرات قرآنی است و این معنی اعم است از مجازی که علمای بلاغت مورد بحث قرار داده اند.

برخی از دانشمندان در ضمن بیان معانی لغات قرآن اشاره می کردند باینکه آن معنی در کدام لهجه از لهجات عرب شایع بوده است چنانکه اسماعیل بن عمرو المّقری متوفی ۴۲۹ کتاب «اللغات فی القرآن» خود را در این باب تألیف کرده است^(۱).

استطراذاً للباب باید گفت بحث و جستجو در لغات قرآن موجب شد که در باره الفاظ و مفردات احادیث نبوی هم تحقیق بعمل آید و دانشمندان کتابهایی در باره لغات احادیث نیز تألیف کردند که می توان از میان آن کتب کتاب «الفائق فی غریب الحدیث» علامه جلال الله محمود ابن عمر زمخشری متوفی ۵۳۸ را نام برد^(۲).

۱ - چاپ قاهره ۱۳۶۴ هجری قمری .

۲ - چاپ قاهره ۱۳۶۵ هجری قمری .

خصایص ادبی کتاب

در این فصل برخی از فوائد لغوی و قواعد صرفی و نحوی و نکات رسم الخطی بیان می شود و چون کتاب حاضر يك متن فارسی نیست که بتوان برای آن خصایص متعدّد رسم الخطی و صرفی و نحوی و لغوی جست و برای هر قسمت فصلی جداگانه معین نمود، هر سه قسمت بعنوان خصایص ادبی در يك فصل مذکور افتاد اینک آن خصایص بدون رعایت هیچ نوع ترتیبی نقل می شود:

۱ - حذف الف از اسماء اعلام مانند « لقمن » بجای « لقمان » و « ابرهیم » بجای « ابراهیم »، در برخی از اسماء اعلام مانند اسمعیل هنوز هم متداول است.

۲ - حذف همزه از آخر مصادر مزید فیه مانند استوا، اشترا، اعتدا، القا، انشا بجای استواء، اشتراء، اعتداء، إلقاء، انشاء. و این در فارسی معمول و متداول بوده ناصر خسرو گوید:

دین دبستانست و اّمت کدودکان نزد رسول

در دبستانست اّمت ز ابتدا تا انتها^(۱)

۳ - حذف همزه در طایع عبارت عربی مانند: « یاّیها » بجای « یا ایّها » و « جا الحق » بجای « جاء الحق » و « جزا » جای « جزاء » و « یشالّله » بجای « یشاء الله » و « غطاك » بجای « غطاءك ».

۴ - حذف «ها» غیر ملفوظ «هنگام جمع بستن با «ها» مانند «سرمایه‌ها» بجای «سرمایه‌ها» ص ۱۱۸ س ۳ و «پارها» بجای «پاره‌ها» ص ۱۲۱ س ۱۹ و «بها‌ها» بجای «بها‌ها» ص ۱۲۹ س ۱۵ این شیوه در غیر موارد اشتباه خللی بمقصود وارد نمی‌سازد ولی در جمع «نامه» و «جامه» اگر «نامها» و «جامها» آورده شود با «نام» و «جام» اشتباه می‌گردد و قدما نسبت به این دو مورد تفصیلی قائل نمی‌شدند و در همه موارد ها را حذف می‌کردند.

۵ - حذف همزه از آخر جمعهای مکسر مانند سورة الشعراء ، سورة الانبیاء بجای الشعراء و الانبیاء و همچنین «شرکای» بجای «شرکائی»؛ در فارسی این گونه حذف معمول و متداول است مانند :
در عقل واجب است یکی کلمی

این نفس‌های خرده اجزا را^(۱)

۶ - حذف «ها» از آخر کلمه بجهت تخفیف مانند : «گوا» بجای «گواه» ص ۳۰۹ س ۵ ؛ نظیر این حذف در فارسی معمول است و «کیا» بجای «کیاه» و «پادشا» بجای «پادشاه» بکار برده شده است خاقانی گوید :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه

در جهان ملک سخن را نمی‌مسلم شد مرا^(۲)

۱ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۷

۲ - دیوان خاقانی ، ص ۱۸

ناصر خسرو گوید :

بلی بی کمان این جهان چون گیاست

جز این مردمان را گمانی خطاست^(۱)

۷ - بکار بردن باء و جیم و زاء و کاف بجای پ و چ و ژ و کاف مانند « بس » و « چنانکه » و « هزده » و « غمکسار » بجای « پس » و « چنانکه » و « هزده » و « غمکسار ». این شیوه در رسم الخطا متون قدیم مطرّد و متداول است و از خصایص سبکی عام بشمار می آید.

۸ - بکار بردن « یا » در مواردی که « همزه » بکار برده می شود مانند : « ملایکه » بجای « ملانکه » و « مایده » بجای « مائده » و « سایق » بجای « سائق » و « طایفین » بجای « طائفین » و « خاطین » بجای « خاطین » توضیح آنکه خاطین در اصل خاطین بوده کسره یابجهت ثقیل بودن می افتد و یا هم بجهت التقاء ساکنین حذف می شود.

۹ - بکار بردن ضمیر « وی » در غیر انسان مانند : « آیت قرآن و سورة وی » ص ۲۸۴ س ۱۱. در آثار قدما بسیار بچشم می خورد منوچهری گوید :

ببرم این درشتناک بادیه

که کم شود خرد در انتهای او^(۲)

۱ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۷۳

۲ - دیوان منوچهری دامغانی ، ص ۷۲

۱۰ - بکار بردن کلمات بصورت کهنه مانند ورده = برده ص
 ۱۱ س ۱۸ ، واجستن = باز جستن ص ۷۳ س ۱۳ ، فام = وام ص ۸۰
 س ۱۱ ، اومید = امید ص ۱۰۹ س ۱۹ ، پیشینگان = پیشینیان ص
 ۱۲۰ س ۳ ، هنباز = انباز ص ۱۴۸ س ۱۲ ، نبشتن = نوشتن ص ۲۳۵
 س ۱۳ ، هزده = هجده ص ۲۹۵ س ۲.

۱۱ - بکار بردن فعل مفرد برای کلمه « مردم » مانند مقام بمعنی
 جایگاهی بود که مردم درو بپای ایستد و درنگ کند ص ۲۷۳ س ۱۷
 امروزه فعل را جمع می آورند « مردم آمدند » ولی در قدیم مفرد آوردن
 معمول بود لبیبی گوید :

کاروانی همی ازری بسوی دسکره شد

آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد^(۱)

۱۲ - بکار بردن « که » با یاء مجهول بصورت « کی » و هم چنین
 « بلکه » بصورت « بل کی » . در همه موارد بصورت معمول تغییر داده
 شد فقط در حروف الفبا که در سرفصل ها با یاء مجهول بصورت « حرف
 بی ، حرف تی و ... آمده بود تغییر داده نشد . حروف الفبا در متون
 فارسی هم بدین صورت دیده می شود ناصر خسرو گوید :

مگر که یاد نداری که چشم تو شناخت

بخط خویش « الف » را مگر بجهد از « بی »^(۲)

۱ - کنج باز یافته ، گرد آورده محمد دبیرسیاقی ، ص ۱۶

۲ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۴۵۴

۱۳ - بکار بردن « آنچ » و « آنک » بدون هاء بیان حرکت ما قبل، موارد فوق بصورت « آنچه » و « آنکه » تغییر داده شده . توضیح آنکه در پهلوی « آن چی » و « آن کی » با یاء مجهول بوده و سپس یاء حذف شد و بصورت « آنچ » و « آنک » در آمده و بعداً برای اینکه چ و ک ساکن تلفظ نشود « ها » افزوده شده که مبین حرکت ما قبل باشد .

۱۴ - بکار بردن « هکذی » بجای « هکذا » ص ۲۸۶ س ۹ و ص ۲۴۵ س ۵ . در سیاق عربی این کلمه در فارسی بصورت فوق دیده شده است منوچهری دامغانی گوید :

از حکیمان خراسان کوشید و رود کی

بوشکور بلخی و بوالفتح بُستی هکذی^(۱)

۱۵ - در موارد اضافه کلمات مختوم بهاء غیر ملفوظ یاء کوچک منقوط میان مضاف و مضاف الیه آورده ولی در چاپ مطابق معمول آن بصورت همزه بالای ها آورده شد مانند آموزنده این کتاب ص ۲ س ۱۵، چشمه دوزخ ص ۲۱۰ س ۱۸ . در مواردی که کلمات مختوم بهاء غیر ملفوظ متصل به یاء وحدت می شود نیز همین یاء کوچک منقوط دیده می شود ولی در چاپ مطابق معمول بصورت « ای » آورده شد مانند : پاره ای از چیزی ص ۲۲۲ س ۸، چشمه ای که آفتاب بدان فرو شود ص ۲۱۱ س ۱ .

۱۶ - بکار بردن « آنت » بجای « ءَآنتَ » ص ۲۸۳ س ۲ و « آنتُم » بجای « ءَآنتُم » ص ۹۲ س ۴ . در علم صرف این قاعده بیان شده که هر گاه دو همزه با هم جمع شود که دومی ساکن باشد همزه دوم تبدیل بحرف همجنس همزه اول می شود مانند اُءُ مَنَ ، اِءُتِ ، اُءُمرُ که آمَنَ ، اِیتِ ، اُؤمرُ . می شود ولی این قاعده بنابر قراءه های راجح در موارد فوق رعایت نشده لذا بصورت معمول تغییر داده شد .

۱۷ - رعایت قاعده دال و ذال : مانند « بوز » بجای « بود » و « بیداذ » بجای « بیداد » « جاذوی » بجای « جادوی » « نهاذن » بجای « نهادن » . در قدیم اگر پیش از حرف دال حرف متحرک یا حرف عله (= وای) بود ذال نوشته و تلفظ می شد . ابن یمن ضابطه دال و ذال را چنین بیان می کند :

کرت میل باشد که در پارسی

همی دال را باز دانی ز ذال

بگویم یکی ضابطه ی یاد گیر

که این را نیابی به گیتی همال

اگر پیش او حرف علت بود

بجز ذال معجم ندارد مجال

و در آن حرف جز حرف علت بود

نگه کن که آن حرف را چیست حال

اگر هست ساکن تواس دال دان

و گرنه همان ذال معجم بدان^(۱)

۱۸ - بکار بردن « مهاجریان » بجای « مهاجران » ص ۱۶۸ س ۶.
مهاجریان جمع مهاجری است و درین جا « مهاجر » اسم جنس بشمار آمده و « مهاجری » علم است برای مهاجر خاص مثلاً دراین رجز :
« مهاجر لیس با عرابی »^(۲) معنی خاص آن مراد نیست ، این احتمال در صورتی درست است که « مهاجری » جای دیگر در متون عربی دیده شود و گرنه ناچاریم « مهاجری » را نظیر « حاجی » بدانیم که « حاج » اسم فاعل است و بشخص اطلاق می شود با وجود این یاء نسبت بآخر آن ملحق شده و در متون عربی هم این موضوع تصریح شده مانند « و أمّا الحاجی فلغة العجم فی النسبة الی من حجّ تقول للحجاج الی بیت الله الحرام الحاجی »^(۳).

۱۹ - تخییط در رسم الخط مانند « فی ملّت الشّرك » بجای « فی ملّة الشّرك » ص ۱۵۹ س ۱۸ ، و « من اعلا الوادی » بجای « من اعلى الوادی » ص ۲۲۹ س ۸ و بر عکس « امّة محمّد » بجای « امّت محمّد » ص ۱۴۷ س ۹ ؛ در عربی تاء مدوّر بکار برده می شود و در فارسی تاء ممدود ،

۱ - دیوان ابن یمن ، ص ۱۹۶

۲ - شرح شافیه ابن حاجب ، رضی الدین استرآبادی ، ج ۲ ص ۴۷

۳ - طبقات الشافعیه ، سبکی ، ج ۳ ص ۱۳۱

در عربی کلمات مختوم بالف مقصوره درحالت اضافی هم با یاء بکاربرده می‌شود مانند وجاء من أقصى المدينة رجلٌ.

۲۰ - در برخی موارد کلمات فارسی باءلائم حرکت عربی نشانه

دار شده مانند :

چرا (بفتح چ) ص ۲۲۷ س ۱۵

کدام (بفتح کاف) ص ۲۶۱ س ۹

به (بفتح با) ص ۲۷۵ س ۱۱

سیم بفتح سین بجای سوم در همه موارد .

چنین مستفاد می‌شود که در لهجه مؤلف کتاب فتحه غلبه بر کسره

وضمه داشته‌است.

نسخه کتاب

این نسخه متعلق است به کتابخانه عاطف افندی بشماره ۳۲۴۶ که فیلمی ازان توسط استاد دانشمند آقای مجتبی مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تهیه شده است و بشماره ۶۰ در کتابخانه مزبور محفوظ می باشد عده اوراق نسخه ۱۴۳ است و در هر صفحه ۱۷ سطر نوشته شده و کتاب وجوه قرآن در ورق ۱۴۲ تمام شده است .

در ورق اول (صفحه پیش از دیباچه) نوشته شده :

« کتاب وجوه القرآن اختیار کرده از اقوال مفسران تصنیف شیخ ادیب ابی الفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد التفلیسی رضی الله عنه » .
در دیباچه کتاب (ورق ۱ ، پ) سطر ۶ (سطر ۸ و ۷ ص ۱ از چاپی) نیز آمده است :

« چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد التفلیسی رضی الله عنه » .
اما در کنار صفحه اول به خطی غیر از خط کاتب نسخه این عبارت دیده می شود :

« هذا الكتاب المستطاب بخط مصنفه الفاضل التفلیسی » .

از آنچه نقل شد بدست می آید که این نسخه بخط مصنف کتاب نیست و عبارت « کتبه مصنفه ابوالفضل حبیش الخ » که در آخر نسخه نوشته شده است دلالت می کند بر اینکه این نسخه از روی نسخه ای کتابت

شده که به خط مؤلف بوده است .

تاریخ کتابت در نسخه ثبت نشده است و ظاهراً از قرن هفتم جدیدتر

نیست .

در میان صفحهٔ اوّل مهر گردی است که عبارت « وقف جامع شیخ
محمدافندی » در آن دیده می شود و این مهر در پائین صفحهٔ آخر متن
نیز آمده است .

در پائین صفحهٔ اول چنین آمده :

مصنّف کتاب گوید

کسی . . . در علم شرع و قرآن نیست

بنزد فاضل او کامل و سخن دان نیست

بخوان [کتاب] وجوه قران و از بر کن

که هیچ وجه درو بی دلیل و برهان نیست

وجوه قرآن

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

سپاس وشکر خدایی را که خالق دو جهانست ، مالك و ذوالجلال و دئیانت ، صانع سپهر و نجوم و ارکانست ، رازق زمین و آسمانست ، قادر و فرد و منزل قرآنست . و درود بر محمد علیه السلام که سید خلقتانست ، خانم انبیا و زین زمانست و بر اصحاب و عشایر و هر که از خاندانست . چنین گوید شیخ ادیب ابوالفضل حیش بن ابراهیم بن محمد التفلیسی رضی الله عنه که چون از تصنیف کتاب بیان التصریف پیرداختم نگاه کردم بکتاب وجوه القرآن که مقاتل بن سلیمان رحمه الله بتازی ساخته بود بسیار کلمت را از اسما و افعال و حروف که او شرح آن دو وجه یا سه وجه بیان کرده بود در کتاب تفسیر ابوالحسین الثعلبی رحمه الله هر کلمتی را چهار و پنج وجه موجود یافتم و بسیار کلمت را که او سه و چهار وجه گفته بود در تفسیر ثعلبی هر یک را شش و هفت وجه معنی یافتم و بسیار کلمت را وجوه فرو گذاشته بود یعنی بیان وجوه آن نکرده بود از آن سبب که طریق اختصار نگاه داشته بود ، و نیز ترتیب کتاب نه بر طریقی نهاده بود که استخراج آنچه طلب کنند بوقت حاجت شرح وجوه آن کلمت را بزودی بیابند ، پس چون احوال کتاب وی بدین صفت دیدم خواستم که در وجوه قرآن کتابی سازم کامل و مفید که آنچه در کتاب تفسیر ثعلبی و تفسیر سور آبادی و تفسیر نقاش و تفسیر شاپور و تفسیر واضح و در کتاب مشکل قتیبه و کتاب غریب القرآن عزیری در وجوه قرآن بیان کرده است بر طریق اختصار آن جمله در کتابم موجود باشد

تا از من یاد گاری بود پس جهد کردم و رنج بر خویشتن نهادم تا از کتب مذکور بدین سان که یاد کرده شد بر ترتیب حروف معجم وجوه اسما و افعال و حروف آنچه در قرآن موجود بود بوسع طاقت شرح وجوه هر کلمتی را بیارسی واضح بیان کردم و بر هر وجهی چند آیت از قرآن بدلیل آوردم و شرح هر وجهی را با آخر هر آیتی بتازی چنانکه در کتب مذکور یافته بودم بحجت نبشتم تا کسی را در صحت آن گمانی نباشد؛ و چنان دان که هر مشکلی که از غوامض قرآن بر کسی پوشیده بود معانی آن مشکل خواننده و آموزنده این کتاب را روشن و پیدا بحجت و برهان ازینجا معلوم گردد چون بتأمل دروی نگاه کند، و از بسیار کتب دیگر که در علم قرآن ساخته اند مستغنی شود آن کس که این کتاب را بخواند و بیاد گیرد. و گردد کلمتی از وجوه قرآن میان مفسران خلاف بود آن قول را که ضعیف بود فرو گذاشتم. و از حق تعالی توفیق و یاری خواهم بتمام کردن این کتاب بر درستی و راستی معانی الفاظی که اندر ویاد کردم و مزد و ثواب دو جهانی چشم دارم بدعایی که خواننده و آموزنده این کتاب بمن رساند و این یاد کار از من بماند و دیگران را غمگسار بود که مقصودم از ساختن این کتاب دعا بود، و بالله التوفیق و علیه توکلت بالتحقیق.

حرف الف از کتاب وجوه قرآن

آخِرَةُ - بدان که آخرت در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین آخرت بمعنی رستخیز بود چنانکه خدای درسورة المؤمنون (۷۴) گفت: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كِیْمُونَ». یعنی لَا یُؤْمِنُونَ بیوم القيامة. ودرسورة سبأ (۸) گفت: «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» یعنی بیوم القيامة. وازین معنی در قرآن بسیارست .

ووجه دوم آخرت بمعنی بهشت بود چنانکه درسورة البقرة (۱۰۲) گفت: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ». یعنی ماله فی الجنة من نصیب . ودرسورة القصص (۸۳) گفت: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا یَرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً» یعنی الجنة. ودرسورة حم عسق (۲۰) گفت: «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ». یعنی فی الجنة من نصیب. ودرسورة الزخرف (۳۵) گفت: «وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی الجنة .

ووجه سیم آخرت بمعنی دوزخ بود خاص چنانکه درسورة الزمر (۹) گفت: «أَمَّنْ هَؤُلَاءِ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ» یعنی یحذره عذاب جهنم .

ووجه چهارم آخرت بمعنی گور بود چنانکه درسورة ابراهیم (۲۷) گفت: «یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ»

یعنی و فی القبر حین یسأله مُنْكَرٌ وَ نَکِیْرٌ .

ووجه پنجم آخرت بمعنی وعدۀ پسین بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (٧) گفت : « فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ » یعنی وعدۀ اخیر من العذابین الذی وعدتُهم .

ووجه ششم آخرت بمعنی آن جهان بود چنانکه در سورة النور (١٩) گفت : « فی الدنیا و الآخرة والله یعلم و أنتم لا تعلمون » و هم درین سورة (٢٣) گفت : « اِنَّ الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لُعنوا فی الدنیا و الآخرة » یعنی الآخرة بعینها . و ازین معنی در قرآن بسیار است .

آل - بدان که آل در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین آل بمعنی گروه بود چنانکه خدای در سورة المؤمن (٤٦) گفت : « النارُ یرضون علیها غدوًّا و عشیًّا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون » یعنی قوم فرعون و اهل ملّته اشدّ العذاب . و هم درین سورة (٢٨) گفت : « و قال رجلٌ مؤمنٌ من آل فرعون » یعنی من قوم فرعون . و در سورة القمر (٤١) گفت : « ولقد جاء آل فرعون النذر » یعنی فرعون و قومه القبط . و ازین معنی در قرآن بسیار است .

ووجه دوم آل بمعنی خاندان بود چنانکه در سورة الحجر (٦١) گفت : « فلمّا جاء آل لوط المرسلون » یعنی اهل لوط . و هم درین سورة (٥٩) گفت : « انا أرسلنا الی قوم مجرمین الا آل لوط انا المنجّوهم أجمعین » یعنی لوطاً و اهلّه . و در سورة القمر (٣٤) گفت : « انا أرسلنا علیهم حاصباً الا آل لوط نجّیناهم بسحر » یعنی لوطاً و ابنتیه نجّیناهم بسحر . ووجه سیم آل بمعنی فرزندان بود چنانکه در سورة آل عمران (٣٣)

گفت: «اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَّآلَ اِبْرٰهِيْمَ» یعنی اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاُسباط و آل عمران یعنی موسی و هرون الذین اختارهم الله للرسالة علی العالمین فی زمانهم لقوله «ذَرِیَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۳/۳۴).

آیه - بدان که آیه در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین آیه بمعنی عبرت بود چنانکه خدای در سورة المؤمنون (۵۰) گفت: «وَجَعَلْنَا بَنَی مَرْیَمَ وَآلَهُمُ آیَةً» یعنی عبرة. و در سورة العنکبوت (۱۵) گفت: «فَاُنْجِیْنَاهُ وَاَصْحَابَ السَّفِیْنَةِ وَجَعَلْنَاهَا آیَةً لِّلْعَالَمِیْنَ» یعنی عبرة.

ووجه دوم آیه بمعنی نشان بود چنانکه در سورة الروم (۲۰ و ۲۵ و ۲۱) گفت: «وَمِنْ آیَاتِهِ (یعنی و من علامات الربّ أنه واحد) أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ». «وَمِنْ آیَاتِهِ (یعنی و من علامات الربّ أنه واحد فاعرفوا توحیده بصنعه) أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» یعنی بغير عَمَد. «وَمِنْ آیَاتِهِ (یعنی و من علامات الربّ أنه واحد فاعرفوا توحیده بصنعه) أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» و در سورة یس (۴۱) گفت: «وَآیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّیَّتَهُمْ» یعنی وعلامة لهم. وازین معنی در قرآن بسیارست.

اِثْمٌ - بدان که اثم در قرآن بر هفت وجه باشد:

وجه نخستین اثم بمعنی بی فرمانی کردن بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۸۵) گفت: «نَظَاهِرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ» یعنی بالمعصية. و در سورة المائدة (۲) گفت: «تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلا تَعَاوَنُوا عَلَی

الائثم و العدوان « یعنی علی المعصية و الظلم . و در سورة المجادلة (٩) گفت : « فلاتتناجوا بالائثم و العدوان » یعنی بالمعصية و الظلم .

و وجه دوم اثم بمعنی گناه کردن بود چنانکه در سورة البقرة (٢٠٢)

گفت : « فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه » یعنی لا ذنب عليه و ذنوبه

مغفورة « و من تأخر فلا اثم عليه » یعنی ذنوبه مغفورة . و در سورة النساء (٢٠)

گفت : « أناخذونه بهتاناً و إثمأً مبیناً » یعنی ذنباً بیّنأً .

و وجه سیم اثم بمعنی زنا بود در پنهان و آشکارا چنانکه در سورة

الانعام (١٢٠) گفت : « و ذروا ظاهر الاثم و باطنه » یعنی الزنا فی السر و العلانية .

و وجه چهارم اثم بمعنی خطا بود چنانکه در سورة البقرة (١٨٢)

گفت : « فمن خاف من موصٍ جَنَفًا و إثمأً » یعنی عمداً او خطاءً .

و وجه پنجم اثم بمعنی شرك بود چنانکه در سورة المائدة (٦٣)

گفت : « لولا ينهيهم الربانيون و الأحرار عن قولهم الاثم » یعنی الشرك .

و وجه ششم اثم بمعنی می بود در بعضی از قول مفسران چنانکه در

سورة الاعراف (٣٣) گفت : « قل إنما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما

بطن و الاثم » یعنی الخمر .

و وجه هفتم اثم بمعنی عقوبت بود چنانکه در سورة الفرقان (٦٨)

گفت : « و من يفعل ذلك يلقَ إثمأً » یعنی عقوبةً .

أحد - بدان که احد در قرآن برده وجه باشد :

وجه نخستین احد بمعنی خدا بود چنانکه خدای در سورة البلد (٥)

گفت : « أیحسب أن لن یقدر علیه أحد » یعنی أیحسب ان لن یقدر علیه الله .

و هم درین سورة (۷) گفت: «أیحسب أن لم یرہ أحد» یعنی أیحسب أن لم یرہ الله.

ووجه دوم احد بمعنی پیغامبر بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۳) گفت: «إن تصعدون و لاتلون علی احد» یعنی علی النبی علیه السلام. و در سورة الحشر (۱۱) گفت: «ولا تطیع فیکم أحداً أبداً» یعنی لا تطیع فیکم محمداً.

ووجه سیم احد بمعنی زید بود چنانکه در سورة الاحزاب (۴۰) گفت: «ما کان محمد أباً أحد من رجالکم» یعنی أباً زید.

ووجه چهارم احد بمعنی بلال غلام ابوبکر بود چنانکه در سورة و اللیل (۱۹) گفت: «وما لأحد عنده من نعمة تجزی» یعنی و ما لبلال عند ابی بکر من نعمة تجزی حين عتقه ابوبکر.

ووجه پنجم احد بمعنی یکی بود از اصحاب الکهف نامش یملیخا چنانکه در سورة الکهف (۱۹) گفت: «فابعثوا أحدکم بورقکم هذه» یعنی یملیخا.

ووجه ششم احد بمعنی دقیانوس بود چنانکه هم در سورة الکهف (۱۹) گفت: «ولا یشرعن بکم أحداً» یعنی دقیانوس.

ووجه هفتم احد بمعنی بت بود چنانکه در سورة الکهف (۲۶) گفت: «ولا یشرک فی حکمه أحداً» یعنی الصنم. و هم درین سورة (۱۱۰) گفت: «ولا یشرک بعبادة ربّه أحداً» یعنی الصنم. و در سورة الاخلاص (۴) گفت: «ولم یکن له کفواً أحد».

ووجه هشتم احد بمعنی یکی از کافران بود چنانکه در سورة

الاحزاب (۳۹) گفت: « ولا یخشون أحداً الا الله » یعنی احداً من الکفار .
 ووجه نهم أحد بمعنی یکی بود از مسلمانان چنانکه در سورة
 التوبة (۱۲۷) گفت: « نظر بعضهم الى بعض هل یریکم من أحد » یعنی
 من المسلمین .

ووجه دهم احد بمعنی اصطخر جنی بود چنانکه در سورة ص (۳۵)
 گفت: « قال رب اغفر لی وهب لی ملكاً لا ینبغی لأحدٍ من بعدی » یعنی
 الاصطخر الجنی .

أَحْزَابٌ - بدان که احزاب در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین احزاب بمعنی کفار بنی امیه و بنی مغیره بود
 چنانکه خدای در سورة هود (۱۷) گفت: « أولئك یؤمنون به ومن یکفر
 به من الأحزاب » یعنی من بنی امیة و بنی المغیره . و در سورة الرعد (۳۶)
 گفت: « الذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما أنزل الیک ومن الأحزاب
 من ینکر بعضه » یعنی من بنی امیة و بنی المغیره . و در سورة ص (۱۱)
 گفت: « جندما هنالك مهزوم من الأحزاب » .

و وجه دوم احزاب بمعنی ترسیان نسطوری و مار یعقوبی
 و ملکایی باشد چنانکه در سورة مریم (۳۷) گفت: « فاختلف الأحزاب
 من بینهم » یعنی فاختلف النسطورية و الماریعقوبية و الملكایة فی
 الدین فقالت النسطورية عیسی ابن الله وقالت الماریعقوبية ان الله هو المسيح
 ابن مریم و قالت الملكایة ان الله ثالث ثلاثة فقالوا : الله اله و عیسی اله
 و مریم اله . و در سورة الزخرف (۶۵) گفت: « فاختلف الأحزاب من بینهم » .

و وجه سیم احزاب بمعنی قوم نوح و قوم عاد و ثمود و قوم فرعون و قوم لوط و اصحاب ایکه بود یعنی قوم شعیب چنانکه در سورة ص (۱۳) گفت: « کذّبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذوالاً و ناداً و ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه اولئک الاحزاب » و در سورة المؤمن (۳۰) گفت: « و قال الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب » یعنی مثل عذاب الامم الخالیه .

و وجه چهارم احزاب بمعنی قبیله ابوسفیان بود که روز خندق با پیغامبر علیه السلام کار زار همی کردند چنانکه در سورة الاحزاب (۲۰) گفت: « یحسبون الاحزاب لم یذهبوا و ان یأت الاحزاب یودّوا لو اُتّهم بادن فی الاعراب » یعنی اباسفیان و قبیله .

آخ - بدان که اخ در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین اخ بمعنی برادر نسبی بود از مادر و پدر چنانکه خدای در سورة المایده (۳۰) گفت: « فطوّعت له نفسه قتل أخیه » یعنی اخاه لایه و امّه . و جایی دیگر (۳۱) گفت: « فأواری سوءة أخی » و در سورة النساء (۱۱) گفت: « فان کان له إخوة فلامّه السّدس » .

و وجه دوم اخ نه بمعنی برادر نسبی بود بلکه بمعنی خویشی و هم شهری بود چنانکه در سورة هود (۵۰) گفت: « و اِلی عادِ أخاهم هوداً » و هم درین سورة (۶۱) گفت: « و اِلی ثمودِ أخاهم صالحاً » و هم درین جا (۸۴) گفت: « و اِلی مدینِ أخاهم شعیباً » یعنی اخوانهم لا من وجه الدین و النسب بل من وجه البلدیة او القرابة . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

ووجه سیم اخ بمعنی برادر بود در شرك چنانکه در سورة الاعراف (۲۰۲) گفت: «إخوانهم يمدّونهم في الغنى» یعنی اخوانهم الشياطين يمدّونهم في الشرك . و در سورة بنی اسرائیل (۲۷) گفت: «انّ المبذرين كانوا إخوان الشياطين» .

ووجه چهارم اخ بمعنی برادر بود در دین چنانکه در سورة الحجرات (۱۰) گفت: «انما المؤمنون إخوة» یعنی فی الدین .
ووجه پنجم اخ بمعنی یار بود چنانکه در سورة الحجرات (۱۲) گفت: «أُحِبَّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» یعنی لَحْمِ صَاحِبِهِ .
أُخْتُ - بدان که اخت در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین اخت خواهر بود چنانکه خدای در سورة النساء (۲۳) گفت: «و بنات الأخ و بنات الأخت» و هم درین سورة (۱۷۶) گفت: «إن امرءً هلكك ليس له ولدٌ وله أختٌ» یعنی اخت فی التَّسَبُّبِ .
ووجه دوم اخت بمعنی مانند بود چنانکه در سورة الاعراف (۳۸) گفت: «قال ادخلوا في أمم قد خلت من قبلكم من الجنّ و الانس في النار كلما دخلت أمة لعنت أختها» یعنی شبّهها .
أَخَذَ - بدان که اخذ در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین اخذ بمعنی پذیرفتن بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۱۸) گفت: «و أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي» یعنی قبلتم علی ذلکم عهدی . و در سورة المائدة (۴۱) گفت: «ان أوتيتم هذا فخذوه» یعنی فاقبلوه . و در سورة الانعام (۷۰) گفت: «وإن تعدل كل عدلٍ لا يؤخذ

منها» یعنی لایقبل منها . و در سورة الاعراف (۱۹۹) گفت : « خذ العفو »
یعنی اقبل الفضل من اموالهم . و در سورة التوبة (۱۰۴) گفت : « أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ » یعنی ویقبل الصدقات .
وازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم اخذ بمعنی بزدان کردن بود چنانکه در سورة
یوسف (۷۶) گفت : « مَا كَانَ لِیَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ »
یعنی ما کان لیحبس . وهم درین سورة (۷۸) گفت : « فَخُذْ أَحَدُنَا مَكَانَهُ »
یعنی فاحبس احدا . وهم درین جا (۷۹) گفت : « قَالَ مُعَاذُ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ
أَلَا مَن وَجَدْنَا مُتَعَانًا عِنْدَهُ » یعنی أَنْ نَحْبِسَ .

و وجه سیم اخذ بمعنی عذاب کردن بود چنانکه در سورة
هود (۱۰۲) گفت : « وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ
أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ » یعنی عذاب ربك اذا عذب القرى وهی ظالمة إِنَّ عذابه
الیم شدید . و در سورة العنكبوت (۴۰) گفت : « فَكَلَّا أَخْذُنَا بِذَنْبِهِ » یعنی
عَذَّبْنَا بِذَنْبِهِ . و در سورة المؤمن (۵) گفت : « فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابٌ »
یعنی فَعَذَّبْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابٌ .

و وجه چهارم اخذ بمعنی کشتن بود چنانکه در سورة المؤمن (۵)
گفت : « وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ » یعنی لِيَقْتُلُوهُ .

و وجه پنجم اخذ بمعنی ورده کردن بود چنانکه در سورة
النساء (۸۹) گفت : « فَإِنْ تَوَلَّوْا فخذوهم » یعنی اسروهم . و در سورة التوبة (۵)
گفت : « اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ » یعنی اسروهم .

ووجه ششم اخذ بمعنی **فراگرفتن** بود چنانکه در سورة الاعراف (۱۷۲) گفت: « وَاِذَا اخَذَ رَبُّكُمْ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ » یعنی **الاخذ بعینه**؛ و ازین معنی در قرآن بسیارست.

أَدْنَى - بدان که ادنی در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین ادنی بمعنی **سزاوارتر** بود چنانکه خدای در سورة البقرة: (۲۸۲) گفت: « و أَقُومُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا » یعنی **وأجدرُ أَلَّا تشكُّوا**. و در سورة النساء (۳) گفت: « أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا » یعنی **اجدرُ أَلَّا تَمِيلُوا**. و در سورة المائدة (۱۰۸) گفت: « ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهٍهَا » یعنی **ذلك أجدر**.

ووجه دوم ادنی بمعنی **کمتر** بود چنانکه در سورة السجده (۲۱) گفت: « وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ » یعنی **من أقلّ الجوع في الدنيا سوى عذاب الاكبر** أي عذاب النار في الآخرة. و در سورة المجادلة (۷) گفت: « مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُمْ رَاٰبِعَهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُمْ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُمْ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا » یعنی **ولا أقلّ من ذلك ولا أكثر إلا و علمه معهم**. و در سورة المزمل (۲۰) گفت: « إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَيِّ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ » یعنی **أقلّ من ثلثي الليل**.

ووجه سیم ادنی بمعنی **فردی کمتر** بود چنانکه در سورة النجم (۹) گفت: « فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » یعنی **بل اقرب**.

ووجه چهارم ادنی بمعنی **بتر** بود چنانکه در سورة البقرة (۱۶)

گفت: « قال اُستبدلون الذی هو اُذنّی بالذی هو خیر » یعنی استبدلون الذی هو شرّ ای البصل والثوم بالذی هو خیر ای المَنّ والسَّلوی .

أَذَانٌ - بدان که اذان در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین اُذان بمعنی آگاهانیدن بود چنانکه خدای در سورة التوبة (۳) گفت: « وَاذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ » ای اعلام من الله ورسوله . و در سورة الانبیا (۱۰۹) گفت: « فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ » ای اُعلمتکم .

و وجه دوم اذان بمعنی کسی را آواز دادن بود چنانکه در سورة الاعراف (۴۴) گفت: « فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ » یعنی نادى منادٍ بین اهل الجنة والنار ان لعنة الله على الظالمين . و در سورة يوسف (۸۰) گفت: « ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْتَ الْعِيرَ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ » یعنی نادى منادٍ . و در سورة الحج (۲۷) گفت: « وَأُذِّنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ » یعنی نادٍ فى الناس .

أُذْنٌ - بدان که اُذن در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین اُذن بمعنی گوش بود چنانکه خدای در سورة المائدة (۴۵) گفت: « وَكُتِبَ عَلَيْهِنَّ فِيهِنَّ أَنْ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ » یعنی الاذن بعينها . و در سورة الحاقة (۱۲) گفت: « وَتَعِيَهَا أُنْذُنٌ وَاعِيَةٌ » یعنی الاذن بعينها .

و وجه دوم اذن بمعنی مردی بود که هر چه بشنود قبول کند چنانکه در سورة التوبة (۶۱) گفت: « مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ » یعنی الذی يقبل ما يقال له .

اُذُن - بدان که اذن در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین اذن بمعنی **گوش فرا داشتن** بود چنانکه خدای در
سورة الانشقاق (۲) گفت: « اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَاُذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُكِّتْ »
یعنی وسمعت لربها وُحِقَّ لها أَنْ تسمع . وهم درین سورة (۵) گفت :
« وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُكِّتْ » یعنی وسمعت وحق لها ان تسمع .
ووجه دوم اذن بمعنی **دستوری دادن** بود در چیزی چنانکه در
سورة البقرة (۱۰۲) گفت: « و ما هم بضارِّينَ به من أَحَدٍ إِلَّا باذنَ اللَّهِ »
یعنی باذن الله فی ضرِّه . و در سورة آل عمران (۱۴۵) گفت : « و ما كان
لنفسٍ أَنْ تموتَ إِلَّا باذنَ اللَّهِ » یعنی باذن الله فی موتها . و درین سورة (۱۶۶)
گفت : « و ما أَصابكم يومَ التَّقَى الجمعانَ فباذنَ اللَّهِ » یعنی الله اذن فی
ذلك . و در سورة یونس (۱۰۰) گفت : « و ما كانَ لنفسٍ أَنْ تُؤمِنَ إِلَّا
باذنَ اللَّهِ » یعنی باذن الله فی ایمانها .

و وجه سیم اذن بمعنی **فرمان** بود چنانکه در سورة النساء (۶۴)
گفت : « و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسولٍ إِلَّا لِيُطاعَ باذنَ اللَّهِ » یعنی بامر الله . و در
سورة الرعد (۳۸) گفت : « و ما كانَ لِرَسولٍ أَنْ يَأْتِيَ إِلَّا باذنَ اللَّهِ » یعنی
بأمر الله . و در سورة ابراهيم (۱) گفت : « لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ الی
النُّورِ باذنَ رَبِّهِمْ » یعنی بأمر ربهم . وهم درین سورة (۲۵) گفت : « تُؤْتِنِي
أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ باذنَ رَبِّهَا » یعنی بامر ربها . و ازین معنی در قرآن بسیارست .
أَرْض - بدان که ارض در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین ارض بمعنی **زمین بهشت** بود خاصّ چنانکه

خدای در سورة الانبياء (۱۰۵) گفت : « و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكرا أن الارض يرثها عبادى الصالحون » يعنى ارض الجنة خاصه . و در سورة الزمر (۷۴) گفت : « و أورثنا الارض نتيبوء من الجنة » .

و وجه دوم ارض بمعنى زمين مکه بود خاص چنانکه در سورة النساء (۹۷) گفت : « قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين فى الارض » يعنى ارض مکه خاصه . و در سورة الرعد (۴۱) گفت : « أولم يروا أننا أنشأت الارض ننقصها من أطرافها » يعنى ارض مکه خاصه .

و وجه سيم ارض بمعنى زمين مدينه بود خاص چنانکه در سورة النساء (۱۰۰) گفت : « ومن يهاجر فى سبيل الله يجد فى الارض مراعماً كثيراً وسعة » يعنى ارض المدينه خاصه . و در سورة بنى اسرائيل (۷۶) گفت : « وان كادوا يستفزونك من الأرض » يعنى ارض المدينه خاصه . و در سورة العنكبوت (۵۶) گفت : « يا عباد الذين آمنوا إن ارضى واسعة » يعنى ارض المدينه خاصه .

و وجه چهارم ارض بمعنى زمين مصر بود خاص چنانکه در سورة الاعراف (۱۲۸) گفت : « إن الارض لله يورثها من يشاء من عباده » يعنى ارض مصر خاصه . و هم در بنى سورة (۱۲۹) گفت : « قال عسى ربكم أن يهلك عدوكم ويستخلفكم فى الأرض » يعنى ارض مصر خاصه . و در سورة يوسف (۵۵) گفت : « قال اجعلنى على خزائن الأرض » يعنى خراج اهل مصر خاصه . و در سورة المؤمن (۲۶) گفت : « وأن يظهر فى الارض الفساد » يعنى ارض مصر خاصه ، و از اين معنى در قرآن بسيارست .

ووجه پنجم ارض بمعنی زمین اردن و فلسطین بود خاص چنانکه در
سورة الروم (۳) گفت: «المُغْلِبَتِ الرومُ فی اَدْنٰی الارضِ» یعنی ارض الاردن
و فلسطین خاصه .

ووجه ششم ارض بمعنی زمین اهل اسلام بود خاص چنانکه در
سورة المائدة (۳۳) گفت: «أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا
مِنَ الْأَرْضِ» یعنی من جمیع ارض الاسلام . و در سورة الکهف (۹۴) گفت:
«إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی جمیع ارض الاسلام .
ووجه هفتم ارض بمعنی جمله زمین بود چنانکه در سورة الانعام (۳۸)
گفت: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ» یعنی و ما من
دابة فی جمیع الارض . و در سورة لقمان (۲۷) گفت: «وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ
مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» یعنی فی جمیع الارض . و ازین معنی در قرآن
بسیارست .

استِضعاف - بدان که استضعاف در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین استضعاف بمعنی خوار و زبون شدن بود چنانکه
خدای در سورة النساء (۹۷) گفت: «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی
کُنَّا مَقْهُورِينَ فِي اَرْضِ مَكَّةَ . و هم درین سورة (۷۵) گفت: «وَمَا لَكُمْ لَا
تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» یعنی
لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَقْهُورِينَ مِنْهُمْ . و در سورة الانفال (۲۶) گفت:
«وَإِذْ كُنْتُمْ لِقَافٍ أَكْثَرُ مِنْ قَلِيلٍ مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی مَقْهُورِينَ فِي اَرْضِ
مَكَّةَ . و در سورة القصص (۴) گفت: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ

أهلها شیعاً يستضعف طایفةً منهم » و هم بنو اسرائیل یعنی یقهر طایفةً فبستعبدهم . و هم درین سوره (۵) گفت : « وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ » یعنی نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ قُهِرُوا فِي أَرْضِ مِصْرَ . و وجه دوم استضعاف بمعنی ضعیف شدن بود چنانکه در سوره سبا (۳۲) گفت : « قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا » یعنی الاتباع للقادة . و هم اینجا (۳۳) گفت : « وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا » یعنی القادة للاتباع .

و وجه سیم استضعاف بمعنی عاجز شدن بود چنانکه در سوره التوبة (۹۱) گفت : « لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى » یعنی لیس علی العَجْزَةِ الَّذِينَ لَا قُوَّةَ لَهُمْ وَلَا عَلَى السَّقَمَى حَرْجٌ إِنْ لَمْ يَغْزُوا .

اِسْتِطَاعَةٌ - بدان که استطاعة در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین استطاعة بمعنی توانگری و بی نیازی بود چنانکه خدای در سوره آل عمران (۹۷) گفت : « وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا » یعنی مَنْ وَجَدَ سَعَةً فِي الْمَالِ عَلَى أَنْ يَحِجَّ بِهِ قَدْرَ مَا يَبْلُغُ إِلَيْهِ . و در سوره النساء (۲۵) گفت : « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحِ الْمَحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ » یعنی مَنْ لَمْ يَجِدْ مِنْكُمْ سَعَةً فِي الْمَالِ أَنْ يَنْكَحَهُنَّ . و در سوره التوبة (۴۲) گفت : « وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ » یعنی لَوْ وَجَدْنَا سَعَةً فِي الْمَالِ لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ .

و وجه دوم استطاعة بمعنی توانستن بود چنانکه در سوره النساء (۱۲۹) گفت : « وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَضْتُمْ » یعنی وَلَنْ

تَطِيقُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ فِي الْخُبَرِ . و در سورة هود (۲۰) گفت :
 « ما كانوا يستطيعون السَّمْعَ » یعنی ما كانوا يُطِيقُونَ سَمْعَ الْإِيمَانِ و
 لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ . و در سورة الفرقان (۱۹) گفت : « فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا
 تَقُولُونَ فَمَا يَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا » یعنی لَا يُطِيقُونَ ذَلِكَ وَلَا
 يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ . و در سورة التغابن (۱۶) گفت : « فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ »
 یعنی مَا أَطَقْتُمْ .

اِسْتِغْفَارٌ - بدان که استغفار در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین استغفار بمعنی آمرزش خواستن بود از شرك
 چنانکه خدای در سورة هود (۹۰) گفت : « وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا
 إِلَيْهِ » یعنی مِنَ الشَّرْكِ . و در سورة نوح (۱۰) گفت : « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا
 رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَمَّارًا » یعنی مِنَ الشَّرْكِ .

و وجه دوم استغفار بمعنی آمرزش خواستن بود از گناه چنانکه
 در سورة يوسف (۲۹) گفت : « وَاسْتَغْفِرِي لَذَنْبِكِ » یعنی اسْتَغْفِرِي
 زَوْجَكَ لَذَنْبِكَ حَتَّى لَا يُعَاقِبَكَ بِذَنْبِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ .

و وجه سیم استغفار بمعنی نماز کردن بود چنانکه در سورة آل
 عمران (۱۷) گفت : « وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ » یعنی الْمُصَلِّينَ . و در
 سورة الذاریات (۱۸) گفت : « وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ » یعنی يُصَلُّونَ .

اِسْتِوَاءٌ - بدان که استوا در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین استوا بمعنی برابر شدن بود چنانکه خدای در
 سورة فاطر (۱۹) گفت : « وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ

ولا الثور « یعنی ما یُعادلُ . و در سورة المؤمن (۵۸) گفت : « وما یستوی
الأعمى والبصیر والذین آمنوا و عملوا الصّالحات ولا المُسیء » یعنی
ما یُعادلُ . و در سورة الحديد (۱۰) گفت : « لا یستوی منکم من أنفق
من قبل الفتح وقاتل » یعنی لا یُعادل . و در سورة الحشر (۲۰) گفت :
« لا یستوی أصحاب النار وأصحاب الجنة » یعنی لا یُعادلُ .

و وجه دوم استوا بمعنی راست شدن بود چنانکه در سورة
النجم (۶) گفت : « علّمهُ شدید القوی ذو مرّة فاستوی وهو بالأفق الاعلی »
یعنی استقام جبرئیل علیه السلام بسدرّة المنتهی علی الصورة التي
خلقه الله بها .

و وجه سیم استوا بمعنی بتمامی جوانی رسیدن بود چنانکه در
سورة القصص (۱۴) گفت : « ولما بلغ أشدهُ واستوی آتیناهُ حکماً
وعلماً » یعنی بلغ نهاية الشّباب .

و وجه چهارم استوا بمعنی آهنگ کردن بود چنانکه در سورة
البقره (۲۹) گفت : « هو الذی خلق لکم مافی الأرض جمیعاً ثمّ استوی
الی السّماء » یعنی قصد الی خلقتها . و در سورة حم السّجدة (۱۱) گفت :
« ثمّ استوی الی السّماء وهی دخانٌ » یعنی قصد الی خلقتها .

و وجه پنجم استوا بمعنی قرار گرفتن بود چنانکه در سورة
هود (۴۴) گفت : « و غیض الماء وقضى الأمر واستوت علی الجودی »
یعنی استقرّت علیه . و در سورة المؤمنون (۲۸) گفت : « فإذا استویّت أنت
و من معك علی الفلک » یعنی استقرّت . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه ششم استوا بمعنی مستولی شدن بود چنانکه در سورة طه (۵) گفت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی استولی. و در سورة السَّجْدَه (۴) گفت: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» یعنی استولی علیه. و در این معنی شاعر گوید:

[قد] استوی بشرُّ علی المِراقِ

من غیر سیفِ و دَمِ مُهراقِ

یعنی استولی

اِسْلَام - بدان که اسلام در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین اسلام بمعنی خالص کردن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۳۱) گفت: «اذْأَلَّ رَبُّهُ أَسْلَمَ» قال أَسْلَمْتُ لربِّ العالمین» یعنی اَخْلَصْتُ قال اَخْلَصْتُ لربِّ العالمین. و در سورة آل عمران (۲۰) گفت: «فَإِنْ حَاجَّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ» یعنی اَخْلَصْتُ دِینِی لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ. و بعد ازین گفت: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا» یعنی آخِصْتُمْ بِالتَّوْحِيدِ فَإِنْ أَخْلَصُوا. و در سورة لقمان (۲۲) گفت: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» یعنی وَمَنْ يُخْلِصْ دِينَهُ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم اسلام بمعنی اقرار دادن بود به بندگی چنانکه در سورة آل عمران (۸۳) گفت: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی وَلَهُ أَقَرَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. و در سورة التوبة (۷۴) گفت: «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»

یعنی بعد اقرارهم ولم یُخلصوا قطّ . و در سورة الخُجرات (۱۴) گفت :
 « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا » یعنی قولوا
 اِسْتَسْلَمْنَا ای اَقْرَرْنَا بِاللِّسَانِ .

و وجه سیم اسلام بمعنی مسلمانی بود چنانکه در سورة آل
 عمران (۱۹) گفت : « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » یعنی الاسلام بعینه .
 وهم درین سورة (۸۵) گفت : « وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ
 وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » .

اِشْتَرَا - بدان که اشترا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین اشترا بمعنی برگزیدن بود چنانکه در سورة
 البقره (۱۶) گفت : « أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى » یعنی اختاروا
 الکفر بِمَحَمَّدٍ عَلَى الْإِيمَانِ بعد ما بُعِثَ و كانوا مؤمنين به قبل أَنْ يُبْعَثَ وَهُمْ
 رؤس اليهود . وهم درین سورة (۱۷۴) گفت : « إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ
 اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا » یعنی ويختارون الکفر بِمَحَمَّدٍ
 عَرَضًا يسيراً مِنَ الدُّنْيَا . و در سورة لقمان (۶) گفت : « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ
 يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ » یعنی يختار باطل الحديث على القرآن .

و وجه دوم اشترا بمعنی خریدن بود چنانکه در سورة التوبه (۱۱۱)
 گفت : « إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ » یعنی
 ابتاع منهم انفسهم و اموالهم .

و وجه سیم اشترا بمعنی فروختن بود چنانکه در سورة البقره (۹۰)

گفت: «بئسَ ما اشتَرَوْا به أَنْفُسَهُمْ» یعنی بئسَ ما باَعُوا به انفسهم لو كانوا يَعْلَمُونَ.

اَصْبَاحٌ - بدان که اصباح در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین اصباح بمعنی گشتن بود بوقت بامداد چنانکه خدای در سورة هود (۶۷) گفت: «فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَانِمِينَ» یعنی فاصبحوا من الغد ليوم الرابع في دارهم جَانِمِينَ أي قوم صالح . و در سورة الكهف (۴۲) گفت: «فَأَصْبَحُ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» یعنی فاصبح من الغد يُقَلِّبُ كَفِّهِ. و در سورة الاحقاف (۲۵) گفت: «فَأَصْبَحُوا لَا يَرَى أَلَمًا كُنْهِمْ» یعنی فَأَصْبَحُوا من الغد. و در سورة القلم (۱۷) گفت: «لِيَصْرُ مِنْهَا مُصْبِحِينَ» یعنی ليَصْرُ مِنْهَا اذا أَصْبَحُوا من الغد . و هم درین سورة (۲۰) گفت: «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ».

و وجه دوم اصباح بمعنی شدن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۰۳) گفت: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» یعنی فصرتم. و در سورة المائدة (۳۱) گفت: «فَأُوْارَى سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» یعنی فصار من النادمين . و در سورة الكهف (۴۱) گفت: «أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا» یعنی يصير مأوَاها. و در سورة السجده (۲۳) گفت: «فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» یعنی فصرتم.

اِطْمِئْنَانٌ - بدان که اطمئنان در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین اطمئنان بمعنی آرامیدن بود چنانکه خدای در

سورة البقره (۲۶۰) گفت: «قال بلى ولكن ليطمئن قلبي» يعنى ليسكن قلبى اذا نظرت اليه. و در سورة المايدة (۱۱۳) گفت: «قالوا نريد أن نأكل منها و تطمئن قلوبنا» يعنى و تسكن قلوبنا اذا رأينا المايدة. و در سورة الرعد (۲۸) گفت: «الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب» يعنى و تسكن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تسكن القلوب. و ازين معنى در قرآن بسيارست.

و وجه دوم اطمئنان بمعنى **خشنود شدن** بود چنانكه در سورة النحل (۱۰۶) گفت: «من كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان» يعنى راضياً بالإيمان. و در سورة الحج (۱۱) گفت: «فإن أصابه خير اطمأن به» يعنى رضى به.

و وجه سيم اطمئنان بمعنى **ايستادن** بود چنانكه در سورة النساء (۱۰۳) گفت: «فاذا اطمأنتم فاقموا الصلوة» يعنى فاذا أقمتُم فأتوا الصلوة. و در سورة بنى اسرائيل (۹۵) گفت: «قل لو كان فى الأرض ملائكة يمشون مطمئنين» يعنى مقيمين.

إظهار - بدان كه اظهار در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستين اظهار بمعنى **مطلع گردانیدن** بود چنانكه خداى در سورة الكهف (۲۰) گفت: «إنهم إن يظهروا عليكم» يعنى إن يطلعوا عليكم. و در سورة المتجرم (۳) گفت: «وأظهره الله عليه» يعنى أطلع الله عليه. و در سورة الجن (۲۶) گفت: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً» يعنى فلا يطلع.

و وجه دوم اظهار بمعنی آشکارا کردن بود چنانکه در سورة النور (۳۱) گفت: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی الا ما بدا فی الوجه والکفین. و در سورة الروم (۴۱) گفت: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» یعنی بدا الفساد فیهما. و در سورة المؤمن (۲۶) گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادُ» یعنی یبدی فیها.

و وجه سیم اظهار بمعنی بیالا بر شدن بود چنانکه در سورة الکهف (۹۷) گفت: «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» یعنی یعلوه فیرتقوه. و در سورة الزخرف (۳۳) گفت: «وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يُظْهَرُونَ» یعنی یرتقون فیعلمون فوق البیوت.

و وجه چهارم اظهار بمعنی بلند گردانیدن بود چنانکه در سورة الفتح (۲۸) گفت: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» یعنی لیعلی الاسلام کلّ دین فیغلبه.

و وجه پنجم اظهار بمعنی در نماز پیشین شدن بود چنانکه در سورة الروم (۱۸) گفت: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهَرُونَ» یعنی صلّوا لله حین تدخلون فی المساء و حین تدخلون فی الصبح و حین تدخلون فی الظهر آی فی صلوٰة الأولى عند نصف النهار.

اعتدا - بدان که اعتدا در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین اعتدا بمعنی از حد در گذشتن بود چنانکه خدای

در سورة البقره (۲۲۹) گفت: «تلك حدودُ الله فلا تعتدوها» یعنی فلا تُجاوزوها. و در سورة النساء (۱۴) گفت: «ومن يعص الله ورسوله ويتعد حدوده» ای بجاوز.

و وجه دوم اعتدا بمعنی بیداد کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۷۸) گفت: «فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب الیم» یعنی فمن ظلم. و هم درین سورة (۱۹۴) گفت: «فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم» یعنی فمن ظلم. و ازین معنی در قرآن بسیارست. اعمی - بدان که اعمی در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین اعمی بمعنی نایبنا بود بدل چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۷۲) گفت: «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى» یعنی أعمى القلب. و در سورة الملائکه (۱۹) گفت: «وما يستوی الأعمى والبصیر» یعنی اعمی القلب وهو الکافر لأنه لا یبصر الهدی بقلبه.

و وجه دوم اعمی بمعنی نایبنا بود بچشم چنانکه در سورة النور (۶۱) گفت: «لیس علی الأعمى حرج» یعنی اعمی البصر. و در سورة عبس (۲) گفت: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» یعنی اعمی البصر.

و وجه سیم اعمی بمعنی نایبنا بود بحجت چنانکه در سورة طه (۱۲۵) گفت: «قال ربِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» یعنی عن حجتی.

إلا - بدان که إلا در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین إلا بمعنی مگر بود چنانکه خدای در سورة الأنعام

(۱۴۵) گفت: « قل لا أجدُ فيما أُوحىَ الىَّ مُحَرَّمًا على طاعمٍ يطعمهٗ إِلَّا »
بمعنی الاستثناء . و در سورة الاعراف (۱۸۸) گفت: « قل لا أملك لنفسی
نفعاً ولا ضرّاً إِلَّا ما شاء الله » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم إِلَّا بمعنی خبر دادن بود از چیزی چنانکه در سورة
الحجر (۲۱) گفت: « و إن من شیءٍ إِلَّا عندنا خزائنه وما نُنَزِّلُه إِلَّا »
بمعنی الاخبار . و در سورة یس (۱۵) گفت: « وما أنزل الرحمنُ من شیءٍ
إِن أنتم إِلَّا تُكذِّبون » و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم إِلَّا بمعنی اگر نه بود چنانکه در سورة التوبة (۳۹)
گفت: « إِلَّا تَنْفِرُوا يَعْذِبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً » یعنی لولا تنفروا . و هم درین سورة
(۴۰) گفت: « إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ » .

و وجه چهارم إِلَّا بمعنی جز بود چنانکه در سورة الانبیا (۲۲)
گفت: « لو كان فيهما آلهة إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا » یعنی غیر الله . و در سورة الصافات
(۳۵) گفت: « إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » یعنی لا اله غیر الله .
و هم چنین هر چه در قرآن لا اله إِلَّا الله است بمعنی لا اله غیر الله بود .

و وجه پنجم إِلَّا بمعنی لکن بود چنانکه در سورة طه (۲) گفت:
« طه ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى » یعنی ولكنَّ
تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى . و در سورة یونس (۹۸) گفت: « فَتَنَّاها إِيمَانُها إِلَّا قَوْمَ
يُونُسَ » یعنی ولكنَّ قوم یونس . و بعضی گفتند که إِلَّا در اینجا بمعنی و او بود .

إلی - بدان که الی در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین الی بمعنی با بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۵۲) و در سورة الصّفّ (۱۴) گفت: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» یعنی مع الله. و در سورة النّسا (۲) گفت: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» یعنی مع اموالکم. و در سورة الشعرا (۱۳) گفت: «فَأَرْسَلْ إِلَى هَرُونَ» یعنی مع هرون.

و وجه دوم الی بمعنی به بود چنانکه در سورة هود (۴) گفت: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ» یعنی بالله مرجعکم. و در سورة الزّمّر (۷) گفت: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ» یعنی بر ربکم. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سیم الف الی صلّه بود یعنی زیادت باشد چنانکه در سورة الانعام (۱۲) گفت: «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی لیوم القيامة. و در سورة الجاثیه (۲۶) گفت: «قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی لیوم القيامة.

و وجه چهارم الی بمعنی اضماری باشد که درو بود چنانکه در سورة هود (۵۰) گفت: «وَأِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» یعنی أرسلنا الی عاد. و هم درین سورة (۶۱) گفت: «وَأِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» یعنی أرسلنا الی ثمود. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

إِلْقَا - بدان که إلقا در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین إلقا بمعنی ییفگندن بود چنانکه خدای در سورة طه

(۶۵) گفت: «وَأَمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى» یعنی رمی. [وهم چنین در سورة الشعرا (۴۵) گفت: «فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ» یعنی رماه. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم إلقا بمعنی جواب باز دادن بود چنانکه در سورة النحل (۸۶) گفت: «وَأَلْتَمِسُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ» یعنی ردّوا الجواب إليهم.

و وجه سیم إلقا بمعنی فرو فرستادن بود چنانکه در سورة المؤمن (۱۵) گفت: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ» یعنی يُنْزِلُ الْوَحْيَ بِأَمْرِهِ.

إمام - بدان که امام در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین امام بمعنی پیش رو بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۲۴) گفت: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی قایداً فی الخیر. و در سورة الفرقان (۷۴) گفت: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» یعنی قایداً فی الخیر.

و وجه دوم امام بمعنی نامه بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۷۱) گفت: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی بکتابهم الذی عملوا فی الدنیا. و وجه سیم امام بمعنی لوح محفوظ بود چنانکه در سورة یس (۱۲) گفت: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» یعنی فی اللوح المحفوظ.

و وجه چهارم امام بمعنی توریة بود چنانکه در سورة هود (۱۷) گفت: «وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابَ مُوسَى إِمَامًا» یعنی التوریه. و در سورة الأحقاف (۱۲) گفت: «وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابَ مُوسَى إِمَامًا» یعنی التوریه.

و وجه پنجم امام بمعنی راه روشن و پیدا بود چنانکه در سورة الحجر (۷۹) گفت: «و إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» یعنی الطريق الواضح .
اُمّة - بدان که اُمّة در قرآن بر نه وجه باشد :

وجه نخستین اُمّة بمعنی خویشان پدری بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۲۸) گفت: «وَمَنْ ذَرَيْتَنَا اُمةٌ مُسْلِمَةٌ لَّكَ» یعنی عَصَبَةٌ .
و در سورة آل عمران (۱۱۳) گفت: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اُمةٌ قَائِمَةٌ» یعنی عَصَبَةٌ . و در سورة المائدة (۶۶) گفت: «مِنْهُمْ اُمةٌ مُقْتَصِدَةٌ»
یعنی عَصَبَةٌ . و در سورة الاعراف (۱۵۹) گفت: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمةٌ»
یعنی عَصَبَةٌ .

و وجه دوم اُمّة بمعنی کیش بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۳) گفت: «كَانَ النَّاسُ اُمةً وَاحِدَةً» یعنی علی ملّة الاسلام . و در سورة یونس (۱۹) گفت: «وَمَا كَانَ النَّاسُ اِلَّا اُمةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» یعنی علی ملّة الاسلام . و در سورة المؤمنون (۵۲) گفت: «إِنَّ هَذِهِ اُمةٌ وَاحِدَةٌ»
یعنی علی ملّة الاسلام و حدها .

و وجه سیم اُمّة بمعنی سالها بود چنانکه در سورة هود (۸) گفت: «وَلَسْنَا أَخْرَأْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى اُمةٍ مَعْدُودَةٍ» یعنی الی سنین معدودة .

و وجه چهارم اُمّة بمعنی هتکام بود چنانکه در سورة یوسف (۴۵) گفت: «وَاذْكُرْ بَعْدَ اُمةٍ» یعنی بعد حین .

و وجه پنجم اُمّة بمعنی قوم بود چنانکه در سورة النحل (۹۲)

گفت: «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ» یعنی آن تـکـوـن قـوم اکـثـر مـن قـوم.
 و در سورة الحج (۳۴) گفت: «وَإِكُلَّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» یعنی ولـکـل قـوم.
 و وجه ششم اُمة بمعنی پیش رو و یـمـانـه بود در دانش چنانکه در
 سورة النحل (۱۲۰) گفت: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» یعنی اماماً و حیدراً
 فی العلم.

و وجه هفتم اُمة بمعنی امة محمد بود خاصّ چنانکه در سورة
 البقره (۱۴۳) گفت: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» یعنی امة محمد
 خاصّه. و در سورة آل عمران (۱۱۰) گفت: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
 لِلنَّاسِ» یعنی اُمتّه خاصّه.

و وجه هشتم اُمة بمعنی آن کافران بود که بر روزگار پیغامبر ما
 بودند چنانکه در سورة الرعد (۳۰) گفت: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ
 قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ» یعنی الکفار خاصّه.

و وجه نهم اُمة بمعنی خلق بود چنانکه در سورة الأنعام (۳۸) گفت:
 «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ» یعنی
 خلقاً مثلكم.

أمرٌ - بدان که امر در قرآن بر چهارده وجه باشد:

وجه نخستین امر بمعنی دین بود چنانکه خدای در سورة التوبه
 (۴۸) گفت: «حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ» یعنی دین الله الاسلام الذی
 أمر به نبیه فدخلوا فی غیره. و در سورة الانبیا (۹۳) گفت: «فَتَقَطَّعُوا

أمرهم بينهم» یعنی فرّقوا دینهم الاسلام الذی أمروا به فدخلوا فی غیره.
و وجه دوم امر بمعنی وحی بود چنانکه در سورة السّجده (۵)
گفت: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی الوحی. و در سورة الطلاق
(۱۲) گفت: «يُنَزِّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ» یعنی يَنْزِلُ الوحی.

و وجه سیم امر بمعنی قضا بود چنانکه در سورة الأعراف (۵۴)
گفت: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْقَضَاءُ فی الخلق.

و وجه چهارم امر بمعنی کار و فرمان بود چنانکه در سورة الروم
(۴) گفت: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ» یعنی أَمْرُ الْخَلْقِ. و در سورة
حم عسق (۵۳) گفت: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» یعنی أُمُورُ الْخَلَائِقِ.

و وجه پنجم امر بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة ابراهیم (۲۲)
گفت: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی الْعَذَابُ. و در سورة مریم
(۳۹) گفت: «وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی الْعَذَابُ.

و وجه ششم امر بمعنی مرگ بود چنانکه در سورة الحديد (۱۴)
گفت: «وَأَنْزَلْنَاكُمْ وَأَرْبَبْتُمْ وَغَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» یعنی حَتَّى
جاء الموت من الله.

و وجه هفتم امر بمعنی رُستخیز بود چنانکه در سورة النّحل (۱)
گفت: «أَنبِئْ أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلْهُ» یعنی الْقِيَامَةُ.

و وجه هشتم امر بمعنی گناه بود چنانکه در سورة المائدة (۹۵)
گفت: «لَا يَذُوقُ وَبَالَ أَمْرِهِ» یعنی جزاء ذنبه. و در سورة الحشر (۱۵)

گفت : « ذاقوا وبال أمرهم » یعنی جزاء ذنبهم . و در سورة الطلاق (۹) گفت : « فذاقت وبال أمرها » یعنی جزاء ذنبها .

و وجه نهم امر بمعنی عیسی بود چنانکه در سورة البقره (۱۱۷) گفت : « بديعُ السموات والأرض و اذا قضى أمراً » یعنی عیسی ، کان فی علمه أن يكون من غير أبٍ « فأنما يقول له كُن فيكون » . و در سورة مريم (۳۵) گفت : « سبحانه إذا قضى أمراً » یعنی عیسی ، کان فی علمه أن يكون من غير أبٍ . و وجه دهم امر بمعنی کشتن بود در جنگ بدر چنانکه در سورة الانفال (۴۴) گفت : « واذ يُرى كموهم اذ التقيتم في أعينكم قليلا ويقللکم في أعينهم ليقضى الله أمراً كان مفعولا » یعنی قتل كفار مکه بدر . و در سورة المؤمن (۷۸) گفت : « فاذا جاء أمر الله قضى بالحق » یعنی القتل فی بدر .

و وجه یازدهم امر بمعنی کشتن بنی قریظه بود ، و ایشان قبیله ای بودند از عرب ، چنانکه در سورة البقره (۱۰۹) گفت : « فاعفوا واصحوا حتی یأتی الله بأمره » یعنی قتل بنی قریظه .

و وجه دوازدهم امر بمعنی گشادن مکه بود چنانکه در سورة التوبه (۲۴) گفت : « ومساكنُ ترضونها أحب اليکم من الله و رسوله و جهادٍ فی سبيله فترَبصوا حتی یأتی الله بأمره » یعنی فتح مکه .

و وجه سیزدهم امر بمعنی یاری کردن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۴) گفت : « يقولون هل لنا من الأمر من شيء » یعنی هل لنا من النصر من شيء .

و وجه چهاردهم امر بمعنی گفتن بود چنانکه در سورة الکهف (۲۱) گفت: «إِذِيتَنَازُوعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ» یعنی قولهم. و در سورة طه گفت: «فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» یعنی قولهم. فیما بَيْنَهُمْ.

أم - بدان که أم در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین أم بمعنی نه که بود چنانکه خدای در سورة الرعد (۳۳) گفت: «أَمْ يَنْظَاهِرُ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی بل بظاهر من القول. و در سورة الزخرف (۵۲) گفت: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ» یعنی بل أنا خیر منه. و در سورة القمر (۴۴) گفت: «أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ» یعنی بل يقولون.

و وجه دوم ام بمعنی یا بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۶۹) گفت: «أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» یعنی أَوْ أَمِنْتُمْ. و در سورة الملك (۱۷) گفت: «أَمْ أَمِنْتُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» یعنی أَوْ أَمِنْتُمْ.

و وجه سیم ام صله بود یعنی زیادت باشد چنانکه در سورة الطور (۳۶) گفت: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» یعنی أُلْخِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ. و المیم هاهنا صلة. و هم درین سورة (۳۹) گفت: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ» یعنی أله البنات، و المیم هاهنا صلة.

أم - بدان که أم در قرآن بر چهار وجه باشد.

وجه نخستین أم بمعنی مادر بود چنانکه خدای در سورة النسا (۲۳) گفت: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ». و هم درین سورة (۲۳) گفت:

«وَأَمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ» یعنی الامّ بعینها .

و وجه دوم امّ بمعنی آرامگاه بود چنانکه در سورة القارعه (۹)

گفت : « وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ » یعنی فمسنکته جهنّم .

و وجه سیم امّ بمعنی لوح محفوظ بود چنانکه در سورة الزّخرف

(۴) گفت : « وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا » یعنی فی اللوح المحفوظ .

و وجه چهارم امّ بمعنی هر آیتی بود که محکم است از آیات

شرايع و فرائض و غیر آن که حکم آن بنکرده چنانکه در سورة آل

عمران (۷) گفت : « هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ » یعنی الآيات التي لم يتغيّر حكمها .

إِنَاث - بدان که إِنَاث در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین إِنَاث بمعنی مادیان بود چنانکه خدای در سورة حم

عسق (۵۰) گفت : « أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُرِّيَّاتَنَا » و در سورة الزّخرف (۱۹)

گفت : « وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا » یعنی إِنَاثًا بعینهنّ .

و وجه دوم إِنَاث بمعنی بتان بود چنانکه در سورة النسا (۱۱۷)

گفت : « إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا » یعنی أوثاناً .

إِنْشَاء - بدان که إِنْشَاء در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین إِنْشَاء بمعنی آفریدن بود چنانکه خدای در سورة

الأَنْعَام (۱۳۳) گفت : « كَمَا أَنْشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ » یعنی

كما خلّقكم . و در سورة الواقعة (۳۵) گفت : « إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً »

یعنی خَلَقْنَا هُنَّ خَلْقًا بَعْدَ خَلْقِ الْأَوَّلِ. و در سورة المَلِك (۲۳) گفت :
« قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ » یعنی قُلْ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ .

و وجه دوم انشا بمعنی پروردن بود چنانکه در سورة الزّخرف (۱۸) گفت : « أَوْمِنُ يُنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ » یعنی أَوْمِنُ يُرَبَّى فِي الزَّيْنَةِ .

و وجه سیم انشا بمعنی ابتدا کردن بود چنانکه در سورة الانعام (۱۴۱) گفت : « وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ » یعنی إِبْتِدَاءً .

آنّی - بدان که آنّی در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین آنّی بمعنی چون بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۲۲۳) گفت : « نَسَاوُكُمْ فَاحْرَثُوا حَرْثُكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي شَثُّهُمْ » یعنی کیف شَثُّهُمْ فِي الْفُرُوجِ. و هم درین سورة (۲۵۹) گفت : « قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا » یعنی كَيْفَ يُحْيِيهَا اللَّهُ .

و وجه دوم آنّی بمعنی از کجا بود چنانکه در سورة آل عمران (۳۷) گفت : « قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَأَكْتُبُكَ هَذَا » یعنی مِنْ أَيْنَ يَكُونُ لَكَ هَذَا. و در سورة مريم (۲۰) گفت : « قَالَتْ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ » یعنی مِنْ أَيْنَ يَكُونُ لِي غُلَامٌ. و ازین معنی در قرآن بسیارست .

آن - بدان که آن در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین آن بمعنی چون بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۲۷۸) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » یعنی اِذْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . و در سورة آل عمران (۱۳۹)

گفت: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»
یعنی إِذْ كُنْتُمْ:

ووجه دوم إِنْ بمعنی نیست بُود چنانکه درسورة الانعام (۷) گفت:
«إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» یعنی ما هذا. و در سورة يس (۲۹) گفت:
«إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِحْفَةٌ وَاحِدَةٌ» یعنی ما كَانَتْ. و درسورة النجم (۲۸)
گفت: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» یعنی مَا يَتَّبِعُونَ. و ازین معنی درقرآن
بسیارست.

ووجه سیم إِنْ بمعنی بدرستی بُود چنانکه درسورة بنی اسرائیل
(۱۰۸) گفت: «وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا»
یعنی قد كان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا. و در سورة الشعرا (۹۷) گفت: «تَاللَّهِ إِنْ
كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» یعنی وَاللَّهِ قَدْ كُنَّا. و درسورة الصافات (۵۶) گفت:
«قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ» یعنی وَاللَّهِ أَقْدَ كِدْتَ. و ازین معنی درقرآن
بسیارست.

ووجه چهارم إِنْ بمعنی اگر بُود چنانکه درسورة بنی اسرائیل
(۷) گفت: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» یعنی لَوْ
أَحْسَنْتُمْ وَلَوْ أَسَأْتُمْ.

أَهْلٌ - بدان که اهل درقرآن برپنج وجه باشد:

وجه نخستین اهل بمعنی زن مرد بُود چنانکه خدای در سورة

(النمل ۷) گفت: «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» یعنی قال موسیٰ لِأَهْلِهِ. و در سورة الْقَصَص (۲۹) گفت: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ» یعنی بِأَهْلِهِ.

و وجه دوم اهل بمعنی خاندان بود چنانکه در سورة یوسف (۶۲) گفت: «وَقَالَ لِفَتَاتِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ» یعنی اهل بیتهم. و هم درین سورة (۶۵) گفت: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا» یعنی اهل بیتنا. و در سورة طه (۱۳۲) گفت: «وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» یعنی اهل بیتک. و در سورة النمل (۴۹) گفت: «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» یعنی اهل بیته. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سیم اهل بمعنی مردم کنایه شهری بود و آنچه بدین ماند. چنانکه در سورة آل عمران (۷۰) گفت: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تُشْهِدُونَ». و جای دیگر (۹۹) گفت: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی أَيُّهَا الْكِتَابِيُّونَ. و هم درین سورة (۷۱) گفت: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ». و در سورة المائدة (۱۵) گفت: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ». و در سورة الاحزاب (۱۳) گفت: «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ» یعنی أَيُّهَا الْمَدَنِيُّونَ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه چهارم اهل بمعنی خویشاوندان بود چنانکه در سوره مریم (۱۶) گفت: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذَا انتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا» یعنی من اقربائها. و در سوره طه (۲۹) گفت: «وَ اَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ اَهْلِی هَارُونَ اَخِی» یعنی وَ اجْعَلْ لِی مِنْ اَقْرَبَائِی. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم اهل بمعنی سزاوار بود چنانکه در سوره المذثر (۶۶) گفت: «وَ مَا یَذْکُرُونَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ» هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» یعنی هُوَ اَحَقُّ اَنْ یُتَّقٰی مِنْهُ وَ هُوَ اَحَقُّ اَنْ یَغْفَرَ لِمَنْ یَتَّقٰی مِنْهُ. أو - بدان که أو در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین أو بمعنی نه که بود چنانکه خدای در سوره النحل (۷۷) گفت: «وَ مَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا کَلَمَحٍ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ». یعنی بل هُوَ اَقْرَبُ. و در سوره الصافات (۱۴۷) گفت: «وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلٰی مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ» یعنی بل یزیدون. و در سوره النجم (۸) گفت: «ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلٰی» فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی» یعنی بل اَدْنٰی. و ازین معنی در قرآن بسیارست. و وجه دوم أو بمعنی یا بود چنانکه در سوره البقره (۱۹۶) گفت: «فَقِیْدِیَّةٌ مِنْ صِیَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسْکٍ» [یعنی] فهذه خیار.

و وجه سیم الف أو صله بود یعنی زیادت باشد چنانکه در سوره طه (۴۴) گفت: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّیْنَا لَعَلَّهُ یَتَذَكَّرُ اَوْ یَخْشٰی» یعنی و یخشی

وَالْأَلْفُ هَاهُنَا صَلَةٌ. ودرسورة المرسلات (۵) گفت: «فَالْمُلَقِيَاتِ ذِكْرًا، عُدْرًا أَوْ نُذْرًا» یعنی وُنْذَرًا. و الألف هاهنا صلة. ودرسورة البقره (۷۴) گفت: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» یعنی وَأَشَدُّ قَسْوَةً وَالْأَلْفُ هَاهُنَا صَلَةٌ. و درسورة عبس (۴) گفت: «وَمَا يُذْرِيكَ أَلَلَّهُ يَزَرَ كَرِيًّا أَوْ يُدْكَرُ فِتْنَتُهُ الذِّكْرِي» یعنی وَ يُدْكَرُ فِتْنَتُهُ الذِّكْرِي. و ازين معنى در قرآن بسيارست .

أول - بدان كه اول در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستين اول بمعنى خدای عزوجل بود تَبَارَكَ وَ تَعَالَى چنانكه در سورة الحديد (۳) گفت: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» يعنى الله تعالى.

و وجه دوم اول بمعنى پيغامبر ما بود عليه السلام چنانكه در سورة الانعام (۱۴) گفت: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ» يعنى محمداً عليه السلام. ودرسورة الزمر (۱۲) گفت: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ» يعنى أَوَّلَ الْمُتَّقَادِينَ. و درسورة الزخرف (۱۸) گفت: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» يعنى أَوَّلَ الْمُؤَحِّدِينَ لِلَّهِ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ.

و وجه سيم اول بمعنى ابراهيم خليل بود چنانكه در سورة الانعام (۱۶۳) گفت: «لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» يعنى أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ فِي زَمَانِهِ أَيْ اسْتَسْلَمَ وَ انقاد لله تعالى.

و وجه چهارم **أَوَّلُ** بمعنی موسی بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۴۳) گفت: «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی و **أَنَا أَوَّلُ الْمُصَدِّقِينَ** بآنک لم تُرَفَى الدنیا.

و وجه پنجم **أَوَّلُ** بمعنی سحره فرعون بود که ایمان آوردند چنانکه در سورة الشعرا (۵۱) گفت: «إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی الْمُصَدِّقِينَ بالله و بموسى من قوم فرعون.

و وجه ششم **أَوَّلُ** بمعنی نخستین کسی بود که در اسلام کافر شد چنانکه در سورة البقره (۴۱) گفت: «وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» یعنی **أَوَّلَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**.

و وجه هفتم **أَوَّلُ** بمعنی خانه کعبه بود چنانکه در سورة آل عمران (۹۶) گفت: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ» یعنی بیت الله الحرام.

إِيمَانٌ - بدان که ایمان در قرآن برشش وجه باشد:

وجه نخستین ایمان بمعنی ایمن گردانیدن بُود چنانکه خدای خود را مؤمن خواند و در سورة الحشر (۲۳) گفت: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ» و المعنى فيه أنه يُؤْمِنُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ.

و وجه دوم ایمان بمعنی ظاهر اسلام بود بزبان نه بدل چنانکه در سورة الحجرات (۱۴) گفت: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا

وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ « یعنی أَقَرُوا
بِاللِّسَانِ مِنْ غَيْرِ تَصْدِيقِ الْقَلْبِ . ودر سورة المنافقون (۳) گفت : « ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا » یعنی آمَنُوا بِاللِّسَانِ فِي الْعَلَانِيَةِ ثُمَّ كَفَرُوا
بِالْقَلْبِ فِي السِّرِّ فَلَمْ يُصَدِّقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ .

و وجه سیم ایمان بمعنی راست گوی داشتن بُود بدل و بزبان
چنانکه در سورة الحجرات (۱۵) گفت : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » یعنی الْمُصَدِّقِينَ بِالْقُلُوبِ الْمُقَرَّرِينَ
بِالْأَلْسُنِ .

و وجه چهارم ایمان بمعنی شریعت بُود چنانکه در سورة حم عسق
(۵۲) گفت : « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا
الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ » یعنی ما تَدْرِي مَا الْقُرْآنُ وَلَا الشَّرِيعَةُ .

و وجه پنجم ایمان بمعنی نماز کردن بُود سوی بیت المقدس
چنانکه در سورة البقره (۱۴۳) گفت : « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ »
یعنی صَلَوَاتِكُمْ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ .

و وجه ششم ایمان بمعنی توحید بُود چنانکه در سورة المایده
(۵) گفت : « وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ » یعنی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالتَّوْحِيدِ . ودر سورة النحل (۱۰۶)
گفت : « مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ
بِالْإِيمَانِ » یعنی بِالتَّوْحِيدِ .

حرف بی از کتاب وجوه قرآن

بأسٌ - بدان که بأس در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین بأس بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة الانبیا (۱۲) گفت : « فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا » یعنی عذابنا. و در سورة المؤمن (۸۴) گفت : « فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا » یعنی عذابنا. و هم درین سورة (۲۹) گفت : « فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا » یعنی مِنْ عَذَابِ اللَّهِ.

و وجه دوم بأس بمعنی کارزار بود چنانکه در سورة النسا (۸۴) گفت : « عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا » یعنی قتال الکفار. و در سورة النمل (۳۳) گفت : « قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ » یعنی قتال شدید. و در سورة الحشر (۱۴) گفت : « بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ » یعنی القتال بَيْنَ الْيَهُودِ وَالْمُنَافِقِينَ يَكُونُ شَدِيداً إِذَا كَانَ.

و وجه سیم بأس بمعنی قحط و سختی بود چنانکه در سورة الانعام (۴۲) گفت : « فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ » یعنی بِالْقَحْطِ وَالشِّدَّةِ.

باطلٌ - بدان که باطل در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین باطل بمعنی باطل کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۶۴) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى » یعنی لَا تَجْطُوا صَدَقَاتِكُمْ. و در سورة محمد (۳۳) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ » یعنی وَلَا تَجْطُوا أَعْمَالَكُمْ.

و وجه دوم باطل بمعنی دروغ گفتن بود چنانکه در سورة العنکبوت (۴۸) گفت: «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ، یعنی الْمُكَذِّبِينَ وَهُمْ الْيَهُودُ. و در سورة حم السجده (۴۲) گفت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، یعنی لَا يَأْتِي الْقُرْآنَ التَّكْذِيبُ مِنَ الْكِتَابِ الَّذِي كَانَتْ قَبْلَهُ وَلَا يَجِيءُ مِنْ بَعْدِهِ كِتَابٌ يُكَذِّبُهُ.

و وجه سیم باطل بمعنی بیداد کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۸) گفت: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ، یعنی لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالظُّلْمِ. و هم چنین در سورة النسا (۲۹) گفت: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ، یعنی لَا تَأْكُلُوا بَيْنَكُمْ بِالظُّلْمِ.

و وجه چهارم باطل بمعنی شرك بود چنانکه در سورة النحل (۷۲) گفت: «أَفِ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ، یعنی أَفَبِالشِّرْكِ يُصَدِّقُونَ. و در سورة بنی اسرائیل (۸۱) گفت: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، یعنی جَاءَ التَّوْحِيدُ وَذَهَبَ الشِّرْكَ إِنَّ الشِّرْكَ كَانَ ذَاهِبًا.

بَرْزَخُ - بدان که برزخ در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین برزخ بمعنی روزگار بود از پس هر گناهی تا بقیامت چنانکه خدای در سورة المؤمنون (۱۶) گفت: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ

إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» یعنی و مِنْ وَرَائِهِمْ زَمَانٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ إِلَى يَوْمٍ تُحْشَرُونَ»

و وجه دوم برزخ بمعنی حجابی بود میان دو چیز چنانکه در
سورة الرحمن (۲۰) گفت: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»
یعنی بَيْنَهُمَا حِجَابٌ لَا يَمْتَرِجَانِ.

بر - بدان که بر در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین بر بمعنی رحم پیوستن بود چنانکه خدای در سورة
البقره (۲۲۴) گفت: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا» یعنی
لئَلَّا تَصِلُوا الْقِرَابَةَ. و در سورة الممتحنة (۸) گفت: «لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنْ
الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ»
یعنی أَنْ تَصِلُوهُمْ.

و وجه دوم بر بمعنی طاعت کردن بود چنانکه در سورة البقره (۴۴)
گفت: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» یعنی بالطَّاعَةِ اِی بِاتِّبَاعِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ. و در سورة المایده (۲) گفت: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»
یعنی عَلَى الطَّاعَةِ وَ تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ. و در سورة المجادله (۹) گفت: «وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى» یعنی بالطَّاعَةِ وَ تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ.

و وجه سیم بر بمعنی پرهیز کاری بود چنانکه در سورة البقره
(۱۷۷) گفت: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» یعنی وَلَكِنَّ التَّقْوَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

الی آخرا لآیة. ودر سورة آل عمران (۹۲) گفت: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» یعنی لَنْ تَبْلُغُوا التَّقْوَى كُلَّهُ حَتَّى تُنْفِقُوا فِي الصَّدَقَةِ بَعْضَ مَا تُحِبُّونَ.

برهان^۱ - بدان که برهان در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین برهان بمعنی حُجَّتْ بُود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۱۱) گفت: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی حُجَّتْكُمْ بِأَنْ «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى». ودر سورة الانبیا (۲۴) گفت: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» یعنی حُجَّتْكُمْ بِأَنْ مَعَ اللَّهِ آلِهَةٌ أُخْرَى.

و وجه دوم برهان بمعنی نشان بُود چنانکه در سورة یوسف (۲۴) گفت: «وَأَلْقَاهُ فِي سَبْرِ الْمَسَاءِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» یعنی آیه مِنْ رَبِّهِ. ودر سورة القصص (۳۲) گفت: «فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ» یعنی آيَتَيْنِ مِنْ رَبِّكَ.

بَشَرٌ - بدان که بشر در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین بشر بمعنی آدم بُود چنانکه خدای در سورة الحجر (۲۸) گفت: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» یعنی آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ! ودر سورة ص (۷۱) گفت: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» یعنی آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و وجه دوم بشر بمعنی آدمی بود چنانکه در سورة يوسف (۳۱) گفت: «ما هذا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» یعنی ما هذا إِيَّالَا آدَمِيٌّ و در سورة المؤمنون (۲۴) گفت: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» یعنی إِيَّالَا آدَمِيٌّ مِثْلُكُمْ.

و وجه سیم بشر بمعنی آدمیان بود چنانکه در سورة ابراهیم (۱۰) گفت: «ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا» یعنی إِيَّالَا آدَمِيَّوْنَ مِثْلُنَا. و هم چنین در سورة يس (۱۵) گفت: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا». و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه چهارم بشر بمعنی بیرون پوستهای سر مردم بود چنانکه در سورة المدثر (۲۹) گفت: «لَا تَبْقَى وَلا تَذَرُ لَوَاحَةً لِّلْبَشَرِ» یعنی مَحْرَقَةً لِّجُلُودِ الرَّأْسِ.

بَصِيرٌ - بدان که بصیر در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین بصیر بمعنی بینا بود بدل چنانکه خدای در سورة الأعراف (۱۹۸) گفت: «تَرْبِهِمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ بِالْقُلُوبِ». و در سورة الملائكة (۱۹) گفت: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» یعنی بَصِيرَ الْقَلْبِ.

و وجه دوم بصیر بمعنی بینا بود بچشم چنانکه در سورة يوسف (۹۳) گفت: «إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَإَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» یعنی بصیراً بِالْعَيْنَيْنِ. و در سورة الانسان (۲) گفت: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ

مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِمْ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» یعنی بصیراً بالعیّنین .
 ووجه سیم بصیر بمعنی یبنا بود بحجت چنانکه درسوره طه (۱۲۵)
 گفت: « قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا » یعنی کُنْتُ
 بصیراً بِالْحُجَّةِ فِي الدُّنْيَا .

بَطْشُ - بدان که بطش درقرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین بطش بمعنی عُقُوبَت کردن بود چنانکه خدای در
 سوره الدُّخَان (۱۶) گفت: « يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى » یعنی نُعَاقِبُ
 الْعُقُوبَةَ الْكُبْرَى. ودرسوره القمر (۳۶) گفت: « وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا »
 یعنی عُقُوبَتْنَا. و در سوره الْبُرُوج (۱۲) گفت: « إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ »
 یعنی عِقَابَ رَبِّكَ.

و وجه دوم بطش بمعنی قُوَّت بود چنانکه درسوره الزُّخْرَف (۸)
 گفت: « فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا » یعنی قُوَّةً . و در سوره ق (۳۶)
 گفت: « وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا » یعنی قُوَّةً.
 بَعْلُ - بدان که بعل درقرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین بعل بمعنی شوهر بود چنانکه خدای درسوره البقره
 (۲۲۸) گفت: « وَابْعَثْنَهُنَّ بِرَدِّ هُنَّ فِي ذَٰلِكَ » یعنی أَزْوَاجَهُنَّ .
 ودر سوره هُود (۷۲) گفت: « قَالَتْ يَا وَيْلَتَا أَأَلِدُوا أَنْاءُ جُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي
 شَيْخًا » یعنی زَوْجِي شَيْخًا.

و وجه دوم بعل بمعنی نام بتی بود چنانکه در سورة الصافات (۱۲۵) گفت: «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ». یعنی اَتَعْبُدُونَ صَنَمًا. بَغْيٌ - بدان که بغی در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین بغی بمعنی بیداد کردن بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۳۳) گفت: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْبَغْيَ». یعنی الظلم. و در سورة حم عسق (۳۹) گفت: «وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ» یعنی الظلم.

و وجه دوم بغی بمعنی بی فرمانی کردن بود چنانکه در سورة یونس (۲۳) گفت: «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَاهُمْ يَبْغُونَ» یعنی يَعْصُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ. و هم درین سوره (۲۳) گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ». یعنی مَعْصِيَتِكُمْ.

و وجه سیم بغی بمعنی حسد بردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۳) گفت: «إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ السِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» یعنی حسداً فيما بينهم. و در سورة آل عمران [۱۹] گفت: «إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» یعنی حسداً فيما بينهم. و در سورة حم عسق (۱۴) گفت: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» یعنی حسداً.

و وجه چهارم بغی بمعنی پلید کاری کردن بود چنانکه در سورة مریم (۲۸) گفت: «وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا» یعنی زانیة. و در سورة الثور (۳۳) گفت: «وَلَا تَكْذِبُوا فِتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» یعنی عَلَى الزِّنَاءِ.

بَلَاءٌ - بدان که بلا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین بلا بمعنی آزمایش بود چنانکه خدای در سورة الصافات (۱۰۶) گفت : « إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ » یعنی الاختبار .
و وجه دوم بلا بمعنی نعمت بود چنانکه در سورة البقرة (۴۹) گفت : « وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ » یعنی نعمة عظيمة مِنْ رَبِّكُمْ . و در سورة الذخان (۳۳) گفت : « وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ » یعنی نعمة بيّنة .

و وجه سیم بلا بمعنی محنت بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۶۸) گفت : « وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ » یعنی إختبرناهم بِالْمِحْنِ وَالنِّعَمِ . و در سورة الأنبياء (۳۵) گفت : « وَنَبَّأَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً » یعنی وَنَحْتَبِرُكُمْ بِالنِّعْمَةِ وَالْمِحْنَةِ إختباراً .

بَلَدٌ - بدان که بلد در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین بلد بمعنی مکه بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۱۲۶) گفت : « رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا » یعنی مکه . و در سورة البلد (۱) گفت : « لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ » یعنی بمکه . و در سورة التین (۳) گفت : « وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ » یعنی مکه .

و وجه دوم بلد طیب بمعنی زمین خوش بود چنانکه در سورة الأعراف (۵۸) گفت : « وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ » یعنی وَالْأَرْضُ الطَّيِّبَةُ .

و وجه سیم بَلَدِ مِیّت بمعنی زمین خشک بود چنانکه در سورة الأعراف (۵۷) گفت: « حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مِیّتٍ » یعنی لِأَرْضٍ یَا بَسَةً . و در سورة الفاطر (۹) گفت: « فَتُبْرِ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مِیّتٍ » یعنی أَرْضٍ یَا بَسَةً .

و وجه چهارم بَلَد بمعنی شهر بود و جمعش بلاد باشد چنانکه در سورة آل عمران (۱۹۶) گفت: « لَا یُعْرَضُ لَكَ تَقَلُّبُ الذِّینَ کَفَرُوا فِی الْبِلَادِ » یعنی الْبِلَادَ بِعَیْنِهَا . و در سورة الفجر (۸) گفت: « الَّتِیْ أَمْ یَخْلُقُ مِثْلَهَا فِی الْبِلَادِ » .

بوء - بدان که بوء در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین بوء بمعنی سزاوار شدن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۹۰) گفت: « فَبَاؤُوا بِغَضَبِ عَلِی غَضَبٍ » یعنی اِسْتَوْجَبُوا بِغَضَبٍ . و در سورة الأنفال (۱۶) گفت: « فَتَدْبَأَنَّ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ » یعنی اِسْتَوْجَبَ .

و وجه دوم بوء بمعنی فرود آمدن بود چنانکه در سورة یونس (۹۳) گفت: « وَ اَلْقَدْ بَوَّأْنَا بَنِیَ إِسْرَآئِیلَ مَبَأً صَدَقَ » یعنی اَنْزَلْنَا بَنِیَ اِسْرَآئِیلَ مُنْزَلَ صَدَقَ .

و وجه سیم بوء بمعنی جای گرفتن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۲۱) گفت: « وَإِذَا غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ »

یعنی تُوَطَّنُ الْمُؤْمِنِينَ . و در سورة الحشر (۹) گفت : «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ
وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ» .

و وجه چهارم بَوء بمعنی بازگشتن بود چنانکه در سورة المائدة
(۲۹) گفت : «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبِوءَ بِنِعْمِي وَإِيمَانِكَ» یعنی تَرْجِعْ بِنِعْمِي
وَإِيمَانِكَ .

حرف تی از کتاب وجوه قرآن

تأویل - بدان که تأویل در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین تأویل بمعنی بکناره رسیدن بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۷) گفت : « فَيَسْئَلُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ » یعنی وَمَا يَعْلَمُ أَحَدٌ إِلَّا تَأْوِيلَهُ مُلْكُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ بِأَنَّهُمْ يَمْلِكُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا يَرْجِعُ الْمُلْكُ إِلَى الْيَهُودِ أَبَدًا .

و وجه دوم تأویل بمعنی عاقبت بود که خدا وعده کرد در قرآن از خیر و شر چنانکه در سورة الأعراف (۵۳) گفت : « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ » یعنی مَا يَنْظُرُونَ كَفَّارُ أَهْلِ مَكَّةَ إِلَّا عَاقِبَةً مَا وَعَدَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَلْسِنِ الرُّسُلِ أَنَّهُ كَايِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنَ الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ . و در سورة يونس (۳۹) گفت : « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ » یعنی وَلَمْ يَأْتِهِمْ عَاقِبَةُ مَا وَعَدَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ إِنَّهُ كَايِنٌ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْوَعِيدِ .

و وجه سیم [تأویل] بمعنی خواب گزادن بود چنانکه در سورة يوسف (۶) گفت : « وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِهِ الْأَحَادِيثِ » یعنی مِنْ تَعْبِيرِ الرُّؤْيَا . و هم درین سورة (۴۵) گفت : « أَنَا أَنْتِشْكُم بِتَأْوِيلِهِ » یعنی بتعبیر الرؤیا . و جائی دیگر (۱۰۱) گفت : « وَعَلَّمَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ » یعنی مِنْ تَعْبِيرِ الرُّؤْيَا .

و وجه چهارم تأویل بمعنی درست بکردن بود چنانکه در سورة یوسف (۱۰۰) گفت: « وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ » یعنی تحقیق رؤیای من قبل.

و وجه پنجم تأویل بمعنی گونها بود چنانکه در سورة یوسف (۳۷) گفت: « قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ » . یعنی بالوانه و هی ألوان الطعام.

تسبیح - بدان که تسبیح در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین تسبیح بمعنی خدای را پیاپی یاد کردن بود چنانکه در سورة الانبیا (۲۰) گفت: « يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ » یعنی لَا يَفْتُرُونَ مِنَ التَّسْبِيحِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ . و در سورة السجده (۳۸) گفت: « يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ » یعنی لَا يَمْلُونَ مِنَ التَّسْبِيحِ .

و وجه دوم تسبیح بمعنی ان شاء الله گفتن بود چنانکه در سورة القلم (۲۸) گفت: « قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ » یعنی هلا تستثنون ، أى إسم لا تقولون إن شاء الله .

تفصیل - بدان که تفصیل در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین تفصیل بمعنی پیدا کردن بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۵۲) گفت: « وَ لَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَضَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ » یعنی بینه . و هم درین سورة (۱۴۵) گفت: « وَ كَتَبْنَاهُ فِي

الألواح من كل شيء مَرْعَظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ ، یعنی بیانا . و در
سورة هود (۱) گفت : « الرِّكْابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ ، یعنی
ثُمَّ بُيِّنَتْ . و در سورة يوسف (۱۱۱) گفت : « وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ ، یعنی بیانِ كُلِّ شَيْءٍ . و در سورة بنی
اسرائیل (۱۲) گفت : « وَ كُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً ، یعنی بَيِّنَّا تَبْيِيناً .
و اذین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم تفصیل بمعنی جدا کردن بود چنانکه در سورة
الأعراف (۱۳۲) گفت : « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ
وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَّلَاتٍ ، یعنی آیاتِ مُفْرَقَاتٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ .
بَيْنَ كُلِّ عَذَابَيْنِ شَهْرَيْنِ . و در سورة المرسلات (۱۳) گفت : « لِأَنِّي
يَوْمَ أُنْزِلَتْ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ، یعنی لِيَوْمِ الْيَتُونَةِ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِي هُمْ فِيهِ
يَتَفَرَّقُونَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ . و در عمّ يمساء لون (۱۷)
گفت : « إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً ، یعنی يَوْمِ الْيَتُونَةِ . و اذین معنی
در قرآن بسیارست .

تَقْطِيعٌ - بدان که تقطیع در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین تقطیع بمعنی بُریدن بود چنانکه خدای در سورة
المائدة (۳۳) گفت : « أَنْ يَتَّخِذُوا أَوْ يُصَلُّوا أَوْ يَنْقُطَ أَيْدِيهِمْ وَ لَوْ جُلُّهُمْ
مِنْ خِلَافٍ ، یعنی الْقَطْعَ بَعِيْنِهِ . و در سورة يوسف (۳۱) گفت : « فَلَمَّا
رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَاهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ » .

و وجه دوم تقطیع بمعنی پراگنده کردن بود چنانکه در سورة
الأعراف (۱۶۸) گفت: « وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ
وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ » یعنی وَ بَدَدْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ .

تَقَوُّی - بدان که تقوی در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین تقوی بمعنی ترسیدن بود چنانکه خدای در سورة
النسا (۱) گفت: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ » یعنی اخشوا رَبَّكُمُ . و در
سورة الحج (۱) گفت: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ
شَيْءٌ عَظِيمٌ » یعنی اخشوا . و در سورة الشعرا (۱۰۶) گفت: « إِذْ قَالَ
لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ » یعنی أَلَا تَخْشَوْنَ اللَّهَ . و در سورة
العنكبوت (۱۶) گفت: « إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ » یعنی
إِخْشَوْهُ .

و وجه دوم تقوی بمعنی پرستیدن بود چنانکه در سورة النحل
(۲) گفت: « أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ » یعنی فَاعْبُدُونِ . و هم درین
سورة (۵۲) گفت: « وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا
أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ » یعنی تَعْبُدُونَ . و در سورة المؤمنون (۲۳) گفت:
« مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ » یعنی أَفَلَا تَعْبُدُونَ اللَّهَ . و در
سورة الشعرا (۱۱) گفت: « قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ » . و ازین معنی
در قرآن بسیارست .

و وجه سیم تقوی بمعنی بی فرمانی کردن بود چنانکه در سورة

البقره (۱۸۹) گفت: « وَأَتُوا الْيُتُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ » یعنی فَلَاتَغْضُوا فِيْمَا أَمَرَكُمْ .

و وجه چهارم تَقَوَّى بمعنی توحید بود چنانکه در سورة التّسا (۱۳۱) گفت: « وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ » یعنی أَنْ وَحَدُّوا اللَّهَ « وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » . و در سورة الحجرات (۳) گفت: « أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى » یعنی للتّوحید .

و وجه پنجم تَقَوَّى بمعنی اخلاص بود چنانکه در سورة الحجّ (۳۲) گفت: « ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ » یعنی من إخلاص القلوب .

تَلَقَّى - بدان که تَلَقَّى در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین تَلَقَّى بمعنی پوش باز آمدن بود چنانکه خدای در سورة النمل (۶) گفت: « وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ » . یعنی لَتُؤْتَى الْقُرْآنَ . و در سورة حم السّجده (۳۵) گفت: « وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ » ، یعنی وما يُؤْتَاهَا .

و وجه دوم تَلَقَّى بمعنی چیزی فرا گرفتن بود چنانکه در سورة البقره (۳۷) گفت: « فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ » یعنی أَخَذَهَا وَ قَبِلَهَا مِنْهُ .

تَوَفَّى - بدان که تَوَفَّى در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین توقی بمعنی فراگرفتن نفس بود از تن بهنگام

خواب چنانکه خدای در سورة الأنعام (۶۰) گفت: « وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفِّيكُمْ بِاللَّيْلِ » یعنی يَقْبِضُ أَنْفُسَكُمْ أَيْ الذِّهْنَ الَّذِي يُعْقِلُ بِهَا الْأَشْيَاءَ وَ يَأْتِرُكَ فِيهِ الرُّوحَ وَالْحَيَاةَ فَهُوَ يَتَنَفَّسُ بِالرُّوحِ الَّذِي فِيهِ وَيَرَى الرُّؤْيَا بِالذِّهْنِ الَّذِي قَبَضَ مِنْهُ . و چنانکه در سورة الزمر (۴۲) گفت: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » یعنی يَتَبَضُّ الْأَنْفُسَ فِي الْحَالَيْنِ عِنْدَ الْمَمَاتِ وَعِنْدَ الْمَنَامِ وَذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ رُوحٌ وَنَفْسٌ فِي الْجَسَدِ فَإِذَا نَامَ بَقِيَ فِيهِ الرُّوحُ وَخَرَجَتْ نَفْسُهُ الَّتِي يُعْقِلُ بِهَا الْأَشْيَاءَ وَلَكِنْ يَكُونُ لَهُ شُعَاعٌ إِلَى الْجَسَدِ كَشُعَاعِ الشَّمْسِ إِلَى الْأَرْضِ فَيَرَى الرُّؤْيَا بِالنَّفْسِ الَّتِي خَرَجَتْ كَأَنَّهُ بِأَرْضٍ أُخْرَى فَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ يَتَقَلَّبُ بِالنَّفْسِ وَ يَتَنَفَّسُ بِالرُّوحِ فَإِذَا حَرَّكَ أَوْ نُودِيَ رَجَعَتِ النَّفْسُ إِلَيْهِ أَسْرَعَ مِنْ طَرَفَةِ عَيْنٍ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُيَمِّتَهُ فِي الْمَنَامِ يُمْسِكُ النَّفْسَ الْخَارِجَةَ وَيَقْبِضُ الرُّوحَ الَّذِي فِي الْبَدَنِ أَيْضًا فَيَمُوتُ فِي مَنَامِهِ .

و وجه دوم توقی بمعنی بر گرفتن عیسی بود از میان جهودان

و بردن وی بآسمان چنانکه در سورة آل عمران (۵۵) گفت: « إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ » یعنی إِنِّي قَابِضُكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ رَافِعُكَ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ . و در سورة المائدة (۱۱۷)

گفت: « فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ » یعنی فَلَمَّا قَبَضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ وَأَنَا حَيٌّ كُنْتَ أَنتَ الْحَافِظَ عَلَى قَوْمِي وَلِأَنَّ النَّصَارَى تَنْصُرُوا بَعْدَ مَا رُفِعَ عِيسَى لَا بَعْدَ مَوْتِهِ .

و وجه سیمِ تَوَفَّی بمعنی فرا گرفتن روح و نفس بود بجمستگی از تن بهنگام مرگ چنانکه در سورة النحل (۳۲) گفت: « الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ » یعنی الَّذِينَ تَتَّبِعُ أَرْوَاحَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمُ الطَّيِّبُونَ أَى الْمُؤْمِنِينَ . و هم درین سورة (۲۸) گفت: « الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ » یعنی الَّذِينَ تَتَّبِعُ أَرْوَاحَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمُ ظَالِمُوا أَنْفُسِهِمْ أَى الْكَفَّارَ . و در سورة السجده (۱۱) گفت: « قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ » یعنی يَتَّبِعُ أَرْوَاحَكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي سُلِّطَ عَلَيْكُمْ .
تولّی - بدان که تولّی در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین تولّی بمعنی بازگشتن بود چنانکه خدای در سورة التوبة (۹۲) گفت: « قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا » یعنی انصرفوا مِنْ عِنْدِ كَ . و در سورة القصص (۲۴) گفت: « فَسَقَى لَهُمَا نَمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ » یعنی انصرفَ إِلَى الظِّلِّ .
و وجه دوم تولّی بمعنی نا خواستن بود چنانکه در سورة النساء (۸۹) گفت: « وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ » یعنی فَإِنْ أَبَوْا الْهَجْرَةَ . و در سورة المائدة (۴۹)

گفت: «وَ اخذرهم أن يفتنوك عن بعض ما أنزل الله إليك فإن تولّوا» یعنی **فإن أبوا أن يرضوا بحكمك**.

و وجه سیم تَوَلَّى بمعنی **روی بگردانیدن** بود چنانکه در سورة النساء (۸۰) گفت: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» یعنی **وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ طَاعَتِهَا**. و در سورة یونس (۷۲) گفت: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» یعنی **فَإِنْ أَعْرَضْتُمْ**. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه چهارم تَوَلَّى بمعنی **هزیمت شدن** بود از صف کافر چنانکه در سورة الأنفال (۱۵) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ» یعنی **فَلَا تَنْهَرُمُوا**. و در سورة الأحزاب (۱۵) گفت: «وَلَتَذْكُرُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلَوْنَ الْأَدْبَارَ» یعنی **لَا يَنْهَرُمُونَ عَنْ صَفِ الْكُفَّارِ**.

و وجه پنجم تَوَلَّى بمعنی **بکار کسی برخاستن** بود چنانکه در سورة النور (۱۱) گفت: «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» **أَيُّ تَوَلَّى مُعْظَمُهُ**. یعنی **عبدالله بن سلول لعنه الله وأخزاه**.

حرف ثی از کتاب وجوه قرآن.

ثَقِيلٌ - بدان که جمع ثَقِيلٌ اُنْقَالَ بود چنانکه شریف و اشراف
و او در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین اُنْقَالَ بمعنی بارهای گران بود چنانکه خدای در
سورة العنكبوت (۱۳) گفت : « وَ لَيَحْمِلُنَّ اُنْقَالَهُمْ وَ اُنْقَالاً مَعَ اُنْقَالِهِمْ ،
یعنی وَ لَيَحْمِلُنَّ اَحْمَالَهُمْ وَ اَحْمَالاً مَعَ اَحْمَالِهِمْ ، وَ يُقَالُ وَ لَيَحْمِلُنَّ
اُنْقَالَهُمْ یعنی اَوْزَارَهُمْ وَ اَوْزَاراً مَعَ اَوْزَارِهِمْ .

و وجه دوم اُنْقَالَ بمعنی زادهای سفر بود چنانکه در سورة
التَّحِل (۷) گفت : « وَ تَحْمِلُ اُنْقَالَكُمْ اِلَى بَلَدٍ ، یعنی اَزْوَادَكُمْ
لِلسَّفَرِ .

و وجه سیم اُنْقَالَ بمعنی گنجها و مُردگان بود چنانکه در سورة
الزَّلْزَال (۲) گفت : « وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اُنْقَالَهَا ، یعنی كُنُوزَهَا
وَ مَوْتَاهَا .

ثِيَابٌ - بدان که ثياب در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین ثياب جامها بود چنانکه خدای در سورة الكهف
(۳۱) گفت : « يُخْلَوْنَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً
مِنْ سُندُسٍ وَ اَسْتَبْرَقٍ ، یعنی الثِّيَابَ بَعِيْنَهَا . و در سورة الحج (۱۹) گفت :

« هَذَانِ خَضَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ » .

و وجه دوم ثياب بمعنی دل بود چنانکه در سورة المدثر (۴) گفت : « وَ رَبِّكَ فَكْیَرٌ وَ ثِيَابُكَ فَطَهِرٌ » قال بعضُ اهل التفسیر یعنی وَ قَابُكَ فَطَهِرٌ .

معرف جیم از کتاب وجوه قرآن.

جَارُ - بدان که جارد در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین جَار بمعنی همسایه بود چنانکه خدای در سورة النسا (۳۶) گفت : « وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ » یعنی الجار الأقرب والأبعد .

و وجه دوم جَار بمعنی یار بود چنانکه در سورة الأنفال (۴۸) گفت : « وَإِذْ زَيْنَ لَهْمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ » یعنی وَإِنِّي صَاحِبٌ لَّكُمْ .

جَبَّارٌ - بدان که جَبَّار در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین جَبَّار بمعنی خدای بود عزوجل که او بزرگوار و قهر کننده خلق است چنانکه در سورة الحشر (۲۳) گفت : « هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْغَزِيَّزُ الْجَبَّارُ » یعنی الْقَهَّارُ لِحَقِّهِ لِمَا أَرَادَ . و در سورة ق (۴۵) پیغامبر را گفت : « وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ » یعنی بِمُسْطَبِرٍ فَتَقَهَّرَهُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ .

و وجه دوم جَبَّار کشنده بود بناحق چنانکه در سورة الشعرا (۱۳۰) گفت : « وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ » یعنی وَإِذَا أَخَذْتُمْ أَخَذْتُمْ فَقَتَلْتُمْ فِي غَيْرِ حَقٍّ كَفَعَلَ الْجَبَّارَةِ . و در سورة القصص (۱۹) گفت : « قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَمْلِكُنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ » یعنی قَتَلَا فِي الْأَرْضِ . و در سورة المؤمن

(۳۵) گفت: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» یعنی قَتَالاً فِي غَيْرِ حَقٍّ .

و وجه سیم جَبَّار بمعنی گردن کش بود چنانکه در سورة مریم (۱۴) گفت: « وَ بَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيّاً » یعنی مُتَكَبِّراً عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ عَاصِياً لَهُ . و هم درین سورة (۳۲) گفت: « وَ بَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً » .

و وجه چهارم جَبَّار بمعنی بزرگ تن و قوی بود چنانکه در سورة المایده (۲۲) گفت: « قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا فِيهَا قَوْمٌ جَبَّارِينَ » یعنی فِي طُولِ الْبَدَنِ وَالْعِظَمِ وَالْقُوَّةِ .

جدال - بدان که جدال در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین جدال بمعنی خصومت کردن بود چنانکه خدای در سورة هود (۷۴) گفت: « فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ أُوطِ » یعنی يُخَاصِمُنَا . و در سورة الرعد (۱۳) گفت: « وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ » یعنی وَ هُمْ يُخَاصِمُونَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ اللَّهِ . و در سورة المؤمن (۵) گفت: « وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرُسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ » یعنی خَاصَمُوا بِالْبَاطِلِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم جدال بمعنی با کسی کاویدن و سستیهدن بود چنانکه در سورة البقرة (۱۹۷) گفت: « فَلَا رَفْتَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ »

یعنی وَلَا مِرَّاءَ فِي الْحَجِّ . و درسوره هود (۳۲) گفت: « قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا » یعنی فَأَكْثَرْتَ مِرَّاءَنَا . و درسوره المؤمن (۴) گفت: « مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » یعنی مَا يُمَارِي .

جَعَلُ - بدان که جَعَلَ در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین جَعَلَ بمعنی آفریدن بود چنانکه خدای درسوره البقره (۳۰) گفت: « وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيقَةً » یعنی خَالِقاً . و در اول سوره الانعام (۱) گفت: « أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » یعنی وَخَلَقَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ .

و وجه دوم جَعَلَ بمعنی کردن بود چنانکه درسوره الانعام (۱۳۶) گفت: « وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا » یعنی وَفَعَلُوا . و درسوره یونس (۵۹) گفت: « قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا » یعنی فَقَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم جَعَلَ بمعنی نام نهادن بود چنانکه درسوره الزخرف (۳) گفت: « إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » یعنی سَمَّيْنَاهُ . و هم درین سوره (۱۹) گفت: « وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا » یعنی وَسَمَّوْا الْمَلَائِكَةَ .

و وجه چهارم جعل بمعنی نشان دادن بود چنانکه در سورة الانعام (۱۰۰) گفت : « وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ » یعنی وَصَفُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ . و در سورة النحل (۵۷) گفت : « وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ » یعنی وَ يَصِفُونَ . و در سورة الزخرف (۱۵) گفت : « وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا » یعنی وَ وَصَفُوا لَهُ .

جَنِبٌ - بدان که جنب در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین جَنِبٌ پهلوی بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۱۹۱) گفت : « الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ » یعنی عَلَىٰ أَضْلَاعِهِمْ . و در سورة السجدة (۱۶) گفت : « تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ » یعنی تَتَجَافَىٰ أَضْلَاعُهُمْ .

و وجه دوم جَنِبٌ بمعنی سَفَر بود چنانکه در سورة النساء (۳۶) گفت : « وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ » یعنی الرَّفِيقَ فِي السَّفَرِ وَقِيلَ الْمَرَأَةُ فِي الْبَيْتِ .

و وجه سیم جَنِبٌ بمعنی فرمان بود چنانکه در سورة الزمر (۵۶) گفت : « أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّقْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ » یعنی فِي أَمْرِ اللَّهِ .

جَنَّةٌ - بدان که جَنَّةٌ در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین جَنَّةٌ بمعنی پریان بود چنانکه خدای در سورة الناس (۶) گفت : « الَّذِي يُؤَسِّرُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ » یعنی مِنَ الْجِنَّةِ .

و وجه دوم جَنَّة بمعنی دیوانگی بود چنانکه در سورة الاعراف (۱۸۴) گفت : « أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ » یعنی من جنون. و در سورة سبأ (۴۶) گفت : « قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مُثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ » یعنی لیس بسیدکم من جنون.

جهاد - بدان که جهاد در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین جهاد بگفتار بود چنانکه در سورة التوبة (۷۳) گفت : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ » یعنی جاهد الکفار و المنافقین بالقول. و در سورة الفرقان (۵۲) گفت : « وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا » یعنی و جاهدْهُمْ بالقرآن و القول.

و وجه دوم جهاد بعمل و کردار بود چنانکه در سورة الحج (۷۸) گفت : « وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ » یعنی اَعْمَلُوا لِلَّهِ حَقَّ عَمَلِهِ. و جایی دیگر (العنکبوت ۶۹) گفت : « وَ الَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا » یعنی اَعْمَلُوا لَنَا. و در سورة العنکبوت (۶) گفت : « وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ » یعنی وَ مَنْ عَمِلَ الْخَيْرَ فَإِنَّمَا يَعْمَلُ لِنَفْسِهِ أَى لَهُ نَفْعٌ ذَلِكَ. و وجه سیم جهاد بمعنی غزا کردن بود چنانکه در سورة التسا

(۹۵) گفت : « لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ » یعنی الْمُقَاتِلِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. و هم درین آیت گفت : « وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » یعنی الْمُقَاتِلِينَ عَلَيْهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا.

حرف حی از کتاب وجوه قرآن .

حَاجَةٌ - بدان که حاجت در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین حاجت بمعنی خشم و کینه بود چنانکه خدای در
سورة الحشر (۹) گفت : « وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا »
یعنی لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ غَضَبًا وَحَقْدًا مِّمَّا أُعْطُوا .

ووجه دوم حاجت بمعنی اندر بایست بود چنانکه در سورة يوسف
(۶۸) گفت : « مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ
يَعْقُوبَ قَضَاهَا ، یعنی الْحَاجَةُ بِعَيْنِهَا .

حَبْلٌ - بدان که حبل در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین حبل بمعنی رَسَن بود چنانکه خدای در سورة تَبَّتْ
(۵) گفت : « نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ
مِّن مَّسَدٍ ، یعنی الْحَبْلُ بِعَيْنِهِ .

ووجه دوم حبل بمعنی پیمان و نامه بود چنانکه در سورة آل
عمران (۱۰۳) گفت : « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا » یعنی وَاعْتَصِمُوا
بِعَهْدِ اللَّهِ وَبِكِتَابِهِ .

ووجه سیم حبل بمعنی امان بود چنانکه در سورة آل عمران
(۱۱۲) گفت : « ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْمَانُ يَقْتُلُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ
مِنَ النَّاسِ » یعنی إِلَّا بِأَمَانٍ مِنَ اللَّهِ وَأَمَانٍ مِنَ النَّاسِ وَيُقَالُ الْإِسْلَامُ .

و وجه چهارم حبلُ الوريدِ رگ گردن بود چنانکه در سورة ق (۱۶) گفت: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» یعنی أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ عِرْقِ الْعُنُقِ.

حجر - بدان که حجر در قرآن برینج وجه باشد:

وجه نخستین حجر بمعنی دیار ثمود بود چنانکه خدای، در سورة الحجر (۸۰) گفت: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ» یعنی أَصْحَابَ دِيَارِ ثَمُودِ.

و وجه دوم حجر بمعنی حرام بود چنانکه در سورة الفرقان (۲۲) گفت: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا» یعنی حراماً مُحَرَّمًا عَلَيْكُمْ الْجَنَّةُ.

و وجه سیم حجر بمعنی حجاب بود چنانکه هم در بن سورة (۵۳) گفت: «وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا» یعنی حجاباً مَحْجُوباً.

و وجه چهارم حجر بمعنی عقل بود چنانکه در سورة الفجر (۵) گفت: «هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَجْرِ» یعنی لِّذِي عَقْلٍ.

و وجه پنجم حجر بمعنی کنار بود و جمعش حُجُور باشد چنانکه در سورة التيسا (۲۳) گفت: «وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ» یعنی

حَدِيدُ - بدان که حدید در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین حَدِيدُ بمعنی بینایی تیز بود چنانکه خدای در
سورة ق (۲۲) گفت : « لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ
غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » یعنی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ .
و وجه دوم حَدِيدُ بمعنی آهن بُود چنانکه در سورة الحديد
(۲۵) گفت : « وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ » یعنی
الْحَدِيدَ بِعَيْنِهِ .

حَرْبٌ - بدان که حَرْب در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین حَرْب بمعنی کارزار بود چنانکه خدای در سورة
الماiede (۶۴) گفت : « وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ » یعنی كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ
و در سورة الأنفال (۵۷) گفت : « فَإِذَا تَفَفَّهُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّذْ بِهِمْ
مَنْ خَلْفَهُمْ » یعنی فِي الْقِتَالِ . و در سورة محمد (۴) گفت : « فَإِذَا مَنَّ
بَعْدُ وَإِنَّمَا فَدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا » یعنی تَضَعَ الْقِتَالُ .
و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم حَرْب بمعنی کفر بود چنانکه در سورة البقره (۲۷۹)
گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ
مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرُسُولِهِ » المرادها هنا
الْكُفْرُ لِأَنَّ مَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرُسُولَهُ فَقَدْ كَفَرَ . و در سورة المائدة

(۳۳) گفت: « إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَعْنَى جَزَاءُ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ .

حَرْثُ - بدان که حَرْث در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین حَرْث بمعنی کشت زار بود چنانکه خدای در سورة البقره (۷۱) گفت: « قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ » یعنی لَا تَسْقِي الزَّرْعَ الَّذِي يَزْرَعُهُ النَّاسُ مِنَ الْحُبُوبِ وَغَيْرِهَا . وهم درین سورة (۲۰۵) گفت: « وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ » یعنی وَيُهْلِكَ الزَّرْعَ . ودر سورة الأنعام (۱۳۶) گفت: « مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ » یعنی مِنَ الزَّرْعِ وَالْأَنْعَامِ . وهم درین سورة (۱۳۸) گفت: « وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ، يَعْنَى زَرْعاً . وازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم حَرْث بمعنی مُزِد بود چنانکه در سورة حم عسق (۲۰) گفت: « اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ » یعنی مَنْ كَانَ مِنَ الْأَبْرَارِ يُرِيدُ ثَوَابَ الْآخِرَةِ يَعْمَلِ الصَّالِحِ نَزِدْ لَهُ فِي ثَوَابِهِ « وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ » یعنی وَمَنْ كَانَ

مَنْ الْفَجَّارُ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا بِعَمَلِهِ الصَّالِحِ نُورَتِهِ مِنْهَا وَلَكِنْ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ حَظٍّ .

و وجه سیم حَرَج بمعنی فرجهای زنان بود چنانکه در سورة البقره (۲۲۳) گفت : « نَسَاؤُكُمْ حَرَجٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَكَكُمْ أَتَى شَيْئُهُمْ ، یعنی فُرُوجِ نِسَائِكُمْ مَزْرَعَةُ أَوْلَادِكُمْ فَأَتُوا مَزْرَعَتَكُمْ كَيْفَ شِئْتُمْ .

حَرَجٌ - بدان که حَرَج در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین حَرَج بمعنی شک بود چنانکه خدای در سورة النساء (۶۵) گفت : « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُخَرِّجُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ ، یعنی شَكًّا . و در سورة الأعراف (۲) گفت : « فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ ، یعنی شَكًّا مِنَ الْقُرْآنِ بِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم حَرَج بمعنی تنگی بود چنانکه در سورة المائدة (۶) گفت : « مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، یعنی مِنْ ضَيْقٍ فِي أَمْرِ دِينِكُمْ . و در سورة الحج (۷۸) گفت : « وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ، یعنی مِنْ ضَيْقٍ .

و وجه سیم حَرَج بمعنی بزه بود چنانکه در سورة التوبة (۹۱) گفت : « لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ ، یعنی لَيْسَ عَلَيْهِمْ إِثْمٌ فِي الْمُسْتَأْنَفِ مِنَ الْعَمَلِ . و در

سورة الثَّور (۶۱) گفت: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ . یعنی لیسَ عَلَیْكُمْ وَلَا عَلَیْهِمْ إِنْهُمْ فِی الْأَكْلِ مَعَهُمْ .
حِسَابٌ - بدان که حساب در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین حساب بمعنی شمار بود چنانکه خدای در سورة یونس (۵) گفت: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» یعنی عَدَدَ الْأَيَّامِ وَالْأَشْهُرِ وَالْأَعْوَامِ . و در سورة بنی اسرائیل (۱۲) گفت: «وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» یعنی عَدَدَ الْأَشْهُرِ وَالسِّنِينَ . و در سورة الإنشقاق (۸) گفت: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» یعنی عَدَدًا يَسِيرًا .

و وجه دوم حساب بمعنی پاداش بود چنانکه در سورة الْمُؤْمِنُونَ (۱۱۷) گفت: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» یعنی فَإِنَّمَا جَزَاءُهُ عِنْدَ رَبِّهِ . و در سورة الشعرا (۱۱۳) گفت: «إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ» یعنی إِنْ جَزَاءُهُمْ . و در سورة الفاشیه (۲۶) گفت: «ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ» یعنی جَزَاءُهُمْ . و وجه سیم حساب بمعنی بسیار بود چنانکه در سورة عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۳۶) گفت: «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» یعنی عَطَاءٌ كَثِيرًا .
حُسْبَانٌ - بدان که حُسبان در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین حُسبان بمعنی شمار کردن بود چنانکه خدای در

سورة الأنعام (۹۶) گفت: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَاعِلُ اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا» یعنی مَسِيرَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِالحِسَابِ. ودر سورة الرحمن (۵) گفت: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» یعنی بحساب. ووجه دوم حُسبان بمعنی آتش بود که از ابر بیوفتد چنانکه در سورة الکهف (۴۰) گفت: «وَيُرْسِلُ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» یعنی ناراً مِنَ الهَوَاءِ.

حس - بدان که حس در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین حس بمعنی دیدن و دریافتن بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۵۲) گفت: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» یعنی رَأَى وَفَهُمَ مِنْهُمْ الْكُفْرَ. ودر سورة مریم (۹۸) گفت: «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» یعنی هَلْ تَرَى مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ. ودر سورة الأنبیا (۱۲) گفت: «فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا» یعنی فلما رأوا.

ووجه دوم حس بمعنی آواستن بود چنانکه در سورة یوسف (۸۷) گفت: «يَا بَنِيَّ إِذْ هَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» یعنی تَبَحَّثُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ.

ووجه سیم حس بمعنی آواز بود چنانکه در سورة الأنبیا (۱۰۲) گفت: «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا» یعنی لَا يَسْمَعُونَ صَوْتَهَا.

ووجه چهارم حس بمعنی زود گشتن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۲) گفت: «وَأَقْذَصْكُمْ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُمُ بِإِذْنِهِ» یعنی إِذْ تَقْتُلُوهُمْ بِأَمْرِهِ.

حَسَنًا - بدان که حَسَنًا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین حَسَنًا بمعنی حَقًّا بود چنانکه در سورة البقره (۸۳) [گفت] : « وَقُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا » یعنی حَقًّا . و در سورة طه (۸۶) گفت : « قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا » یعنی وَعَدًّا حَقًّا . و وجه دوم حَسَنًا بمعنی مُحْتَسِبًا باشد ، یعنی بر شمار آورده و مُزِد جُسْتَه چنانکه در سورة البقره (۲۴۵) گفت : « مَنْ ذَا الَّذِي يُضْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » یعنی مُحْتَسِبًا . و هم چنین در سورة الحديد (۱۱) و در سورة التغابن (۱۷) گفت : « مَنْ ذَا الَّذِي يُضْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » یعنی مُحْتَسِبًا .

و وجه سیم حَسَنًا بمعنی بهشت بود چنانکه در سورة القصص (۶۱) گفت : « أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا » یعنی الْجَنَّةَ .

حَسَنَةً - بدان که حَسَنَةً در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین حَسَنَةً بمعنی نصرت و غنیمت بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۲۰) گفت : « إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ » یعنی إِنْ تَمْسَسْكُمْ النَّصْرَةُ وَالْغَنِيمَةُ يَوْمَ بَدْرٍ . و در سورة النساء (۷۸) گفت : « إِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » یعنی النَّصْرُ وَالْغَنِيمَةُ . و در سورة التوبة (۵۰) گفت : « إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ » یعنی النَّصْرُ وَالْغَنِيمَةُ . و وجه دوم حَسَنَةً بمعنی توحید بود چنانکه در سورة النمل (۸۹) گفت : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » یعنی مَنْ جَاءَ بِالتَّوْحِيدِ

فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا . و هم چنین در سورة القصص (۸۴) گفت : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » .

و وجه سیم حَسَنَة بمعنی باران و فراخی نعمت بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۳۱) گفت : « فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ » یعنی کثرة المطر والخضاب . و هم درین سورة (۱۶۸) گفت : « وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ » یعنی کثرة المطر والخضاب .

و وجه چهارم حَسَنَة بمعنی عافیه بود چنانکه در سورة الرعد (۶) گفت : « وَیَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ » یعنی العافیة . و در سورة النمل (۴۶) گفت : « وَیَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ » یعنی العافیة .

و وجه پنجم حَسَنَة بمعنی قول معروف بود چنانکه در سورة القصص (۵۴) گفت : « وَ یَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ » یعنی وَ یَذْفَعُونَ بِالْقَوْلِ الْمَعْرُوفِ وَالْعَمَلِ السَّيِّئِ وَالْأَذَى . و در سورة حم السجده (۳۴) گفت : « لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ » یعنی الْعَمَلُ وَقَوْلُ الْمَعْرُوفِ . و وجه ششم حَسَنَة بمعنی نیکی بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۶۰) گفت : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا » یعنی الْحَسَنَةُ بِعَيْنِهَا .

حُسْنی - بدان که حُسْنی در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین حُسْنی بمعنی بهشت بود چنانکه خدای در سورة

یونس (۲۶) گفت: « الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ » یعنی الَّذِينَ وَحَدُّوا اللَّهَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَالتَّظَرُّ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى . و در سورة الانبیاء (۱۰۱) گفت: « إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ » یعنی الْجَنَّةَ . و در سورة النجم (۳۱) گفت: « وَ يَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ » یعنی بِالْجَنَّةِ . و در سورة الليل (۶) گفت: « فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ » یعنی بِالْجَنَّةِ .

و وجه دوم حُسْنَىٰ بمعنی پیغامبری بود چنانکه در سورة النحل (۶۲) گفت: « وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكِذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ » یعنی الشُّبُهَةَ . و وجه سیم حُسْنَىٰ بمعنی نیکی بود چنانکه در سورة التوبة (۱۰۷) گفت: « وَ لِيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ » یعنی إِلَّا الْخَيْرَ .

حَشْرٌ - بدان که حشر در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین حشر بمعنی جمع کردن بود چنانکه خدای در سورة الفرقان (۱۷) گفت: « وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ » یعنی وَ يَوْمَ يَجْمَعُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ . و در سورة الكهف (۴۷) گفت: « وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمْ تَنفَعِهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا » یعنی وَ جَمَعْنَاهُمْ . و در سورة النمل (۱۷) گفت: « وَ حَشَرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ » یعنی وَ جَمَعَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ .

و وجه دوم حشر بمعنی راندن بود بدو زخ چنانکه در سورة

بنی اسرائیل (۹۷) گفت: « وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ غَمِیًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا » یعنی نَسُوْقُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِلٰی جَهَنَّمَ . و در سورة طه (۱۲۰) گفت: « وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِیْنَ یَوْمَئِذٍ زُرْقًا » یعنی نَسُوْقُ الْمُشْرِکِیْنَ یَوْمَئِذٍ اِلٰی الْجَحَنِّ زُرْقًا . و در سورة الفرقان (۳۴) گفت: « الَّذِیْنَ یُحْشَرُوْنَ عَلٰی وُجُوهِهِمْ اِلٰی جَهَنَّمَ » یعنی یُسَاقُوْنَ .
و وجه سیم حشر بمعنی برانگیختن بود چنانکه در سورة طه (۱۲۵) گفت: « قَالَ رَبِّ اِنِّیْ حَشَرْتَنِیْ اَعْمٰی وَ قَدْ كُنْتُ بَصِیْرًا » یعنی لِمَ بَعَثْتَنِیْ .

حَفِیْظُ - بدان که حَفِیْظ در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین حَفِیْظ بمعنی نگاه دارنده بود چنانکه خدای در سورة ق (۳۲) گفت: « وَ اُزِلْفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِیْنَ غَیْرَ بَعِیْدٍ هٰذَا مَا تُوَعَّدُوْنَ لِکُلِّ اَوَّابٍ حَفِیْظٌ » یعنی حَافِظُ .
و وجه دوم حَفِیْظ بمعنی لوح محفوظ بود چنانکه در سورة ق (۴) گفت: « قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا کِتَابٌ حَفِیْظٌ » یعنی اللّٰوْحُ الْمَحْفُوظُ .

حَقُّ - بدان که حَقُّ در قرآن بر دوازده وجه باشد:

وجه نخستین حَقُّ بمعنی خدای بود عَزَّ وَ جَلَّ چنانکه در سورة المؤمنون (۷۱) گفت: « وَ لَوْ اَتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِیْهِنَّ » یعنی وَ لَوْ اَتَّبَعَ اللّٰهُ اَهْوَاءَ الْمُشْرِکِیْنَ . و در

سورة العَصْر (۳) گفت: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» یعنی وَ تَوَاصَوْا بِاللَّهِ أَنَّهُ اللَّهُ .

و وجه دوم حَقِّ بمعنی قرآن بود چنانکه در سورة القصص (۴۸) گفت: «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى» یعنی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْقُرْآنُ مِنْ عِنْدِنَا . و در سورة الزخرف (۳۰) گفت: «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا هَذَا سِحْرٌ» یعنی الْقُرْآنُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا . و در سورة ق (۵) گفت: «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» یعنی بِالْقُرْآنِ لَمَّا جَاءَهُمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم حَقِّ بمعنی اسلام بود چنانکه در سورة الأنفال (۸) گفت: «لِيُحَقِّ الْحَقَّ» یعنی الإسلام . و در سورة بنی اسرائیل (۸۱) گفت: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» یعنی الإسلام . و در سورة النمل (۷۹) گفت: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ» یعنی عَلَى الإسلام . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم حَقِّ بمعنی توحید بود چنانکه در سورة المؤمنون (۷۰) گفت: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ» یعنی بِالتَّوْحِيدِ . و در سورة القصص (۷۵) گفت: «فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ» یعنی التَّوْحِيدَ لِلَّهِ . و در سورة الصافات (۳۷) گفت: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» یعنی بَلْ جَاءَ بِالتَّوْحِيدِ .

و وجه پنجم حَقِّ بمعنی عدل بود چنانکه در سور النور (۲۵)

گفت: «يَوْمَئِذٍ يُوقِظُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» یعنی حسابُهُمُ الْعَدْلُ و يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ. و در سورة ص (۲۲) گفت: «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَأَخَاحَكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ» یعنی بِالْعَدْلِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه ششم حَقُّ بمعنی راست بود چنانکه در سورة الْأَنْعَام (۷۳) گفت: «وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ» یعنی الصِّدْق. و در سورة يُونُس (۴) گفت: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا» یعنی صِدْقًا فِي الْمَرْجِعِ إِلَيْهِ.

و وجه هفتم حَقُّ بمعنی درست بود چنانکه در سورة الْأَنْعَام (۶۲) گفت: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ» یعنی أَنَّ غَيْرَهُ مِنْ الْأَلْهَةِ بَاطِلٌ. و در سورة يُونُس (۳۰) گفت: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ» یعنی وَ غَيْرُهُ مِنْ الْأَلْهَةِ بَاطِلٌ. و در سورة الْحَجَّ (۶) گفت: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» یعنی وَ مَا دُونُهُ بَاطِلٌ. و در سورة الْأَحْقَاف (۳) گفت: «مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» یعنی لَمْ يَخْلُقْهَا بِإِطْلَافٍ لِّغَيْرِ شَيْءٍ.

و وجه هشتم حَقُّ بمعنی آشکارا بود چنانکه در سورة الْبَقَرَةِ (۱۴۶) گفت: «وَإِنَّ فَرِيقًا لَّيَكْتُمُونَ الْحَقَّ» یعنی الْعَلَانِيَةَ. و در سورة آلِ عِمْرَانَ (۷۱) گفت: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

و وجه نهم حَقُّ بمعنی سزاوار بود چنانکه در سورة الْبَقَرَةِ (۲۴۷)

گفت: « قالوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ » یعنی اولیٰ بِالْمُلْكِ مِنْهُ . و در سورة التَّوبَةِ (۱۳) گفت: « قَالَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ » یعنی اولی . و در سورة یُونُسَ (۳۵) گفت: « أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ » یعنی اولی أَنْ يُتَّبَعَ .

و وجه دهم حَقِّ بمعنی واجب شدن بود چنانکه در سورة السَّجْدَةِ (۱۳) گفت: « وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي » یعنی وَلَكِنْ وَجَبَتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ مِنِّي . و در سورة الْمُؤْمِنِ (۶) گفت: « وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا » یعنی وَجَبَتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ مِنْ رَبِّكَ عَلَيْهِمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه یازدهم حَقِّ بمعنی فام بود چنانکه در سورة الْبَقَرَةِ (۲۸۲) گفت: « فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ » یعنی الدِّينَ . وهم درین سورة (۲۸۲) گفت: « فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ » یعنی الدِّينَ .

و وجه دوازدهم حَقِّ بمعنی بهره بود چنانکه در سورة الذَّارِيَاتِ (۱۹) گفت: « وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ » یعنی فِي أَمْوَالِهِمْ حَظٌّ مَفْرُوضٌ . و در سورة الْمَعَارِجِ (۲۴) گفت: « وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ » یعنی فِي أَمْوَالِهِمْ حَظٌّ مَفْرُوضٌ .

حکمة - بدان که حکمة در قرآن برینچ وجه باشد :

وجه نخستین حکمة بمعنی پند دادن بود چنانکه خدای در سورة

البقره (۲۳۱) گفت: «وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ» یعنی المَوْعِظَةُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ. و در سورة النّسا (۱۱۳) گفت: «وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» یعنی أَنزَلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ وَالْأَمَرَ وَالنَّهْيَ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامَ الَّذِي فِي الْقُرْآنِ.

و وجه دوم حِكْمَة بمعنی عِلْم و فِهْم بود چنانکه در سورة لقمان (۱۲) گفت: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» یعنی الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ.

و وجه سیم حِكْمَة بمعنی قرآن بود چنانکه در سورة النحل (۱۲۵) گفت: «أَذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ» یعنی بِالْقُرْآنِ.

و وجه چهارم حِكْمَة بمعنی تفسیر قرآن بود چنانکه در سورة البقره (۲۶۹) گفت: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» یعنی الْعِلْمَ بِمَا فِي الْقُرْآنِ.

و وجه پنجم حِكْمَة بمعنی پیغامبری بود چنانکه در سورة النّسا (۵۴) گفت: «آلِ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» یعنی النُّبُوَّةَ. و در سورة ص (۲۰) گفت: «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ» یعنی النُّبُوَّةَ.

حَمِيم - بدان که حَمِيم در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین حَمِيم بمعنی خویشاوند بود چنانکه خدای در سورة الشعرا (۱۰۱) گفت: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»

یعنی قریباً . و در سورة حم السجده (۳۴) گفت : « فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ » یعنی قریباً .

و وجه دوم حمیم بمعنی آب گرم بود چنانکه در سورة الحج (۱۹) گفت : « يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ » یعنی الماء الحار . و در سورة الصافات (۶۷) گفت : « ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ » یعنی مِنْ مَاءٍ حَارٍّ . و در سورة محمد (۱۵) گفت : « وَ سُقُوا مَاءَ حَمِيمًا » یعنی حارّاً . و در سورة الرحمن (۴۴) گفت : « يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آناً » یعنی حارّاً قَدْ انْتَهَا حَرُّهُ .

حَيَاءٌ - بدان که حَيَاة در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین حَيَاة بمعنی آفرینش اول بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۸) گفت : « وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ » یعنی كُنْتُمْ مُتَمَاتًا فَخَلَقَكُمْ وَ جَعَلَ فِيكُمْ الْأَرْوَاحَ . و در سورة الحج (۶۶) گفت : « وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ » یعنی خَلَقَكُمْ وَ جَعَلَ فِيكُمْ الْأَرْوَاحَ . و در سورة الجاثیه (۲۶) گفت : « قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ » یعنی قُلْ اللَّهُ يَخْلُقُكُمْ إِيَّيْهِ بِذَوِ الْخَلْقِ .

و وجه دوم حَيَاة بمعنی زندگانی بود چنانکه در سورة البقره (۱۷۹) گفت : « وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ » یعنی وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ بَقَاءٌ . و در سورة المائده (۳۲) گفت : « وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا » یعنی وَ مَنْ أَبْقَاهَا فَكَأَنَّمَا أَبْقَا النَّاسَ جَمِيعًا .

و وجه سیم حَيَاة بمعنی رستن نبات زمین بود چنانکه در

سورة الملائكة (۹) گفت: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَمُسْتَنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی «أَحْيَيْنَا بِالْمَاءِ فَنَبَتُ فِيهَا مِنَ الْأَوَانِ الثَّيَابِ وَحَيَاتُهَا نَبَاتُهَا».

و وجه چهارم حَیْة بمعنی زندگانی روز قیامت بود که بعد آن هرگز نمیرند چنانکه در سورة مریم (۱۵) گفت: «وَسَلَامٌ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» یعنی حَیْة بعد الموتِ یَوْمَ الْقِيَامَةِ. و در سورة القیامه (۴۰) گفت: «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى».

حَیْن - بدان که حَیْن در قرآن برینج وجه باشد:

وجه نخستین حَیْن بمعنی سَاعَة بود چنانکه خدای در سورة الرُّوم (۱۷) گفت: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» یعنی «صَلُّوا لِلَّهِ سَاعَةَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ» وَ حِينَ تَضَاهُونَ» یعنی وَ سَاعَةَ يَطْلُعُ الصُّبْحُ» وَ حِينَ تُظْهِرُونَ» یعنی وَ سَاعَةَ تَزُولُ الشَّمْسُ».

و وجه دوم حَیْن بمعنی شش ماه بود چنانکه در سورة ابراهیم (۲۵) گفت: «تَوَاتَى أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» یعنی «كُلَّ سَنَةٍ أَشْهُرَ بِأَمْرِ رَبِّهَا».

و وجه سیم حَیْن بمعنی چهل سال بود چنانکه در سورة الانسان (۱) گفت: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ» یعنی «أَرْبَعِينَ سَنَةً».

و وجه چهارم حین بمعنی روزگار بود چنانکه در سورة ص (۸۸) گفت: « وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ » یعنی بعدَ زمانِ و لم یُبینَ لَنَا ذَٰلِكَ الزَّمَانُ .

و وجه پنجم حین بمعنی پایانِ عمر بود چنانکه در سورة البقره (۳۶) گفت: « وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ » یعنی إِلَى مُنْتَهَاءِ أَجَالِكُمْ . و در سورة یونس (۹۸) گفت: « كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ » یعنی إِلَى مُنْتَهَاءِ أَجَالِهِمْ .

حرف خى از کتاب وجوه قرآن

خَيْثٌ - بدان که خَيْث در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین خَيْث بمعنی حرام بود چنانکه خدای در سورة النساء (۲) گفت : « وَلَا تَبْدُلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ » یعنی لَا تَبْدُلُوا الْحَرَامَ بِالْحَلَالِ مِنْ أَمْوَالِكُمْ . و در سورة المائدة (۱۰۰) گفت : « قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَيْثُ وَالطَّيِّبُ وَ أَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَيْثِ » یعنی لَا يَسْتَوِي الْحَرَامُ مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ وَالْحَلَالُ وَ أَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَرَامِ .

و وجه دوم خَيْث بمعنی کافر بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۷۹) گفت : « مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ » یعنی حَتَّىٰ يَمِيزَ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ . و در سورة الأنفال (۳۷) گفت : « لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ » یعنی الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ .

و وجه سیم خَيْث بمعنی پلید و زشت بود چنانکه در سورة ابراهيم (۲۶) گفت : « وَمِثْلُ كَامَةِ خَيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَيْثَةٍ » یعنی الْخَيْثَةُ بِعَيْنِهَا .

خِزْيٌ - بدان که خِزْي در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین خِزْي بمعنی کشتن بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۸۵) گفت : « فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی إِلَّا قَتْلٌ . و در سورة البقرة (۱۱۴) گفت : « لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ » یعنی الْقَتْلُ « وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » .

و وجه دوم خِزْي بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة هود (۶۶)

گفت: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمَئِذٍ» یعنی من عذابِ یَوْمَئِذٍ. و در سورة الشعرا (۸۷) گفت: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» یعنی لَا تُعَذِّبْنِي. و در سورة الْمُتَحَرِّمِ (۸) گفت: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ» و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سَلِمْ خِزْيِ بمعنی ذُلّ و خواری بود چنانکه در سورة یونس (۹۸) گفت: «كُشِفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ» یعنی الهوانَ وَالْمَذَلَّةَ. و در سورة النَّحْلِ (۲۷) گفت: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» یعنی الهوانَ وَ الذَّلَّ. و در سورة الحشر (۵) گفت: «وَلَيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» یعنی وَلَيُذِلَّ.

و وجه چهارم خِزْيِ بمعنی رسوا کردن بود چنانکه در سورة هود (۷۸) گفت: «هُوَ لَا يَبْنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي» یعنی لَا تُفْضِحُونِ. و در سورة الحجر (۶۹) گفت: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ» یعنی اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُفْضِحُونِ.

خُسران - بدان که خُسران در قرآن برینج وجه باشد:

وجه نخستین خُسران بمعنی درمانده شدن بود چنانکه خدای در سورة یوسف (۱۴) گفت: «قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الذِّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ» یعنی إِنَّا إِذَا لَعَاجِزُونَ. و در سورة الْمُؤْمِنُونَ (۳۴) گفت: «وَلَيْنَ أَطْعَمَهُ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» یعنی لَعَاجِزُونَ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم خسران بمعنی فریفته شدن بود چنانکه در سورة الزمر (۱۵) گفت: « قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ » یعنی غنَبُوا أَنْفُسَهُمْ فَصَارُوا إِلَى النَّارِ . و هم درین سورة (۱۵) گفت: « أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ » یعنی أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْعَبْنُ الْبَيِّنُ . و در سورة حم عسق (۴۵) گفت: « وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » یعنی غَنَبُوا أَنْفُسَهُمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم خسران بمعنی گم راه شدن بود چنانکه در سورة النساء (۱۱۹) گفت: « وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيُبْتِئْنَ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا » یعنی فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا . و در سورة العصر (۲) گفت: « وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » یعنی لَفِي ضَلَالٍ .

و وجه چهارم خسران بمعنی کاستن بود چنانکه در سورة الشعرا (۱۸۱) گفت: « أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ » یعنی مِنَ الْمُتَقِصِينَ فِي الْكَيْلِ وَالْوِزْنِ . و در سورة الرحمن (۹) گفت: « وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ » یعنی وَلَا تَنْتَقِصُوا الْمِيزَانَ . و در سورة ويل للمطففين (۳) گفت: « وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ » یعنی يَنْقُصُونَ .

و وجه پنجم خسران بمعنی زیان کار شدن بود چنانکه در سورة

الأعراف (۲۳) گفت : « وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » یعنی الخسران بعينه . و در سورة الزمر (۶۵) گفت : « لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » یعنی الخسران بعينه .

خُشوع - بدان که خُشوع در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین خُشوع بمعنی فروتنی کردن بود چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۱۰۹) گفت : « وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخْرُونَ الْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا » یعنی تواضعاً .

و وجه دوم خُشوع بمعنی آرمیدن آواز بود از ترس خدای چنانکه در سورة طه (۱۰۸) گفت : « يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا » یعنی سَكَتَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ .

خَطَا - بدان که خطا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین خطا بمعنی شرك آوردن بود چنانکه خدای در سورة القصص (۹) گفت : « إِنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُودُهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ » یعنی كَانُوا مُشْرِكِينَ . و در سورة الحاقة (۳۷) گفت : « فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسِيلٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ » یعنی إِلَّا الْمُشْرِكُونَ .

و وجه دوم خطا بمعنی گناه کردن بود بی شرک چنانکه در سورة یوسف (۲۹) گفت: « قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ » یعنی إِنَّا كُنَّا مُذْنِبِينَ مِنْ غَيْرِ شَرِكٍ . و در سورة البقره (۵۸) و در سورة الاعراف (۱۶۱) گفت: « نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ » یعنی نَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ . و در سورة الشعرا (۵۱) گفت: « إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَاَنَا » یعنی ذُنُوبَنَا مِنْ غَيْرِ شَرِكٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست . و وجه سیم خطا بمعنی گناه کردن بود بی قصد چنانکه در سورة البقره (۲۸۶) گفت: « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا » یعنی مَا لَمْ نَتَعَمَّدْ . و در سورة النساء (۹۲) گفت: « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاءً » یعنی مَا لَمْ يَتَعَمَّدْ لِثَمَلِهِ .

خلف - بدان که خلف در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین خلف بمعنی پس بود چنانکه خدای در سورة الاعراف (۱۷) گفت: « ثُمَّ لَا تَعْلَمُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ » یعنی مِنْ وَرَائِهِمْ . و در سورة مریم (۶۴) گفت: « لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا » یعنی مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا وَرَاءَنَا وَ در سورة طه (۱۱۰) گفت: « يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا » یعنی وَ مَا وَرَاءَهُمْ . و در سورة الانبیا (۲۸) گفت: « يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى » یعنی مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا وَرَاءَهُمْ . و در سورة یس (۹) گفت: « وَ جَعَلْنَا مِنْ

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا « یعنی وَ مِنْ وَرَائِهِمْ . وازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم خَلَف بمعنی فرزندان بد بود و بعضی از مفسران گفتند که گروه بد باشد چنانکه در سورة الأعراف (۱۶۹) گفت : « فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ » یعنی أَوْلَادًا سَيِّئَةً وَقَالَ بَعْضُهُمْ زُمَرَةً سَيِّئَةً . و در سورة مریم (۵۹) گفت : « فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ » یعنی أَوْلَادًا سَيِّئَةً أَوْ زُمَرَةً سَيِّئَةً . وازین معنی در قرآن بسیارست .

خَلَقٌ - بدان که خَلَق در قرآن بر هشت وجه باشد :

وجه نخستین خَلَق بمعنی دین بود چنانکه خدای در سورة النسا (۱۱۹) گفت : « وَلَا مَرْئِيهِمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » یعنی فَلْيُغَيِّرَنَّ دِينَ اللَّهِ . و در سورة الروم (۳۰) گفت : « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » یعنی لِدِينِ اللَّهِ .

و وجه دوم خَلَق بمعنی آفریدن بود چنانکه در سورة المؤمنون (۱۲) گفت : « وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ » یعنی الْخَلْقَ الَّذِي خَلَقَهُمُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الدُّنْيَا ابْتِدَاءً . و در سورة السجده (۴) گفت : « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ » و در سورة الزمر (۶) گفت : « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » یعنی خَلَقَكُمْ مِنْ صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم خَلَق بمعنی کردن بود چنانکه در سورة الشعرا

(۱۶۶) گفت: « وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْزَاقِكُمْ » یعنی وَ تَذَرُونَ مَا جَعَلَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ فُرُوجِ نِسَائِكُمْ .

و وجه چهارم خلق بمعنی اندازه کردن بود چنانکه در سورة المؤمنون (۱۴) گفت: « ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ » یعنی أَحْسَنَ الْمُقَدِّرِينَ .

و وجه پنجم خلق بمعنی صورت نگاشتن بود چنانکه در سورة المائدة (۱۱۰) گفت: « وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي » یعنی تُصَوِّرُ مِنَ الطِّينِ . و در سورة النحل (۲۰) گفت: « وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ . وَ هُمْ مِمَّنْ يَفْرَقُونَ (۳) » گفت: « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ » .

و وجه ششم خلق بمعنی سخن گفتن بود چنانکه در سورة حم السجده (۲۱) گفت: « قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » یعنی وَ هُوَ أَنْطَقَكُمْ فِي الدُّنْيَا .

و وجه هفتم خلق بمعنی دروغ گفتن بود چنانکه در سورة الشعرا (۱۳۷) گفت: « إِنَّ هَذَا إِلَّا خَلْقُ الْأَوَّلِينَ » یعنی تَخْلُقُ الْأَوَّلِينَ أَيْ تَحَرُّصُهُمْ لِلْكَذِبِ . و در سورة العنكبوت (۱۷) گفت: « إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا » یعنی وَ تَحَرُّصُونَ كَذِبًا .

و وجه هشتم خلق بمعنی برانگیختن بود چنانکه در سورة يس

(۸۱) گفت: « أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ » یعنی « عَلَيَّ أَنْ يَبْعَثَ مِثْلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ». و در سورة الصافات (۱۱) گفت: « فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا » یعنی « أَشَدُّ بَعْثًا فِي الْآخِرَةِ ». و در سورة التازعات (۲۷) گفت: « أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا » یعنی بَعْثًا .

خَوْفٌ - بدان که خوف در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین خوف بمعنی هزیمت و گشتن بود چنانکه خدای در سورة النسا (۸۳) گفت: « وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ، يَعْنِي أَوِ الْهَزِيمَةِ وَالْقَتْلِ .

و وجه دوم خوف بمعنی کار زار بود چنانکه در سورة الأحزاب (۱۹) گفت: « فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَقْظُرُونَ إِلَيْكَ » یعنی القتال . و هم درین سورة (۱۹) گفت: « فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُواكُمْ بِالْسِّنَةِ حِدَادٍ، يَعْنِي فَإِذَا ذَهَبَ الْقِتَالُ .

و وجه سیم خوف بمعنی دانستن بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۲) گفت: « فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوسَى جَنَفًا أَوْ إِتْمَاعًا، يَعْنِي فَمَنْ عَلِمَ . و هم درین سورة (۲۲۹) گفت: « فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ، يَعْنِي فَإِنْ عَلِمْتُمْ . و در سورة النسا (۳۵) گفت: « وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا، يَعْنِي وَإِنْ عَلِمْتُمْ . و هم درین سورة (۱۲۸) گفت: « وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا، يَعْنِي عَلِمَتْ مِنْ زَوْجِهَا نُشُوزًا . و در سورة

الأنعام (۵۱) گفت: «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ،
یعنی یَعْلَمُونَ.

و وجه چهارم خَوف بمعنی ترسیدن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۷۰) گفت: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَجْزُونَ» یعنی الْخَوْفُ بِعَيْنِهِ. و در سورة الأعراف (۵۶) گفت: «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا» یعنی خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ. و در سورة حم السّجده (۳۰) گفت: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» یعنی مِنَ أَهْوَالِ الْقَبْرِ وَالْقِيَامَةِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم خَوف بمعنی کسی را نقص کردن بود چنانکه در سورة النّحل (۴۷) گفت: «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ» یعنی عَلَىٰ تَنْقُصٍ.
خیانۃ - بدان که خیانت در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین خیانت بمعنی معصیت بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۸۷) گفت: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ» یعنی الْمَعْصِيَةَ فِي الْإِسْلَامِ. و در سورة الأنفال (۲۷) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» یعنی الْمَعْصِيَةَ فِي الْإِسْلَامِ. و در سورة المؤمن (۱۹) گفت: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» یعنی النَّظَرَ فِي الْمَعْصِيَةِ.

و وجه دوم خیانت بمعنی عهد شکستن بود چنانکه در سورة

المایده (۱۳) گفت: «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» یعنی نَقْضَ عَهْدِ الْيَهُودِ. و در سورة الأنفال (۵۸) گفت: «وَأَمَّا تَحَا فَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ» یعنی نَقْضَ الْعَهْدِ.

و وجه سیم خیانت بمعنی خلاف بود در دین چنانکه در سورة التّسا (۱۰۷) گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا» یعنی مَنْ يَكُونُ مُخَالَفًا فِي الدِّينِ.

و وجه چهارم خیانت بمعنی زنا بود چنانکه در سورة یوسف (۵۲) گفت: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» یعنی لَا يُضِلُّهُ عَمَلُ الزُّنَاةِ.

و وجه پنجم خیانت بمعنی خیانت کردن بود در امانت چنانکه در سورة التّسا (۱۰۵) گفت: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» یعنی لِلَّذِي تَكُونُ عِنْدَهُ أَمَانَةً فَيَخُونُ فِيهَا.

خیر^{۱۰۰} - بدان که خیر در قرآن برده وجه باشد:

و وجه نخستین خیر بمعنی ایمان بود چنانکه در سورة الأنفال (۲۳) گفت: «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ» یعنی إِيْمَانًا. و هم درین سورة (۷۰) گفت: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» یعنی إِيْمَانًا. و در سورة هود (۳۱) گفت: «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ إِنِّي يُوْتُيْهِمُ اللَّهُ خَيْرًا» یعنی إِيْمَانًا.

و وجه دوم خیر بمعنی مسلمانان بود چنانکه در سورة البقرة (۱۰۵) گفت : « مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ » یعنی من الاسلام . و در سورة نون (۱۲) گفت : « مَنَّاغَ لِلْخَيْرِ » یعنی الاسلام .

و وجه سیم خیر بمعنی عافیه بود چنانکه در سورة الانعام (۱۷) گفت : « وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٌ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » یعنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِعَافِيَةٍ . و در سورة یونس (۱۰۷) گفت : « وَ إِنْ يُرِذْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ » یعنی وَإِنْ يُرِذْكَ بِعَافِيَةٍ .

و وجه چهارم خیر بمعنی فزون تر بود چنانکه در سورة طه (۷۳) گفت : « وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى » یعنی وَاللَّهُ أَفْضَلُ . و در سورة المؤمنون (۱۱۸) گفت : « وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ » یعنی أَفْضَلُ مَنْ يَرْحَمُ . و در سورة الجمعة (۱۱) گفت : « قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » یعنی أَفْضَلُ مَنْ يَرْزُقُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه پنجم خیر بمعنی مزد بود چنانکه در سورة الحج (۳۶) گفت : « وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ » یعنی لَكُمْ فِيهَا أَجْرٌ .

و وجه ششم خیر بمعنی پیروزی و غنیمت بود چنانکه در سورة الأحزاب (۲۵) گفت : « وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا » یعنی لَمْ يُصِيبُوا ظَفْرًا وَغَنِيمَةً .

و وجه هفتم خیر بمعنی مال بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۰) گفت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» یعنی «إِنْ تَرَكَ مَالًا» و هم درین سورة (۲۷۲) گفت: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ» یعنی مِنْ مَالٍ. و هم درین آیت (۲۷۲) گفت: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُرَفَّ إِلَيْكُمْ» یعنی مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ مَالٍ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه هشتم خیر بمعنی طعام بود چنانکه در سورة القصص (۲۴) گفت: «إِنِّي إِذَا أَنْزَلْتُ إِلَىٰ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» یعنی مِنْ طعامٍ.

و وجه نهم خیر بمعنی اسبان بود چنانکه در سورة ص (۳۲) گفت: «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ» یعنی حُبَّ الْخَيْلِ.

و وجه دهم خیر بمعنی نیکی بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۶) گفت: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» یعنی الْخَيْرَ بِعَيْنِهِ. و در سورة المؤمنون (۶۱) گفت: «أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» و ازین معنی در قرآن بسیارست.

حرف دال از کتاب وجوه قرآن.

دأب - بدان که دأب در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین دأب بمعنی 'خو' بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۱۱) گفت : « كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ » یعنی عَادَةُ آلِ فِرْعَوْنَ . و در سورة الأنفال (۵۲) گفت : « كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ » یعنی كَعَادَةُ آلِ فِرْعَوْنَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم دأب بمعنی پیاپی بُود چنانکه در سورة یوسف (۴۷) گفت : « قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا » یعنی مَتَوَاتِرًا .
دَار - بدان که دار در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین دار بمعنی سَرای بود چنانکه خدای در سورة الأحزاب (۲۷) گفت : « وَأَوْزَحْكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ »
یعنی الدَّارَ بِعَيْنِهَا لِأَنَّ الدِّيَارَ جَمْعُ الدَّارِ . و در سورة الحشر (۲) گفت : « هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ » .

و وجه دوم دارُ الآخِرَةِ و دارُ السَّلام و دارُ الْمُقَامَةِ و دارُ الْقَرَارِ بهشت بود چنانکه در سورة البقره (۹۴) گفت : « قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ » یعنی الْجَنَّةَ . و در سورة یونس (۲۵) گفت : « وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلامِ » یعنی الْجَنَّةَ . و در سورة الملائکه (۳۵) گفت : « الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ »

یعنی الْجَنَّةَ . و در سورة المؤمن (۳۹) گفت : « يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ » یعنی الْجَنَّةَ .

و وجه سَئِمَ دَارُ الْبَوَارِ و سُوءُ الدَّارِ بمعنی دوزخ بود چنانکه در سورة الرعد (۲۵) گفت : « أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » یعنی جَهَنَّمَ . و در سورة ابراهیم (۲۸) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ » .

و وجه چهارم دار الفاسقین بقول بعضی از مفسران کنشت جهودان بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۴۵) گفت : « سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ » یعنی كَنِيسَةَ الْيَهُودِ .

و وجه پنجم دار بمعنی شهر بود چنانکه در سورة الرعد (۳۱) گفت : « أَوْ تَحُلْ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ » یعنی مِنْ مَدِينَتِهِمْ .
دُعَاءُ - بدان که دُعا در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین دُعا بمعنی گفتن بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۵) گفت : « فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُنْسًا » یعنی مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ عَذَابُنَا . و در سورة یونس (۱۰) گفت : « دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ » یعنی قَوْلُهُمْ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اسْتَهْوُوا الطَّعَامَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ . و در سورة الأنبياء (۱۵) گفت : « فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ » یعنی فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الْوَيْلُ قَوْلُهُمْ حِينَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ .

و وجه دوم دُعا بمعنی پرستیدن بود چنانکه در سورة الانعام (۱۷) گفت: « قُلْ اَنْذِعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا » یعنی اَنْعِبُدْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ . و در سورة یونس (۱۰۶) گفت: « وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ » یعنی لَا تَعْبُدْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ . و در سورة القصص (۸۸) گفت: « وَلَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلَهًا آخَرَ » یعنی لَا تَعْبُدْ مَعَ اللّٰهِ إِلَهًا غَيْرَهُ . و در سورة العنکبوت (۱۷) گفت: « إِنَّمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثَانًا » یعنی إِنَّمَا تَعْبُدُونَ . و در سورة لقمان (۳۰) گفت: « ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ » یعنی وَأَنْ مَا تَعْبُدُونَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم دُعا بمعنی کسی را آواز دادن بود چنانکه در سورة الانبیا (۴۵) گفت: « قُلْ إِنَّمَا اُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ » یعنی الدُّعَاءُ . و در سورة الملائکه (۱۴) گفت: « إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ » یعنی لَا يَسْمَعُوا نِدَاءَكُمْ . و در سورة القمر (۱۰) گفت: « فَدُعَا رَبِّهِ اِتٰى مَغْلُوْبٌ فَانْتَصَرَ » یعنی فَنَادٰى رَبَّهُ . و هم درین سورة (۶) گفت: « قَتَلَ عَنْهُمُ يَوْمَ يَذْعُ الدّٰعِ اِلٰى شَيْءٍ نُّكْرٍ » یعنی يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم دُعا بمعنی یاری خواستن بود چنانکه در سورة البقره (۲۳) گفت: « وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » یعنی وَاسْتَعِينُوا بِشُرَكَائِكُمْ . و در سورة یونس (۳۸) گفت: « وَادْعُوا »

مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ « یعنی استعینوا . و در سورة المؤمن (۲۶) گفت: « وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ » یعنی وَلْيَسْتَعِنْ بِرَبِّهِ .

و وجه پنجم دُعا بمعنی پُرسیدن بود چنانکه در سورة البقره (۶۸) گفت: « قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ » یعنی سَلْ لَنَا رَبَّكَ . و در سورة الکهف (۵۲) گفت: « وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ » یعنی فَسَأَلُوهُمْ أَنَّهُمْ إِلَٰهَةٌ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ بِأَنَّهُمْ آلَٰهَةٌ .

و وجه ششم دُعا بمعنی خواستن بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۳۴) گفت: « ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِنَلْنَّ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ » یعنی سَلْ لَنَا رَبَّكَ . و در سورة المؤمن (۴۹) گفت: « وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ » یعنی سَلُوا رَبَّكُمْ أَيْ أَطْلُبُوا رَبَّكُمْ « يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ » . و هم درین سورة (۶۰) گفت: « ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ » یعنی سَلُونِي فَأَعْطِيَكُمْ .

دین – بدان که دین در قرآن بر هفت وجه باشد:

وجه نخستین دین بمعنی توحید بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۱۹) گفت: « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » یعنی إِنَّ التَّوْحِيدَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ . و در سورة العنکبوت (۶۵) گفت: « فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » یعنی لَهُ التَّوْحِيدَ . و در سورة الزمر (۲)

گفت: « فَاَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ » یعنی لَهُ التَّوْحِيدَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم دین بمعنی داورى کردن بود چنانکه در سورة النور (۲) گفت: « الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » یعنی فِي حُكْمِ اللَّهِ الَّذِي حَكَمَ عَلَى الزَّانِي .

و وجه سیم دین بمعنی فرمان بردارى بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۱۱) گفت: « وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ » یعنی وَلَا يُطِيعُونَ طَاعَةَ الْحَقِّ .

و وجه چهارم دین بمعنی پاداش بود چنانکه در سورة الشعرا (۸۲) گفت: « وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ » یعنی يَوْمَ الْجَزَاءِ . و در سورة الصَّافَاتِ (۲۰) گفت: « وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ السَّيِّئِينَ » یعنی يَوْمَ الْجَزَاءِ . و در سورة الْمُطَفِّفِينَ (۱۱) گفت: « الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ » یعنی بِيَوْمِ الْجَزَاءِ . و در سورة الْفَاتِحَةِ (۴) گفت: « مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ » یعنی يَوْمَ الْجَزَاءِ .

و وجه پنجم دین بمعنی شمار بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۳۶) گفت: « مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ » یعنی ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ الْحِسَابُ الْقَيِّمُ . و در سورة النور (۲۵) گفت: « يَوْمَئِذٍ يُرَقِّعُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ » یعنی حِسَابَهُمُ الْحَقَّ .

و وجه ششم دین بمعنی **خو** بود چنانکه در سورة یوسف (۷۶) گفت: «مَا كَانَ لِیَأْخُذَ أَخَاهُ فِی دِینِ الْمَلِکِ» یعنی فی عادة الْمَلِکِ .
و وجه هفتم دین بمعنی **کیش** بود چنانکه در سورة الصَّف (۹) گفت: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰی وَ دِینِ الْحَقِّ» یعنی دینِ
الاسلام بِعَیْنِهِ . و در سورة لَمَّ یَكُنْ (۵) گفت: «وَ ذَلِکَ دِینُ الْقِیَمَةِ» . و در سورة الکافرون (۶) گفت: «لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَ لِیَ دِینِ»
یعنی دینِ الاسلام بِعَیْنِهِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

حرف ذال از کتاب وجوه قرآن

ذَرُّوْ - بدان که ذرو در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین ذرؤ بهمز بمعنی آفریدن بود چنانکه خدای در
سورة الاعراف (۱۷۹) گفت : « وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ »
یعنی وَلَقَدْ خَلَقْنَا . و در سورة حم عسق (۱۱) گفت : « فَاطِرُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذَرَوُكُمْ
فِيهِ » یعنی يَخْلُقُكُمْ فِيهِ .

و وجه دوم ذرو بی همز بمعنی بیاد بر افشاندن بود چنانکه در
اول سورة الذاریات (۱) گفت : « وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا » یعنی ذَرُّو الرِّيحِ
بِعَيْنِهِ .

ذِكْرٌ - بدان که ذکر در قرآن بر هفده وجه باشد :

وجه نخستین ذکر بمعنی وَحْي بود چنانکه خدای در سورة
القمر (۲۵) گفت : « ءَأَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا » یعنی الْوَحْي . و در
سورة المرسلات (۵) گفت : « فَالْمُلَقَّاتِ ذِكْرًا » یعنی وَحْيًا .

و وجه دوم ذکر بمعنی تَوْرِيه بود چنانکه در سورة النحل (۴۳)
گفت : « فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ يَا لَيْتَنَاتِ وَالزُّبُرِ »
یعنی أَهْلَ التَّوْرِيهِ مِثْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَأَصْحَابِهِ . و در سورة الانبياء
(۷) گفت : « فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » یعنی أَهْلَ التَّوْرِيهِ .
و وجه سیم ذکر بمعنی قرآن بود چنانکه در سورة آل عمران

(۵۸) گفت: «ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ» یعنی القرآن. و در سورة الانبیا (۲) گفت: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ» یعنی القرآن.

و وجه چهارم ذکر بمعنی لوح محفوظ بود چنانکه در سورة الانبیا (۱۰۵) گفت: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» یعنی بَعْدَ اللّٰوْحِ الْمَحْفُوظِ.

و وجه پنجم ذکر بمعنی طاعت بود چنانکه در سورة البقره (۱۵۲) گفت: «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» یعنی فَاذْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ اَيْ اطِيعُونِي.

و وجه ششم ذکر بمعنی نماز آدینه بود چنانکه در سورة الجمعة (۹) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» یعنی صَلَاةَ الْجُمُعَةِ وَحْدَهَا.

و وجه هفتم ذکر بمعنی پنج نماز بود چنانکه در سورة البقره (۲۳۹) گفت: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ» یعنی الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ. و در سورة المنافقون (۹) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» یعنی عَنْ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ.

و وجه هشتم ذکر بمعنی بزرگوارى بود چنانکه در سورة

الانبیا (۱۰) گفت: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» یعنی
 فِيهِ شَرْفُكُمْ. و در سورة المؤمنون (۷۱) گفت: «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ
 فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» یعنی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِشَرْفِهِمْ فَهُمْ عَنْ شَرْفِهِمْ
 مُعْرِضُونَ. و در سورة الزخرف (۴۴) گفت: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ
 يَقُومُكَ» یعنی الْقُرْآنَ لَشَرَفٍ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ.

و وجه نهم ذکر بمعنی آگاهى بود چنانکه در سورة الکهف
 (۸۳) گفت: «قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» یعنی خَبْرًا. و در سورة
 الانبیا (۲۴) گفت: «هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي» یعنی هَذَا
 خَبْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ خَبْرٌ مِنْ كَانَ قَبْلِي. و در سورة الصافات (۱۶۸) گفت: «وَ
 إِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ أَوْ أَنْ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ» یعنی خَبْرًا.

و وجه دهم ذکر بمعنی یاد کردن بود بزبان چنانکه در سورة
 البقره (۲۰۰) گفت: «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»
 یعنی الذِّكْرَ بِاللِّسَانِ. و در سورة النساء (۱۰۳) گفت: «فَإِذَا قُضِيَتْ
 الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ» یعنی فَاذْكُرُوا
 اللَّهَ بِاللِّسَانِ. و در سورة الأحزاب (۴۱) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» یعنی الذِّكْرَ بِاللِّسَانِ.

و وجه یازدهم ذکر بمعنی یاد کردن بود بدل چنانکه در سورة
 آل عمران (۱۳۵) گفت: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
 ذَكَرُوا اللَّهَ» یعنی ذَكَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنَّهُ يُسَآئِلُهُمْ.

و وجه دوازدهم ذِکَر بمعنی نگاه داشتن بود چنانکه در سورة البقره (۶۳) گفت: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ» یعنی احفظُوا مَا فِي التَّوْرَةِ مِنَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ. و در سورة آل عمران (۱۰۳) گفت: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» یعنی احفظُوا نِعْمَةَ اللَّهِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سیزدهم ذِکَر بمعنی پند دادن بود چنانکه در سورة الأنعام (۴۴) گفت: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی مَا وُعِظُوا بِهِ. و در سورة الأعراف (۱۶۵) گفت: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» یعنی مَا وُعِظُوا بِهِ. و در سورة یس (۱۹) گفت: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْتُمْ ذُكِّرْتُمْ» یعنی أَنْتُمْ وُعِظْتُمْ.

و وجه چهاردهم ذِکَر بمعنی اندیشه کردن بود چنانکه در سورة ص (۸۷) گفت: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذُكِّرُ لِلْعَالَمِينَ» یعنی تَفَكَّرُوا لِلْعَالَمِينَ. و در سورة التکویر (۲۷) گفت: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذُكِّرُ لِلْعَالَمِينَ» یعنی مَا الْقُرْآنُ إِلَّا ذُكِّرُ لِلْعَالَمِينَ، أَى تَفَكَّرُوا لَهُمْ.

و وجه پانزدهم ذِکَر بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در سورة الأعراف (۶۳) گفت: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ» یعنی بَيَاناً مِنْ رَبِّكُمْ. و در سورة ص (۱) گفت: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» یعنی ذَا الْبَيَانِ.

و وجه شانزدهم ذِکَر بمعنی توحید بود چنانکه در سورة طه
 (۱۲۴) گفت: « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِیْ » یعنی عَنْ تَوْحیدِ الرَّحْمَنِ .
 و وجه هفدهم ذِکَر بمعنی پیغامبر بود چنانکه در سورة
 الانبیاء (۲) گفت: « مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرِ مِنْ رَبِّهِمْ » یعنی مِنْ رَسُولِ .
 و در سورة الطلاق (۱۰) گفت: « قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْكُمْ ذِکْرًا » یعنی
 رَسُولًا .

حرف ری از کتاب وجوه قرآن

رَأَى - بدان که رأى در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین رأى بمعنی دانستن بود چنانکه در سورة الانبیا (۳۰) گفت : « أَوَلَمْ يَرِى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا » یعنی أَوَلَمْ يَعْلَم . و در سورة سبا (۶) گفت : « وَ يَرِى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ » یعنی وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم رأى بمعنی روی دیدن بود چنانکه در سورة الزمر (۶۰) گفت : « وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ » یعنی تُعَايِنُ الَّذِينَ كَذَبُوا . و در سورة الانسان (۲۰) گفت : « وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا » یعنی إِذَا عَايَنْتَ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا رَأَيْتَ نَعِيمًا أَى الْمُعَايَنَةِ .

و وجه سیم رأى بمعنی نگرستن بود بکار کسی چنانکه در سورة النساء (۴۴) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ » یعنی أَلَمْ تَنْظُرْ إِلَىٰ فِعْلِهِمْ . و هم درین سورة (۶۰) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ » یعنی أَلَمْ تَنْظُرْ إِلَىٰ فِعْلِهِمْ .

و وجه چهارم رأى بمعنی خبر دادن بود چنانکه در سورة البقره (۲۵۸) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ » یعنی أَلَمْ تُخَبِّرْ

عَنْ فِعْلٍ نَمْرُودِ الْجَبَّارِ . و در سورة الفجر (۶) گفت : « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ » یعنی أَلَمْ تُخْبِرْ عَنْ فِعْلِهِ بِهِمْ كَيْفَ عَذَّبَهُم بِالرَّيْحِ . و در سورة الفيل (۱) گفت : « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ » یعنی أَلَمْ تُخْبِرْ عَنْ كُلِّ مَا فَعَلَ بِهِمْ .

رَجَا - بدان که رجا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین رَجَا بمعنی طمع داشتن بود چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۵۷) گفت : « أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ » یعنی وَيَطْغَوْنَ فِي جَنَّتِهِ وَيَخَافُونَ مِنْ نَارِهِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم رَجَا بمعنی ترسیدن بود چنانکه در سورة الکهف (۱۱۰) گفت : « فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » یعنی فَمَنْ كَانَ يَخْشَى الْبَعْثَ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا . و در سورة الفرقان (۲۱) گفت : « وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا » یعنی لَا يَخْشَوْنَ الْبَعْثَ . و در سورة العنکبوت (۵) گفت : « مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ » یعنی مَنْ كَانَ يَخْشَى الْبَعْثَ فَإِنَّ حَيَاتَهُ فِي الْقِيَامَةِ طَيِّبَةٌ . و در سورة عمّ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) گفت : « إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا » یعنی لَا يَخْشَوْنَ .

و وجه سیم رَجَا بمعنی اومید داشتن بود چنانکه در سورة البقره

(۲۱۸) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ» یعنی الرَّجَاءُ بِعَيْنِهِ .

رجز - بدان که رجز در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین رجز بمعنی تَسْوَسَه و مَکَرْدِیو بود چنانکه خدای در سورة الأنفال (۱۱) گفت: «وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» یعنی وَسْوَسَةَ الشَّيْطَانِ وَ كَيْدَهُ .

و وجه دوم رجز بمعنی بُتَان بود چنانکه در سورة المَدَثَر (۵) گفت: «وَيُثَابِبْكَ فَطَهْرٌ وَ الرَّجْزُ فَاهْجُرْ» یعنی الْأَوْثَانُ فَاهْجُرْ .

و وجه سیم رجز بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۳۴) گفت: «لَنُنْزِلَنَّكَ مِنَ الرَّجْزِ أَشَدُّ مِنْ لَكَ» یعنی الْعَذَابَ .

رجس - بدان که رجس در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین رجس بمعنی سِیْکِی و قمار و بُت و تیرمقامری بود چنانکه خدای در سورة المایده (۹۰) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» یعنی الْخَمْرُ وَ الْقِمَارُ وَ الْأَصْنَامَ وَ الْقِدَاحَ كُلُّهَا رِجْسٌ .

و وجه دوم رجس بمعنی کُفْر و نفاق بُود چنانکه در سورة التَّوْبَه (۱۲۵) گفت: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» یعنی وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ شَكٌّ فَزَادَتْهُمْ كُفْرًا وَ نِفَاقًا إِلَى كُفْرِهِمْ وَ نِفَاقِهِمْ .

و وجه سیم رَجَسَ بمعنی - کردار بد بود چنانکه در سورة یونس (۱۰۰) گفت: «وَیَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَی الذِّینَ لَا یَعْتَمِلُونَ» یعنی وَ یَجْعَلُ الْفَعَالَ الْقَمِیحَ .

رَجَمَ - بدان که رَجَمَ در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین رَجَمَ بمعنی کشتن بود چنانکه خدای در سورة هود (۹۱) گفت: «وَأُولَآرْهُطُکَ لَرَجَمْنَاکَ» یعنی لَقَتَلْنَاکَ . و در سورة یس (۱۸) گفت: «قَالُوا إِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ» یعنی لَنَقْتُلَنَّکُمْ . و در سورة الدخان (۲۰) گفت: «وَإِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ أَن تَرْجُمُونِ» یعنی أَن تَقْتُلُونِ .

و وجه دوم رَجَمَ بمعنی انداختن بود چنانکه در سورة الملک (۵) گفت: «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّیَاطِینِ» یعنی رَمِیًّا لِلشَّیَاطِینِ یَرْمُونَهَا .

و وجه سیم رَجَمَ بمعنی راندن بود چنانکه در سورة النحل (۹۸) گفت: «فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ» یعنی مِنَ الشَّیْطَانِ الْمَطْرُودِ الْمَلْعُونِ .

و وجه چهارم رَجَمَ بمعنی دشنام دادن بود چنانکه در سورة مریم (۴۶) گفت: «قَالَ أَرَأِیْ أَنتَ عَنْ آلِهَتِیَ یَا اِبْرَاهِیمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَیْ لَأَرْجُمَنَّکَ» یعنی لَأَسْتَمِیَنَّکَ .

و وجه پنجم رَجَمَ بگمان سخن گفتن بود چنانکه در سورة الکهف

(۲۲) گفت: « وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ » یعنی قَوْلًا بِالظَّنِّ .

رَحْمَةً - بدان که رحمت در قرآن بر سیزده وجه باشد :

وجه نخستین رحمت بمعنی دین اسلام بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۰۵) گفت: « يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » یعنی بِدِينِهِ . و در سورة حم عسق (۸) گفت: « وَ أَوْشَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ » یعنی فِي دِينِهِ . و در سورة الفتح (۲۵) گفت: « لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » یعنی فِي دِينِهِ . و در سورة الإنسان (۳۱) گفت: « يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ » یعنی فِي دِينِهِ .

و وجه دوم رحمت بمعنی ایمان بود چنانکه در سورة هود (۲۸) گفت: « قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَتِيَّةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً » یعنی إِيْمَانًا .

و وجه سیم رحمت بمعنی بهشت بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۰۷) گفت: « وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وَجُوهُهُمْ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ اللَّهُ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » یعنی فِي جَنَّةِ اللَّهِ . و در سورة النساء (۱۷۵) گفت: « وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَتِهِ مِنْهُ » یعنی فِي جَنَّةِ مِنْهُ . و در سورة بنی اسرائیل (۵۷) گفت: « وَ يُرْجُونَ رَحْمَتَهُ » یعنی جَنَّتَهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم رحمت بمعنی باران بود چنانکه در سورة الأعراف

(۵۷) گفت: « وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ » یعنی قَدَامَ الْمَطَرِ . و در سورة الرُّوم (۳۳) گفت: « ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً » یعنی الْعَطَرِ . و هم درین سورة (۵۰) گفت: « فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ » یعنی آثَارَ الْمَطَرِ . و در سورة جم عسق (۲۸) گفت: « وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ » یعنی الْمَطَرِ .

و وجه پنجم رَحْمَتِ بِمَعْنَى بِغَامِبَرِی بود چنانکه در سورة ص (۹) گفت: « أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ » یعنی مَفَاتِيحَ التَّوْبَةِ . و در سورة الزُّخْرِف (۳۲) گفت: « أَهُمْ يَتَسَمُّونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ » یعنی التَّوْبَةَ .

و وجه ششم رَحْمَتِ بِمَعْنَى نِعْمَتِ بود چنانکه در سورة النَّاسِ (۱۱۳) گفت: « وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ » یعنی وَ نِعْمَتُهُ . و در سورة النَّور (۱۰) گفت: « وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ » یعنی وَ نِعْمَتُهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه هفتم رَحْمَتِ بِمَعْنَى قُرْآنِ بود چنانکه در سورة النَّحْلِ (۸۹) گفت: « وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ رَحْمَةً » یعنی قُرْآنًا . و در سورة یونس (۵۸) گفت: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ » یعنی وَ بِقُرْآنِهِ .

و وجه هشتم رَحْمَتِ بِمَعْنَى رُوزِی بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۲۸) گفت: « وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ »

تَرْجُوَهَا، یعنی الرِّزْقَ مِنْ رَبِّكَ . وهم درین سوره (۱۰۰) گفت : « قُلْ
لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي ، یعنی مَفَاتِيحَ الرِّزْقِ . و در
سوره الملائکه (۲) گفت : « مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ ، یعنی مِنْ
رِزْقٍ .

و وجه نهم رَحْمَتِ بمعنی خیر و نصرت بود چنانکه در سوره
الأحزاب (۱۷) گفت : « قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ
بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً » یعنی خيراً وَ نُصْرَةً .

و وجه دهم رَحْمَتِ بمعنی عافیت بود چنانکه در سوره الزمر
(۳۸) گفت : « أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتٌ رَحْمَتُهُ » یعنی
عَافِيَتُهُ .

و وجه یازدهم رَحْمَتِ بمعنی دوستی بود چنانکه در سوره الحديد
(۲۷) گفت : « وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً » یعنی
مَوَدَّةً .

و وجه دوازدهم رَحْمَتِ بمعنی عیسی بود چنانکه در سوره مریم
(۲۱) گفت : « وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا » یعنی عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .
و وجه سیزدهم رَحْمَتِ بمعنی محمد بود علیه السَّلَام چنانکه
در سوره الانبیا (۱۰۷) گفت : « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »
یعنی مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ .

رَقِيبُ - بدان که رَقِيب در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین رقیب بمعنی نگاه دار بود چنانکه خدای درسورة النسا (۱) گفت : « إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ، یعنی حافظاً لِأَعْمَالِكُمْ . و درسورة المائدة (۱۱۷) گفت : « وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ، یعنی الحَفِيزَ عَلَيْهِمْ . و درسورة ق (۱۸) گفت : « مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ ، یعنی حَفِيزٌ يَحْفَظُ عَلَيْهِ أَعْمَالَهُ عَتِيدٌ ، یعنی حاضرٌ مَعَهُ .

و وجه دوم رقیب بمعنی خشم دارنده بود چنانکه درسورة هود (۹۳) گفت : « فَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ، یعنی فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ الْعَذَابَ . و درسورة الدخان (۱۰) گفت : « فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ، یعنی فَاَنْتَظِرْ بِهِمْ . و هم درین سورة (۵۹) گفت : « فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ، یعنی فَاَنْتَظِرْ بِهِمِ الْعَذَابَ إِنَّهُمْ مُنتَظِرُونَ .

رُوح - بدان که روح درقرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین رُوح بمعنی آسانی بود چنانکه خدای درسورة الواقعة (۸۹) گفت : « فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ ، یعنی فَرَاخَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَرِزْقٌ .

و وجه دوم رُوح بمعنی رحمت بود چنانکه خدای درسورة یوسف (۸۷) گفت : « يَا بَنِيَّ إِذْ هَبُوا فَتَخَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَبْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ، یعنی رَحْمَةُ اللَّهِ .

روح - بدان که روح در قرآن بر هشت وجه باشد :

وجه نخستین روح بمعنی رحمت بود چنانکه خدای در سورة المجادله (۲۲) گفت : « وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ » یعنی وَقَوَّاهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ .

و وجه دوم روح بمعنی فرشته ای بود بزرگ که او بتن خویش يك صَف باشد و همه فریشتگان يك صَف چنانکه در سورة عمّ يَتَسَاءَلُونَ (۳۸) گفت : « يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا » یعنی يَقُومُ الْمَلَائِكَةُ وَحَدَهُ صَفًّا وَالْمَلَائِكَةُ بِأَجْمَعِهَا صَفًّا .

و وجه سیم روح بمعنی جبرئیل بود چنانکه در سورة النحل (۱۰۲) گفت : « قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ » یعنی جبرئیل و در سورة مریم (۱۷) گفت : « فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا » یعنی جبرئیل . و در سورة الشعرا (۱۹۳) گفت : « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ » یعنی نَزَّلَ بِالْقُرْآنِ جِبْرِئِيلُ . و در سورة القدر (۴) گفت : « تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا » یعنی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و وجه چهارم روح بمعنی وحی بود چنانکه در سورة النحل (۲) گفت : « يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » یعنی بِالْوَحْيِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَيْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ . و در سورة المؤمن (۱۵) گفت : « يُنْفِثُ الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » یعنی يُنَزِّلُ الْوَحْيَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ .

و وجه پنجم رؤس بمعنی عیسی بود علیه السلام چنانکه در
سورة النسا (۱۷۱) گفت: «وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ» حِينَ قَالَ لِعِيسَىٰ
كُنْ قَالَ كُنْتُ فَكَانَ بِكَلِمَتِهِ الَّتِي قَالَهَا لِمَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ «وَرُوحٌ مِنْهُ»
یعنی بِالرُّوحِ أَنَّهُ كَانَ مِنْ غَيْرِ بَشَرٍ كَمَا قَالَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «نَمْ
سَوَاهُ» وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ .

و وجه ششم رؤس بمعنی کلام خدای عزّوجلّ بود چنانکه
در سورة حم عسق (۵۲) گفت: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ
أَمْرِنَا» یعنی کلام الله تَعَالَى .

و وجه هفتم رؤس بمعنی دردمیدن بود چنانکه در سورة الْمُتَحَرِّمِ
(۱۲) گفت: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ
رُوحِنَا» یعنی مِنْ نَفْحِنَا، کما قال الشاعر :

فَقُلْتُ لَهُ ارْزُقْنِي إِيَّكَ وَأُحْيِيهَا بِرُوحِكَ وَاقْتَتِلْ لَهَا قِتَّةً قَدْرًا .
یعنی أُحْيِيهَا بِرُوحِكَ أَيِ بِنَفْحِكَ .

و وجه هشتم رؤس بمعنی جان بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل
(۸۵) گفت: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» یعنی
الرُّوحَ بِعَيْنِهِ .

رؤس - بدان که رؤس در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین رؤس بمعنی سرها بود چنانکه خدای در سورة
المائدة (۶) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ ، يَعْنِي الرُّؤُسَ
بَيْنَهَا وَهِيَ جَمْعُ الرَّأْسِ .

و وجه دوم رُؤُس بمعنی سرمایها بود چنانکه در سورة البقره
(۲۷۹) گفت : « فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ
فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ » وَهِيَ مَعْرُوفَةٌ
رَهَقُ - بدان که رَهَق در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین رَهَق بمعنی در رسیدن بود چنانکه خدای در سورة
القلم (۴۳) گفت : « فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ » يَعْنِي
تَصِلُ إِلَيْهِمُ الذِّلَّةُ . و در آخر سورة المعارج (۴۴) گفت : « خَاشِعَةً
أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ » يَعْنِي تَصِلُ
إِلَيْهِمْ ذِلَّةٌ .

و وجه دوم رَهَق بمعنی گردن کشی بود چنانکه در سورة الجن
(۶) گفت : « وَإِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ
فَرَادَوْهُمْ رَهَقًا » يَعْنِي التَّكْبِيرَ .

و وجه سیم رَهَق بمعنی زوال حق بود چنانکه هم در سورة الجن
(۱۳) گفت : « فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا » يَعْنِي لَا يَخَافُ مِنْ نُقْصَانِ
الثَّوَابِ وَلَا مِنْ زَوَالِ الْحَقِّ .

رَيْبُ - بدان که رَيْب در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین رَيْب بمعنی گمان بود چنانکه خدای در سورة البقره

(۲) گفت: «الْمَ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی «لَا شَكَّ فِيهِ». و در سورة النّسا (۸۷) گفت: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ كُفُّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی «لَا شَكَّ فِيهِ». و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم رَیْب بمعنی بداندیشی بود چنانکه در سورة التّوبه (۱۱۰) گفت: «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رَيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ» یعنی «تُهْمَةً فِي قُلُوبِهِمْ».

و وجه سیم رَیْب بمعنی گردش بود چنانکه در سورة الطّور (۳۰) گفت: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ» یعنی «حَوَادِثَ الزَّمَانِ».

رِیح - بدان که رِیح در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین رِیح بمعنی بُوی بود چنانکه خدای در سورة یوسف (۹۴) گفت: «قَالَ أَبُوهُمْ إِنَّنِي لِأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ» یعنی «شَمَّ یُوسُفَ».

و وجه دوم رِیح بمعنی فیرو بود چنانکه در سورة الأنفال (۴۶) گفت: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُكُمْ» یعنی «قُوَّتُكُمْ».

و وجه سیم رِیح بمعنی باد بود چنانکه در سورة سبا (۱۲) گفت: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّیحُ غَدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ». و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه چهارم رِیح بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۱۷) گفت : « كَمَثَلِ رِیحٍ فِیْهَا صُرٌّ اَصَابَتْ حَرْتَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَكَتْهُمْ » یعنی رِیحِ الْعَذَابِ .

حرف زی از کتاب وجوه قرآن

زُبُر - بدان که زُبُر در قرآن برینج وجه باشد :

وجه نخستین زُبُر بمعنی پندهای پیشینگان بود در کتابها چنانکه خدای در سورة آل عمران (۱۸۴) گفت : « جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ » « بِالْبَيِّنَاتِ » یعنی بِالآيَاتِ كَانَتْ لِلْأَنْبِيَاءِ إِلَى قَوْمِهِمْ « وَالزُّبُرِ » یعنی وَالْمَوَاضِعُ الَّتِي كَانَتْ فِي الْكُتُبِ الْمَقْدَمَةِ « وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ » الْمُضِيءُ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ . و هم چنین در سورة الملائكة (۲۵) گفت : « جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ » .

و وجه دوم زُبُر بمعنی کتابها بود چنانکه در سورة الشعرا (۱۹۶) گفت : « وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ » یعنی نَعَتْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُمَّتِهِ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ .

و وجه سیم زُبُر جمع زُبُور بود و زبور کتاب داود است علیه السلام چنانکه در سورة النسا (۱۶۳) گفت : « وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم زُبُر بمعنی لوح محفوظ بود چنانکه در سورة القمر (۵۲) گفت : « وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ » یعنی فِي الْأَوْحِ الْمَحْفُوظِ .

و وجه پنجم زُبُر بمعنی پا رها بود چنانکه در سورة المؤمنون (۵۳) گفت : « وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا » یعنی قِطْعًا ،

زُخْرُف - بدان که زُخْرُف در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین زُخْرُف بمعنی زَر بود چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۹۳) گفت : « أَوْ يَكُونُ لَكَ يَتٌ مِّنْ زُخْرٍ » یعنی مِنْ ذَهَبٍ . و در سورة الزُّخْرُف (۳۵) گفت : « وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَاباً وَسُروراً عَلَيْهَا يَتَّكِبُونَ وَزُخْرُفًا » یعنی الذَّهَبَ .

و وجه دوم زُخْرُف بمعنی نیکویی بود چنانکه در سورة یونس (۲۴) گفت : « حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا » یعنی حُسْنَهَا .

و وجه سیم زُخْرُف بمعنی آرایش بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۱۲) گفت : « وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً » یعنی تَزْنِيئاً مِنَ الْقَوْلِ يَغُرُّونَ بِهِ الْكُفَّارَ .

زَكَاةٌ - بدان که زَكَات در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین زَكَات آن بود که واجبست که از مال بدهند چنانکه خدای در سورة البقره (۴۳) گفت : « وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ » یعنی الزَّكَاةَ بِعَيْنِهَا . و در سورة لقمان (۴) گفت : « الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم زَكَات بمعنی نیک شدن بود چنانکه در سورة الکهف (۸۱) گفت : « فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِيَ لَهُمَا رَبُّهُمَا خَبيراً مِنْهُ زَكَاةً » یعنی صَلَاحاً ،

زُوجُ - بدان که زُوج در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین زُوج بمعنی گونه بود چنانکه خدای در سورة الشعرا (۷) گفت : « وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ » یعنی مِنْ كُلِّ صَنْفٍ مِنَ النَّبْتِ حَسَنٍ . و در سورة يس (۳۶) گفت : « سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا » یعنی الْأَصْنَافَ كُلَّهَا « مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ » . و در سورة ق (۷) گفت : « وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ » یعنی مِنْ كُلِّ صَنْفٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم زُوج بمعنی هم یکی بود و هم دو چنانکه در سورة النجم (۴۵) گفت : « وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى » يَقُولُ الْكُلُّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا زَوْجٌ .

و وجه سیم زُوج بمعنی یار بود چنانکه در سورة الصافات (۲۲) گفت : « أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ » یعنی وَقُرْنَاءَهُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ . و در سورة التکویر (۷) گفت : « وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ » یعنی قُرِنَتْ أَى تَقَرَّنُ الْكُفَّارُ بِالشَّيَاطِينِ .

و وجه چهارم زُوج بمعنی همتا بود چنانکه در سورة الأعراف (۱۸۹) گفت : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا » یعنی خَلَقَ مِنْهَا مِثْلَهَا .

و وجه پنجم زُوج بمعنی شوهر زن و زن مرد بود چنانکه در

سورة البقره (۳۵) گفت : « وَفَلَنَآيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ ،
 یعنی حَوَّاءَ عَلَيْهَا السَّلَامُ . و در سورة الْمُجَادَلَه (۱) گفت : « قَدْ سَمِعَ اللَّهُ
 قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا ، یعنی أَوْسَ بْنَ صَامِتٍ .
 و وجه ششم زوج بمعنی گروه بود و جمعش أزواج باشد چنانکه
 در سورة طه (۱۳۱) گفت : « وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا
 مِنْهُمْ ، یعنی زُمَرًا مِنْهُمْ .

حرف سین از کتاب وجوه قرآن

سَاقٌ - بدان که ساق در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین ساق بمعنی 'پوزه' بود چنانکه خدای در سورة القيامة (۲۹) گفت : « وَالتَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ » یعنی سَاقِي الرَّجُلِ عِنْدَ مَسَاقِ الرُّوحِ .

و وجه دوم ساق بمعنی سختی ورنج بود چنانکه در سورة القلم (۴۲) گفت : « يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ » یعنی [عن] شِدَّةٍ وَ عَنَاءٍ .

سُبْحَانَ - بدان که سُبْحَانَ در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین سُبْحَانَ بمعنی پاکا بود چنانکه خدای در سورة الصافات (۱۸۰) گفت : « سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ » یعنی تَنْزِيهَاً لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى . و در سورة الزمر (۶۷) گفت : « وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ يَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم سُبْحَانَ بمعنی شگفتا بود چنانکه در اول سورة بنی اسرائیل (۱) گفت : « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى » یعنی عَجَباً .

و وجه سیم سُبْحَانَ بمعنی نماز بود چنانکه در سورة الروم (۱۷) گفت : « فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ » یعنی الصَّلَاةَ .

و وجه چهارم سُبْحَانَ بِمعنی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ گفتن بود چنانکه در
سورة القلم (۲۸) گفت : « قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْ لَا تَسْبَحُونَّ » یعنی
الْإِسْتِثْنَاءُ أَيْ لِمَ لَا تَقُولُونَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

و وجه پنجم سُبْحَانَ بِمعنی ییزاری بود از همه عیبی چنانکه
در سورة البقره (۱۱۶) گفت : « وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ » یعنی
بِرَأْءَةٍ لَهُ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ .

سَبَب - بدان که سَبَب در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین سَبَب بِمعنی ترسن بود چنانکه خدای در سورة
الحج (۱۵) گفت : « فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ » یعنی فَلْيَمْدُدْ
يُخْبِلُ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ .

و وجه دوم سَبَب بِمعنی در آسمان بود چنانکه در سورة ص (۱۰)
گفت : « أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي
الْأَنْسَابِ » یعنی فِي أَبْوَابِ السَّمَاوَاتِ . و در سورة المؤمن (۳۶) گفت :
« لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَنْسَابِ أَنْسَابَ السَّمَاوَاتِ » یعنی أَبْوَابَ السَّمَاوَاتِ .

و وجه سیم سَبَب بِمعنی راهها و منزلها بود چنانکه در سورة
الكهف (۹۲) گفت : « بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا » یعنی ثُمَّ أَتَّبَعَ الطَّرِيقَ
وَ مَنَازِلَ الْأَرْضِ .

و وجه چهارم سَبَب بِمعنی علم بود چنانکه در سورة الكهف (۸۴)
گفت : « وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا » یعنی عِلْمًا « فَأَتَّبَعَ سَبَبًا » یعنی
فَأَتَّبَعَ مَنَازِلَ الْأَرْضِ وَ الطَّرِيقَ .

سَبِيلٌ - بدان که سبیل در قرآن بر سیزده وجه باشد :

وجه نخستین سَبیل بمعنی راه بود چنانکه خدای در سورة النَّسَا (۹۸) گفت : « إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا » یعنی يَعْرِفُونَ طَرِيقًا إِلَى الْمَدِينَةِ . و در سورة الْقَصَص (۲۲) گفت : « قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ » یعنی قَصْدَ الطَّرِيقِ إِلَى مَدِينَةٍ .

و وجه دوم سَبیل بمعنی آهنگ کردن راه راست بود چنانکه در سورة المائدة (۶۰) گفت : « أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ » یعنی عَنْ قَصْدِ طَرِيقِ الْهُدَى . و هم درین سورة (۷۷) گفت : « قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ » یعنی عَنْ قَصْدِ طَرِيقِ الْهُدَى . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم سَبیل بمعنی راه یافتن بود در دین چنانکه در سورة النَّسَا (۸۸) گفت : « وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا » یعنی فَلَنْ تَجِدَ لَهُ الْهُدَى . و در سورة حم عسق (۴۶) گفت : « وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ » یعنی فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ إِلَى الْهُدَى .

و وجه چهارم سَبیل بمعنی راه سپردن بود چنانکه در سورة النَّسَا (۲۲) گفت : « وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا » یعنی وَ بِئْسَ الْمَسْلَكُ .

و در سورة بنی اسرائیل (۳۲) گفت: «وَلَا تَقْرُبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» یعنی وَبُئْسَ الْمَسْلَكُ.

و وجه پنجم سَبِيل بمعنی دین بود چنانکه در سورة النسا (۱۱۵) گفت: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی غَيْرَ دِينَ الْمُؤْمِنِينَ. و هم درین سورة (۱۵۰) گفت: «وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» یعنی دیناً. و در سورة النحل (۱۲۵) گفت: «أُذْعِ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» یعنی إِلَىٰ دِينَ رَبِّكَ.

و وجه ششم سَبِيل بمعنی حُجَّت بود چنانکه در سورة النسا (۱۴۱) گفت: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» یعنی حُجَّةً.

و وجه هفتم سَبِيل بمعنی مِلَّة بود چنانکه در سورة یوسف (۱۰۸) گفت: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ» یعنی هَذِهِ مِلَّتِي. و وجه هشتم سَبِيل بمعنی طَاعَت بود چنانکه در سورة البقره (۲۶۱) گفت: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی فِي طَاعَةِ اللَّهِ. و در سورة النسا (۷۶) گفت: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی فِي طَاعَةِ اللَّهِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه نهم سَبِيل بمعنی بیرون آمدن بود چنانکه در سورة النسا (۱۵) گفت: «حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» یعنی

مَخْرَجاً مِنَ النَّجَسِ. و در سوره بنی اسرائیل (۴۸) گفت: «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» یعنی مَخْرَجاً مِنَ الضَّلَالَةِ.

و وجه دُهم سَبیل بمعنی رسیدن بود چنانکه در سوره آل عمران (۹۷) گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی بِالْإِغَاءِ.

و وجه یازدهم سَبیل بمعنی بَرّه بود چنانکه در سوره آل عمران (۷۵) گفت: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ» یعنی إِنَّمَا. و در سوره التَّوبه (۹۱) گفت: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» یعنی مِنْ إِيَّاهُمْ فِي الْقُعُودِ عَنِ الْقُرُوبِ بِالْعُدْرِ.

و وجه دوازدهم سَبیل بمعنی بیداد کردن بود چنانکه در سوره حم عسق (۴۲-۴۱) گفت: «وَأَمِنْ أَنْتَصَرَبَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ؛ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» یعنی مَا عَلَيْهِمْ مِنْ عُدْوَانٍ إِنَّمَا الْعُدْوَانُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ.

و وجه سیزدهم سَبیل بمعنی بَهَانِها بود چنانکه در سوره النسا (۳۴) گفت: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا» یعنی عِلَلًا. سَعَى - بدان که سَعَى در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین سَعَى بمعنی رَفَقَن بود چنانکه خدای در سوره البقره

(۲۶۰) گفت: « ثُمَّ اذْعُهُنَّ يَا تَيْنَكَ سَعِيًّا » یعنی مَشِيًّا . و در سورة الصافات (۱۰۲) گفت: « فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ » یعنی الْمَشْيُ . و در سورة الجمعة (۹) گفت: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ » یعنی فامشوا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ .

و وجه دوم سَعَى بمعنی کار کردن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۱۹) گفت: « وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيًا وَهُوَ مُؤْمِنٌ » یعنی وَعَمِلَ لَهَا عَمَلًا . و در سورة الانسان (۲۲) گفت: « إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا » . و در سورة الليل (۴) گفت: « إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ » یعنی إِنَّ عَمَلَكُمْ لَشَتَّىٰ .

و وجه سیم سَعَى بمعنی دَویدن بود چنانکه در سورة القصص (۲۰) گفت: « وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ » قَالَ يَا مُوسَىٰ « یعنی يَعْذُوا رَجُلٌ قَالَ يَا مُوسَىٰ . و در سورة يس (۲۰) گفت: « وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ » یعنی يَعْذُوا .

و وجه چهارم سَعَى بمعنی کوشیدن بود چنانکه در سورة سبأ (۵) گفت: « وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ » یعنی وَالَّذِينَ جَهِدُوا .

سُكُون - بدان که سُكُون در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین سُكُون بمعنی آرامیدن بود چنانکه خدای در سورة

الأنعام (۹۶) گفت: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَاعِلُ اللَّيْلِ سَكَنًا» یعنی یَسْتَقِرُّوا
فیه . و در سورة یونس (۶۷) گفت: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا
فِيهِ» یعنی لَتَسْتَقِرُّوا فیه . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم سُکُون بمعنی فرود آمدن بود چنانکه در سورة
ابراہیم (۱۴) گفت: «وَلَنَسْكُنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» یعنی وَ
لَنَنْزِلَنَّكُمْ الْأَرْضَ . و هم درین سورة (۴۵) گفت: «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» یعنی وَ نَزَلْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ .
و وجه سیم سُکُون بمعنی غمگساری کردن بود چنانکه در سورة
الأعراف (۱۸۹) گفت: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» یعنی لِيَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا .

و وجه چهارم سُکُون بمعنی آرام گرفتن دل بود چنانکه در
سورة التوبة (۱۰۳) گفت: «إِنْ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» یعنی طَمَآنِينَةً
قُلُوبِهِمْ ، و در سورة الفتح (۱۸) گفت: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» یعنی
الطَّمَآنِينَةَ فِي قُلُوبِهِمْ .

سَلام - بدان که سَلام در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین سَلام بمعنی خدای عزَّوَجَلَّ بود چنانکه در سورة
الحشر (۲۳) گفت: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
السَّلامُ» یعنی الْمُتَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ .

و وجه دوم سَلام بمعنی بهتر بود چنانکه در سورة الفرقان

(۶۳) گفت: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» یعنی رَدُّوا خَيْرًا. و در سورة القصص (۵۵) گفت: «وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یعنی رَدُّوا خَيْرًا. و در آخر سورة الزخرف (۸۹) گفت: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ» یعنی قُلْ خَيْرًا.

و وجه سَیِّمُ سَلام بمعنی ثنای نیکو بود چنانکه در سورة الصافات (۷۹) گفت: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» یعنی الثَّنَاءُ الْحَسَنَ. و هم درین سورة (۱۲۰) گفت: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» یعنی الثَّنَاءُ الْحَسَنَ. و در آخر سورة (۱۸۱) گفت: «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» یعنی الثَّنَاءُ الْحَسَنَ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه چهارم سَلام بمعنی سلامت بود چنانکه در سورة هود (۴۸) گفت: «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا» یعنی بِسَلَامَةٍ مِنْ شَرِّ الْفَرَقِ وَ غَيْرِهِ. و در سورة الانبیا (۶۹) گفت: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا» یعنی تَسْلِيمَةً مِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ وَ بَرْدِهَا. و در سورة الواقعة (۹۱) گفت: «فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی سَلَّمَ اللَّهُ لَهُمْ أَمْرَهُمْ حَتَّى تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ جَزَأَهُمْ بِحَسَنَاتِهِمْ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم سَلام بمعنی سلام دادن بود بریک دیگر چنانکه در سورة الرعد (۲۴) گفت: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ . و در سورة النور (۶۱) گفت : « فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ » یعنی لِسَلَامٍ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ .

و بدان که سُبُلُ السَّلَامِ دین اسلام بود چنانکه در سورة المائدة (۱۶) گفت : « يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ » یعنی دِینَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ . و دارُ السَّلَامِ بهشت بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۲۷) گفت : « لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ » یعنی الْجَنَّةَ . و در سورة یونس (۲۵) گفت : « وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ » یعنی إِلَى الْجَنَّةِ .

سُلْطَانُ - بدان که سُلْطَان در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین سُلْطَان بمعنی حُجَّت بود چنانکه خدای در سورة الأنعام (۸۱) گفت : « وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا » یعنی حُجَّةٌ فِی كِتَابِ بَيَانٍ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا . و در سورة التَّمَلُّ (۲۱) گفت : « أَوَلَاذِ بَحْنُهُ أُولَیَا تَتَّبِعِی سُلْطَانٍ مُبِینٍ » یعنی بِحُجَّةٍ بَيِّنَةٍ یُعْذِرُنِی بِهَا . و در سورة الرُّوم (۳۵) گفت : « أَمْ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا » یعنی حُجَّةٌ فِی كِتَابٍ . و در سورة الْمُؤْمِن (۲۳) گفت : « وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِینٍ » یعنی حُجَّةٌ مُبِیِّنَةٌ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم سلطان بمعنی پادشاهی و قهر بود چنانکه در سورة ابراهیم (۲۲) گفت : « وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ »

یعنی وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ مُلْكٍ فَأَنْفَعُكُمْ عَلَى الشَّرِّكَ . و در
سورة الصافات (۳۰) گفت : « وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ » یعنی
مِنْ مُلْكٍ فَتَنْفَعُكُمْ عَلَى الشَّرِّكَ .

سَمَا - بدان که سَمَا در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین سَمَا بمعنی آسمان بود چنانکه خدای در سورة
البقره (۵۹) گفت : « فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا
عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ » یعنی السَّمَاءَ بِعَيْنِهَا . و در سورة
الذاریات (۴۷) گفت : « وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ » یعنی السَّمَاءَ بَيْنِهَا . و
ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم سَمَا بمعنی آبر بود چنانکه در سورة الفرقان (۴۸)
گفت : « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » یعنی مِنَ السَّحَابِ . و در سورة
ق (۵۰) گفت : « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا » ای مِنَ السَّحَابِ . و
ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم سَمَا بمعنی باران بود چنانکه در سورة نوح (۱۱)
گفت : « يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا » یعنی الْمَطَرَ .

و وجه چهارم سَمَا بمعنی آسمانه خانه بود چنانکه در سورة
الحج (۱۵) گفت : « فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ » یعنی إِلَى سَقْفِ
الْيَمْتِ .

سَمِعَ - بدان که سَمِعَ در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین سَمِعَ بمعنی شنیدن ایمان بود بدل چنانکه خدای
در سورة هود (۲۰) گفت: « مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ » یعنی لَا يُطِيقُوا
سَمْعَ الْإِيمَانِ بِالْقُلُوبِ . و در سورة السَّكَّهَف (۱۰۱) گفت: « وَ كَانُوا
لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا » یعنی سَمْعَ الْإِيمَانِ بِالْقُلُوبِ .

و وجه دوم سَمِعَ بمعنی شنیدن بود بگوش چنانکه در سورة
آل عمران (۱۹۳) گفت: « رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ » یعنی
السَّمْعَ بِالْأُذُنَيْنِ وَ الْمُنَادِي النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . و در سورة الْإِنْسَانِ (۲)
گفت: « إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا »
یعنی سَمِيعَ الْأُذُنَيْنِ .

سَوَاءٌ - بدان که سَوَا در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین سَوَا بمعنی عدل بود چنانکه خدای در سورة آل
عمران (۶۴) گفت: « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمْ » یعنی عَدْلًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ . و در سورة ص (۲۲) گفت: « وَلَا
تُشْطَطْ وَ أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الْغِرَاطِ » یعنی عَدْلَ الطَّرِيقِ . و در سورة حم
السَّجْدَةِ (۱۰) گفت: « وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءَ الْمُسَائِلِينَ »
یعنی عَدْلًا إِمْنًا يَسْأَلُ الرِّزْقَ مِنَ السَّائِلِينَ .

و وجه دوم سَوَا بمعنی میان بود چنانکه در سورة الصَّافَّاتِ (۵۵)
گفت: « فَاطْلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ » یعنی فِي وَسْطِ الْجَحِيمِ .
و وجه سیم سَوَا بمعنی کار پیدا بود چنانکه در سورة الْأَنْفَالِ

(۵۸) گفت: «فَانْذِرْهُمْ عَلَى سَوَاءٍ» یعنی «اُمَرِیْنِ». و در سورة الانبیاء (۱۰۹) گفت: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ» یعنی «اُمَرِیْنِ».

و وجه چهارم سَوَا بمعنی گمراهی که بهم راست باشند در نیک و بد [بود] چنانکه در سورة النساء (۸۹) گفت: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» یعنی «فَتَكُونُونَ أَتَمَّ وَ الْكُفَّارَ فِي الْكُفْرِ شَرَعًا سَوَاءً». و در سورة الحج (۲۵) گفت: «سَوَاءٌ أَلَمَّا كَفُفَ فِيهِ وَالْبَادِ» یعنی «شَرَعًا سَوَاءً». و در سورة الروم (۲۸) گفت: «هَلْ لَكُمْ مِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» یعنی «شَرَعًا سَوَاءً».

و وجه پنجم سَوَا بمعنی آهنگ کردن بود چنانکه در سورة المائدة (۷۷) گفت: «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» یعنی «عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ». و در سورة القصص (۲۲) گفت: «قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» یعنی «قَصْدَ السَّبِيلِ».

و وجه ششم سَوَا بمعنی برابر بود چنانکه در سورة البقرة (۶) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» يَقُولُ «أَنْذَرْتُ الْكُفَّارَ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ فَهُوَ عَلَيْهِمْ سَوَاءٌ أَيْ إِنْ نَذَرَكَ وَ تَرَكَكَ إِنْ نَذَرَكَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِإِنْ نَذَرَكَ».

و در سورة یس (۱۰) گفت: «وَسَرَّاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی اُناساً مِنْ كُفَّارِ الْعَرَبِ لِأَنَّهُ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ.

سوء - بدان که سوء در قرآن بر دوازده وجه باشد:

وجه نخستین سوء بمعنی سختی بود چنانکه خدای در سورة البقره (۴۹) و در سورة الأعراف (۱۴۱) گفت: «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» یعنی شِدَّةَ الْعَذَابِ. و در سورة الرعد (۱۸) گفت: «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» یعنی شِدَّةَ الْعَذَابِ. و هم درین سورة (۲۱) گفت: «وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» یعنی شِدَّةَ الْعَذَابِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم سوء بمعنی پی کردن بود چنانکه در سورة الأعراف (۷۳) گفت: «وَايَا قَوْمٍ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أََرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ» یعنی بَعَثَ. و همچنین در سورة هود (۶۴) و در سورة الشعرا (۱۵۶) گفت: «وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ» یعنی بَعَثَ.

و وجه سیم سوء بمعنی زنا بود چنانکه در سورة یوسف (۲۵) گفت: «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» یعنی زَنَاءٌ. و هم درین سورة (۵۱) گفت: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» یعنی مِنْ زَنَاءٍ. و در سورة مریم (۲۸) گفت: «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سُوءًا» یعنی زَانِيًا.

و وجه چهارم سوء بمعنی پیسی بود چنانکه در سورة طه (۲۲) [گفت: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» یعنی

مِنْ غَيْرِ بَرَصٍ] . و در سورة القصص (۳۱) گفت : « أَسْلَكَكَ يَدَكَ فِي جَنِيحِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ » یعنی « وَنِ غَيْرِ بَرَصٍ » .

و وجه پنجم سوء بمعنی عذاب بود چنانکه در سورة النحل (۲۷) گفت : « إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالْسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ » یعنی الْعَذَابَ عَلَيْهِمْ . و در سورة الرعد (۱۱) گفت : « وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا » یعنی عَذَابًا . و در سورة الروم (۱۰) گفت : « ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَؤُوا السُّوءَ » یعنی الْعَذَابَ . و در سورة الزمر (۶۱) گفت : « وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمِثَاقٍ تَعَهُمْ لَا يَعْلَمُهُمُ السُّوءُ » یعنی الْعَذَابَ .

و وجه ششم سوء بمعنی شرك بود چنانکه در سورة النحل (۱۱۹) گفت : « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » یعنی الشِّرْكُ . و در سورة النجم (۳۱) گفت : « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آسَؤُوا بِمَا عَمِلُوا » یعنی أَشْرَكُوا بِمَا عَمِلُوا .

و وجه هفتم سوء بمعنی دشنام دادن بود چنانکه در سورة النساء (۱۴۸) گفت : « لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ » یعنی بِاللَّشْمِ و در سورة الممتحنة (۲) گفت : « وَ يَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَسْنتُهُمْ بِالسُّوءِ » یعنی بِاللَّشْمِ .

و وجه هشتم سوء بمعنی زشت بود چنانکه در سورة الرعد (۲۵) گفت : « أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » یعنی بُسُّ الدَّارِ . و در سورة المؤمن (۵۲) گفت : « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » یعنی بُسُّ الدَّارِ .

و وجه نهم سوء بمعنی گناه بود چنانکه در سورة النساء (۱۷) گفت: « إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » یعنی الذَّنْبُ فَكُلُّ ذَنْبٍ مِنَ الْمُؤْمِنِ فَهُوَ جَهْلٌ مِنْهُ . و در سورة الانعام (۵۴) گفت: « إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ » یعنی إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ذَنْبًا بِجَهَالَةٍ .

و وجه دهم سوء بمعنی زیان بود چنانکه در سورة النمل (۶۲) گفت: « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ » یعنی الضَّرَّ . و وجه یازدهم سوء بمعنی گریز بود چنانکه در سورة الأحزاب (۱۷) گفت: « قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا » یعنی الْهَرِيمَةَ .

و وجه دوازدهم سوء بمعنی گشتن و بلا بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۷۴) گفت: « فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءًا » یعنی الْقَتْلَ وَالْبَلِيَّةَ .

سوی - بدن که سوی در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین سوی بمعنی درست بود چنانکه خدای در سورة مریم (۱۰) گفت: « قَالَ آتِيكَ أَلَّا تَكَلِمَ النَّاسَ ثَلَاثَ أَيَّامٍ سَوِيًّا » یعنی صَحِيحًا .

و وجه دوم سوی بمعنی تمام آفرینش بود چنانکه هم در سورة مریم (۱۷) گفت: « فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » یعنی تَمَامَ الْخَلْقَةِ .

و وجه سیم سَوِیَ بمعنی راه راست بود چنانکه در آخر سوره طه (۱۳۵) گفت: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الْخِطَابِ السَّوِيِّ» یعنی اصحاب الطَّرِيقِ الْمُسْتَوِيِّ فِي الدِّينِ.

و وجه چهارم سَوِیَ بمعنی دین اسلام بود چنانکه در سوره مریم (۴۳) گفت: «فَاتَّبِعْنِي أَهْدِيَكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» یعنی دیناً عِزَّلاً وَهُوَ الْإِسْلَامُ. و در سوره الملک (۲۲) گفت: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا» یعنی دیناً عِزَّلاً. سَيِّئَةٌ - بدان که سَيِّئَةٌ در قرآن بر هفت وجه باشد:

وجه نخستین سَيِّئَةٌ بمعنی کشتن و هزیمت بود چنانکه خدای در سوره آل عمران (۱۲۰) گفت: «وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرُحُوا بِهَا» یعنی الْقَتْلَ وَالْهَزِيمَةَ يَوْمَ أَحَدٍ.

و وجه دوم سَيِّئَةٌ بمعنی شرک بود چنانکه در سوره النمل (۹۰) گفت: «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ» یعنی وَمَنْ جَاءَ بِالشِّرْكِ.

و وجه سیم سَيِّئَةٌ بمعنی تنگی و کمی باران بود چنانکه در سوره الأعراف (۱۳۱) گفت: «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ» یعنی وَإِنْ تُصِيبْهُمْ قَحْطٌ وَقِلَّةُ الْمَطَرِ وَالْخَيْرِ. و هم درین سوره (۹۵) گفت: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» یعنی مَكَانَ الْقَحْطِ وَقِلَّةِ الْمَطَرِ الْخِضْبَ وَكَثْرَةَ الْمَطَرِ.

و وجه چهارم سینه بمعنی عذاب بود در دنیا چنانکه در سورة الرعد (۶) گفت: «وَيَسْتَعِجَلُونَكَ بِالْسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» یعنی یَسْتَعِجَلُونَكَ بِالْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ الْعَافِيَةِ .

و وجه پنجم سینه بمعنی قول زشت بود چنانکه در سورة القصص (۵۴) گفت: «وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» یعنی وَ يَسْتَفْعُونَ بِقَوْلِ الْمَعْرُوفِ قَوْلَ الْقَمِيحِ . و در سورة حم السجده (۳۴) گفت: «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ» یعنی قَوْلَ الْمَعْرُوفِ وَ قَوْلَ الْقَمِيحِ .

و وجه ششم سینه بمعنی بدی بود چنانکه در سورة الانعام (۱۶۰) گفت: «وَمَنْ بَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» یعنی السَّيِّئَةُ بِعَيْنِهَا . و وجه هفتم سینه بمعنی غلام بارگی بود چنانکه در سورة هود (۷۸) گفت: «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ» یعنی الْفَاحِشَةَ أَيْ اللَّوَاظَةَ .

سید - بدان که سید در قرآن بر دو وجه باشد :

و وجه نخستین سید بمعنی مهتر بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۳۹) گفت: «وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» یعنی السَّيِّدَ بِعَيْنِهِ .

و وجه دوم سید بمعنی شوهر بود چنانکه در سورة يوسف (۲۵) گفت: «وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» یعنی بَعْلَهَا .

حرف شین از کتاب وجوه قرآن

شاهد - بدان که شاهد در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین شاهد بمعنی **گواه** بود چنانکه خدای در سورة الأحقاف (۱۰) گفت : « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ » یعنی الشَّاهِدَ بِعَيْنِهِ .

و وجه دوم شاهد بمعنی **حاضر** بود و بعضی از مفسران گفتند که شاهد روز آدینه بود چنانکه در سورة البُروج (۳) گفت : « وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَ شَهِدٍ وَ مَشْهُودٍ » یعنی وَ حَاضِرٍ وَ مَحْضُورٍ . وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الشَّاهِدُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الْمَشْهُودُ يَوْمَ عَرَفَةَ .

شَجَرَة - بدان که شَجَرَة در قرآن بر هشت وجه باشد :

وجه نخستین شَجَرَة بمعنی **درخت گندم** بود چنانکه خدای در سورة البقره (۳۵) گفت : « وَ كَلَّامْنَهَا رَعْدًا حَيْثُ يَشْتُمَا وَ لَا تَشْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » یعنی شَجَرَة الْخِنْطَةِ .

و وجه دوم شَجَرَة بمعنی **درخت سپیدخار** بود چنانکه در سورة القصص (۳۰) گفت : « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ » یعنی شَجَرَة الْعَوْسَجِ .

و وجه سیم شَجَرَة بمعنی **درخت زیتون** بود چنانکه در سورة المؤمنون (۲۰) گفت : « وَ شَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْأَكْلِينَ » یعنی شَجَرَة الزَّيْتُونِ .

و وجه چهارم شجره بمعنی درخت موز بود چنانکه در سورة الفتح (۱۸) گفت: «لَنَذِرْ رِضَى اللَّهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» یعنی شجره السمر.

و وجه پنجم شجره بمعنی درخت خرما بود چنانکه در سورة ابراهیم (۲۴) گفت: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» یعنی شجره النخل.

و وجه ششم شجره بمعنی درخت حنظل بود چنانکه هم در سورة ابراهیم (۲۶) گفت: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» یعنی شجره الحنظل.

و وجه هفتم شجره بمعنی درخت زقوم بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۶۰) گفت: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» یعنی شجره الزقوم. و در سورة الصافات (۶۴) گفت: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» یعنی شجره الزقوم.

و وجه هشتم شجره هر درختی که ساق ندارد شجره بود چنانکه در سورة الرحمن (۶) گفت: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ».

و بدان که شجره الخلد هم درخت گندم بود چنانکه در سورة طه (۱۲۰) گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» یعنی شجره الحنطة. و شجره الأخضر درخت مرخ بود و او درختی باشد که پیوسته سبز بماند و از و آتش

گیرند . چنانکه در سورة يس (۸۰) گفت : « الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا » یعنی شَجَرِ الْمَرْخ . وَأَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ » یعنی فِيمَا اخْتَلَفَ بَيْنَهُمْ .

شُرْكُ - بدان که شرك در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین شرك بمعنی شرك آوردن بخدا بود ، یعنی ویرا هنباز گفته چنانکه خدای در سورة التّسا (۴۸) گفت : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ » یعنی مَنْ يَعْدِلُ بِهِ غَيْرُهُ أَيْ يُسَاوِي بِهِ غَيْرَهُ ، كَمَا تَقُولُ الْعَرَبُ : عَدَلْتُ فُلَانًا بِفُلَانٍ إِذَا سَاوَيْتُهُ بِهِ . و در سورة المائدة (۷۲) گفت : « وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ » یعنی وَ مَنْ يَعْدِلُ بِهِ غَيْرَهُ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ إِذَا مَاتَ . و در سورة التّوبه (۳) گفت : « إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ » یعنی مِنَ الْعَادِيْنَ بِهِ غَيْرُهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم شرك بمعنی شريك کردن ابليس بود باخدای در طاعت چنانکه در سورة الأعراف (۱۹۰) گفت : « فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا » یعنی جَعَلَا إِبْلِيسَ شَرِيكًا مَعَ اللَّهِ فِي الطَّاعَةِ . و در سورة ابراهيم (۲۲) گفت : « إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ » یعنی بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مَعَ اللَّهِ فِي الطَّاعَةِ وَغَيْرِهَا .

و وجه سیم شرك بمعنی ریا بود در کردارها چنانکه در سورة الکهف (۱۱۰) گفت : « فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ »

أَحَدًا ، یعنی لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى .

شِقاق - بدان که شِقاق در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین شِقاق بمعنی مُهمّ راه شدن بود چنانکه خدای در
سورة البقره (۱۷۶) گفت : « وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ ، یعنی لَفِي ضَلَالٍ طَوِيلٍ . و هم درین سورة (۱۳۷) گفت : « وَ إِنَّ
تَوَلَّوْا فَإِنَّمَاهُمْ فِي شِقَاقٍ ، یعنی فِی ضَلَالٍ . و در سورة الحجّ (۵۳)
گفت : « فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ ، یعنی لَفِي ضَلَالٍ . و در سورة حم السّجده (۵۲) گفت : « مَنْ أَضَلَّ
مَنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ، یعنی فِی ضَلَالٍ .

و وجه دوم شِقاق بمعنی با یکدیگر خلاف کردن بود چنانکه
در سورة النّسا (۳۵) گفت : « وَ إِنَّ خِفَتُهُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ، یعنی الْمُخَالَفَةُ
بَيْنَهُمَا . و در سورة ص (۲) گفت : « بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي غِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ،
یعنی الإِخْتِلَافُ .

و وجه سیم شِقاق بمعنی دشمنی بود چنانکه در سورة الأنفال
(۱۳) گفت : « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاتُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ، یعنی عَادُوا اللَّهَ . و
در سورة هود (۸۹) گفت : « لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي ، یعنی لَا يَجْعَلَنَّكُمْ
عِدَاوَتِي . و در سورة مُحمّد (۳۲) گفت : « وَ شَاتُوا الرَّسُولَ ، یعنی عَادُوا
الرَّسُولَ .

شُكْر - بدان که شُكْر در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین شکر بمعنی توحید بود چنانکه خدای درسورة آل عمران (۱۴۴) گفت: «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» یعنی الْمُوَحِّدِينَ . و درسورة الأنعام (۵۳) گفت: «لِيَقُولُوا أَهْؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ» یعنی الْمُوَحِّدِينَ . و درسورة إبراهيم (۷) گفت: «لَبِئْسَ شُكْرُكُمْ لَا زِيدَنَّكُمْ» یعنی لَبِئْسَ وَحَدَّثَكُمْ لَا زِيدَنَّكُمْ . و ازین معنی درقرآن بسیارست .

و وجه دوم شکر بمعنی سپاس داری کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۵۲) گفت: «وَأَشْكُرُوا إِلَيَّ وَ لَا تَكْفُرُونِ» یعنی الشُّكْرَ بِعَيْنِهِ . و درسورة التَّمَلُّ (۴۰) گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» . و درسورة لقمان (۱۲) گفت: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» .

شهید - بدان که شهید درقرآن برهفت وجه باشد :

وجه نخستین شهید بمعنی گوا بود بآنچه رسید از خدا و از پیغامبران چنانکه خدای در سورة النسا (۴۱) گفت: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ» یعنی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ شَاهِدًا عَلَيْهِمْ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ إِلَيْهِمْ «وَجِئْنَا بِكَ» يَا مُحَمَّدُ «عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ . و درسورة المائدة (۱۱۷) گفت: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ» یعنی شَهِيداً بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ إِلَيْهِمْ .

و در سورة التَّحَلُّ (۸۹) گفت: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» یعنی
نَبِیَّهُمْ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ أَنَّهُ بَلَّغَهُمُ الرِّسَالَةَ .

و وجه دوم شَهِيد بمعنی آن فرشته موکَّل بود که کردارهای
مردم همی نویسد چنانکه در سورة ق (۲۱) گفت: «وَجَاءَتْ كُلُّ
نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» یعنی الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ الَّذِي كَتَبَ عَمَلَهُ فِي
الدُّنْيَا هُوَ شَهِيدٌ عَلَيْهِ بِعَمَلِهِ فِي الْآخِرَةِ . و در سورة الْمُؤْمِنِ (۵۱) گفت:
«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ تَقُومُ الْأَشْهَادُ»
یعنی الْحَفَظَةُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِمْ بِأَعْمَالِهِمْ .

و وجه سیم شَهِيد بمعنی اُمة محمد بود که گواهی دهند بر
پیغامبران و اُمتان ایشان برسانیدن وَحی چنانکه در سورة البقره
(۱۴۳) گفت: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى
النَّاسِ» یعنی لِلرُّسُلِ أَنَّهُمْ بَلَّغُوا الرِّسَالَةَ إِلَى قَوْمِهِمْ . و در سورة المایده
(۸۳) گفت: «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» یعنی أُمَّةٌ مُّحَمَّدٍ . و در سورة
الحج (۷۸) گفت: «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ
الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» یعنی شُهَدَاءَ
لِلرُّسُلِ أَنَّهُمْ بَلَّغُوا الرِّسَالَةَ إِلَى قَوْمِهِمْ .

و وجه چهارم شَهِيد بمعنی کشته کافر بود در راه خدا چنانکه
در سورة النِّسَاء (۶۹) گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ» یعنی الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ . و در سورة

الحديد (۱۹) گفت: «وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ». و وجه پنجم شهید بمعنی گوا بود بر حقوق مردمان چنانکه در سورة البقره (۲۸۲) گفت: «وَأَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» یعنی شاهدین علی الحقوق. و در سورة الطلاق (۲) گفت: «وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» یعنی فی الطلاق و المراجعة. و وجه ششم شهید بمعنی حاضر بود چنانکه در سورة التما (۷۲) گفت: «وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّلَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً» یعنی حاضر. و در سورة الفرقان (۷۲) گفت: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» یعنی لَا يَحْضُرُونَ. و در سورة المدثر (۱۳) گفت: «وَجَعَلْتُ لَهُ مَا لَا مَمْدُوداً وَبَيْنَ شُهُوداً» یعنی حضوراً بمكة. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه هفتم شهید بمعنی هنباز بود چنانکه در سورة البقره (۲۳) گفت: «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی شرکاءکم.

شیعه - بدان که شیعه را جمع شیعی و اشیاع باشد و او در قرآن بر چهار وجه بود:

وجه نخستین شیعه بمعنی گروه مردم باشد چنانکه خدای در سورة الانعام (۱۵۹) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعاً» یعنی فرقا. و در سورة الحجر (۱۰) گفت: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيعِ الْأَوَّلِينَ» یعنی فی فرق الاولین. و در سورة القصص (۴)

گفت: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيْعًا» یعنی فِرْقًا . و در سورة الروم (۳۲) گفت: «مِنَ الَّذِينَ فَارَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا» یعنی فِرْقًا .

و وجه دوم شیعة بمعنی جنس بود چنانکه در سورة القصص (۱۵) گفت: «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ » یعنی رَجُلًا مِنْ جَنْسِهِ أَيْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ «و هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ» یعنی وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّهِ الْقَبْطِ «فَاسْتَقَامَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ» أَيْ مِنْ جَنْسِهِ . یعنی مِنْ جَنْسِ مُوسَى «عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» یعنی الْقَبْطِيِّ .

و وجه سیم شیعة بمعنی خاندان بود چنانکه در سورة الصافات (۸۳) گفت: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» یعنی وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ مِلَّةِ نُوحٍ لِإِبْرَاهِيمَ . و در سورة سبا (۵۴) گفت: «كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ» یعنی أَهْلَ مَكَّةَ . و در سورة القمر (۵۱) گفت: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» یعنی أَهْلَ وَلِئْتِكُمْ أَيْ أَهْلَ مَكَّةَ .

و وجه چهارم شیعة بمعنی هوای مختلف بود چنانکه در سورة الأنعام (۶۵) گفت: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ شِيْعًا» یعنی الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا .

شیء - بدان که شیء در قرآن بر هفتاد و دو وجه باشد :

وجه نخستین شیء بمعنی هر چه خدای خواست بود چنانکه

درسورة التغابن (۱) گفت: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی «عَلَى جَمِيعِ مَا أَرَادَ قَدِيرٌ».

و وجه دوم شیء بمعنی همه آفریده بود چنانکه در سورة السجدة (۷) گفت: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» یعنی «كُلَّ خَلْقٍ خَلَقَهُ».

و وجه سیم شیء بمعنی اختلاف آفرینش صورت جانوران بود چنانکه در سورة النور (۴۵) گفت: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی «مِنْ خَلْقٍ اخْتِلَافٍ صُورِ الدَّوَابِّ قَدِيرٌ».

و وجه چهارم شیء بمعنی افزونی آفرینش پره‌های فرشتگان بود چنانکه در سورة الملائكة (۱) گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَشْنًى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی «مِنْ زِيَادَةِ خَلْقِ الْأَجْنَحَةِ قَدِيرٌ».

و وجه پنجم شیء بمعنی آفرینش عیسی بود بی پدر چنانکه در سورة المائدة (۱۷) گفت: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» یعنی «خَلَقَ عِيسَى مِنْ غَيْرِ أَبِي خَاصَّةً» و «اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

شیءِ قَدِیرٌ، یعنی علیٰ خَلْقِ عِیْسَى مِنْ غَیْرِ اَبِ قَدِیرٌ. و در آخر این
سورة (۱۲۰) گفت: «لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا فِیْهِنَّ وَ هُوَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» یعنی خَلْقِ عِیْسَى مِنْ غَیْرِ اَبِ قَدِیرٌ.

و وجه ششم شیء بمعنی نامه بود چنانکه در سورة الانعام (۹۱)
گفت: «وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوا مَا اُنْزِلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ
شَیْءٍ» یعنی مِنْ کِتَابٍ.

و وجه هفتم شیء بمعنی قرآن بود چنانکه در سورة حم عسق
(۱۰) گفت: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیْهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُكْمُهُ اِلَیَّ اللّٰهِ» یعنی وَ مَا
اَخْتَلَفْتُمْ فِیْهِ مِنْ قُرْآنٍ.

و وجه هشتم شیء بمعنی آدم بود چنانکه در سورة الانسان
(۱) گفت: «هَلْ اَتٰی عَلٰی الْاِنْسَانِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئًا
مَّذْکُورًا» یعنی لَمْ یَكُنْ اَدَمُ خَلْقًا مَّذْکُورًا.

و وجه نهم شیء بمعنی هر چه در زمین است از نبات و درختان
و جانوران و غیرش بود چنانکه در سورة النحل (۴۸) گفت: «اَوَلَمْ
یَرَوْا اِلَیَّ مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ» یعنی كُلَّ شَیْءٍ مِنَ النَّبَتِ وَ الشَّجَرِ وَ
الدَّوَابِّ وَ غَیْرِ ذٰلِکَ. و در سورة بنی اسرائیل (۴۴) گفت: «وَ اِنْ مِنْ
شَیْءٍ اِلَّا لَیُسَّحَّ بِعَمْدٍ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْخِیْحَهُمْ» یعنی كُلَّ شَیْءٍ
فِی الْاَرْضِ مِنَ الْخَلْقِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْاَشْجَارِ وَ النَّبَاتِ وَ غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ
الْخَلْقِ.

و وجه دهم شیء بمعنی کشتزار و چارپایان بود چنانکه در
سورة الأنعام (۱۴۸) گفت: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا
حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» یعنی الحَرْتُ وَالْأَنْعَامُ الَّذِي حَرَّمَهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ؛ حَيْثُ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُنُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ
عَلَى أَزْوَاجِنَا. و در سورة النحل (۳۵) گفت: «وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ
شَيْءٍ» یعنی الحَرْتُ وَالْأَنْعَامُ.

و وجه یازدهم شیء بمعنی جنبندگان بود خاص چنانکه در
سورة طه (۵۰) گفت: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» یعنی
كُلَّ الدَّوَابِّ صُورَتَهُ «ثُمَّ هَدَى». و در سورة حم السجده (۲۱) گفت:
«قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» یعنی الدَّوَابَّ وَ غَيْرَهَا.

و وجه دوازدهم شیء بمعنی پیغامبری بود چنانکه در سورة
الأنعام (۹۳) گفت: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ
إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ» یعنی النُّبُوَّةَ.

و وجه سیزدهم شیء بمعنی پیغامبری بود چنانکه در سورة يس
(۱۵) گفت: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ»
یعنی وَمَا بَعَثَ الرَّحْمَنُ مِنْ رَسُولٍ. و در سورة الملک (۹) گفت:
«فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» یعنی مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ رَسُولٍ.
و وجه چهاردهم شیء بمعنی پیغامبری و پادشاهی و کتاب و

دیوان و پریان و دانستن سخن مرغان و چارپایان بود چنانکه در سورة

النَّمْل (۱۶) گفت: « وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمُنَا
مَنْطِقُ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » یعنی مِنَ النَّبُوءَةِ وَالْكِتَابِ وَالْجِنِّ
وَالشَّيَاطِينِ وَمَنْطِقُ الطَّيْرِ وَالْدَّوَابِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ.

و وجه یانزدهم شیء بمعنی فرستادن محمد بود علیه السلام
برسالت چنانکه درسوره المایده (۱۹) گفت: « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ
جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ
بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »
یعنی عَلَىٰ بَعْثِ مُحَمَّدٍ بِالرِّسَالَةِ قَدِيرٌ.

و وجه شانزدهم شیء بمعنی امر و نهی و حدود و احکام بود
چنانکه درسوره الأعراف (۱۴۵) گفت: « وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَرِئَةٌ » یعنی مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ
و غَيْرِ ذَلِكَ.

و وجه هفدهم شیء بمعنی ناسخ و منسوخ بود چنانکه درسوره
البقره (۱۰۶) گفت: « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ
مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » یعنی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ
النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ قَدِيرٌ.

و وجه هزدهم شیء بمعنی حلال و حرام بود چنانکه درسوره النساء
(۵۹) گفت: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَعَلَيْكُمْ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ » فَرُدُّوهُ

إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، یعنی رُدُّوا حُكْمَ ذَلِكَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَإِلَى سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَمَا وَافَقَ ذَلِكَ فَخُذُوا بِهِ .

و وجه نوزدهم شیء بمعنی بخشیدن غنیمت بود چنانکه در سورة الأنفال (۴۱) گفت: «وَمَا أَتَرْنَا عَلَى عِبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيِّزِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْ قِسْمَةِ الْغَنِيمَةِ وَغَيْرِهَا قَدِيرٌ .

و وجه بیستم شیء بمعنی مال خاص بود چنانکه در سورة الأنفال (۴۱) گفت: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» یعنی مِنَ الْمَالِ «فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» . وهم درین سورة (۶۰) گفت: «وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» یعنی مِنْ مَالٍ فِي السِّلَاحِ وَرِبَاطِ الْحَيْلِ «فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ» یعنی ثَوَابَهُ . و در سورة سبا (۳۹) گفت: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» یعنی مِنْ مَالٍ .

و وجه بیست و یکم شیء بمعنی مال صدقات بود چنانکه در سورة آل عمران (۹۲) گفت: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ» أى مِنْ مَالٍ ، یعنی صَدَقَاتٍ مِنَ الْمَالِ .

و وجه بیست و دوم شیء بمعنی اندك و بسیار بود از کابین زن چنانکه در سورة النساء (۴) گفت: «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» یعنی فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ بَعْضِ الْمَهْرِ مِنْهُ عَنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا .

و وجه بیست و سیم شیء بمعنی نه اندك و نه بسیار بود از کابین زن چنانکه در سورة البقره (۲۲۹) گفت: «وَلَا يَجُلُ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا» یعنی لَا قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا مِنَ الْمَهْرِ. و در سورة النسا (۲۰) گفت: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدِيَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا» یعنی لَا قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا مِنَ الْمَهْرِ.

و وجه بیست و چهارم شیء بمعنی میراث بود چنانکه در سورة الأنفال (۷۲) گفت: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» یعنی مِنْ مِيرَاثِهِمْ حَتَّى يُهَاجِرُوا. و در آخر این سورة (۷۵) گفت: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ» یعنی مِنْ الْمِيرَاثِ حِينَ جَرَّمَهُ إِيَّاهَا وَحِينَ أَسْرَكَهَا فِيهِ «عَلِيمٌ».

و وجه بیست و پنجم شیء بمعنی قسمت میراثها بود چنانکه در سورة النسا (۳۲) گفت: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ» یعنی مِنْ قِسْمَةِ الْمَوَارِيثِ «عَلِيمًا». و در آخر این سورة (۱۷۶) گفت: «يُسَيِّرُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا» یعنی كَيْ لَا تُخْطُوا «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ» یعنی مِنْ قِسْمَةِ الْمَوَارِيثِ «عَلِيمٌ».

و وجه بیست و ششم شیء بمعنی پادشاهی و آرایش لشکر و مال بود چنانکه در سورة النمل (۲۳) گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی مِنَ السُّلْطَانِ وَ الزَّيْنَةِ وَ الْجُنُودِ وَ الْمَالِ.

و وجه بیست و هفتم شیء بمعنی پادشاهی و بزرگواری بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۷۷) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً» یعنی لَمْ يَنْقُصُوا اللَّهَ مُلْكُهُ وَ سُلْطَانُهُ. و در سورة محمد (۳۲) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً» یعنی لَمْ يَنْقُصُوا مِنْ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ.

و وجه بیست و هشتم شیء بمعنی یاری کردن و لشکر شکستن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۶۵) گفت: «أَوَلَمَّْا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ النَّصْرَةِ وَ الْهَزِيمَةِ قَدِيرٌ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ النَّصْرِ.

و وجه بیست و نهم شیء بمعنی غزا کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۶) گفت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» یعنی الْجِهَادُ خَيْرٌ لَكُمْ فَيَجْعَلُ اللَّهُ عَاقِبَتَهُ فَتْحاً وَ غَنِيمَةً أَوْ شَهَادَةً.

و وجه سی و م شیء بمعنی فرونشستن از غزا بود چنانکه هم در سورة البقره (۲۱۶) گفت: «وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً» یعنی الْقُعُودَ عَنِ الْجِهَادِ «وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ» یعنی فَيَجْعَلُ اللَّهُ عَاقِبَتَهُ سُوءاً فَلَا تُصِيبُونَ نَظَرًا وَ لَا غَنِيمَةً.

و وجه سی و یکم شیء بمعنی گشادن خیبر بود چنانکه در سورة الأحزاب (۲۷) گفت: «وَأَوْزَتْكُمْ أَرْضَهُمْ وَدَيَّارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا» یعنی فتح خیبر «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» یعنی عَلَى فَتْحِ خَيْبَرٍ وَغَيْرِهَا قَدِيرٌ.

و وجه سی و دوم شیء بمعنی کشتن و ازخان و مان برون کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۰۹) گفت: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی عَلَى قَتْلِ قُرَيْظَةَ وَاجْلَاءِ النُّضِيرِ قَدِيرٌ.

و وجه سی و سیم شیء بمعنی گشادن پارس و روم و جزآن بود چنانکه در سورة الفتح (۲۱) گفت: «وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» یعنی فَتْحِ فَارِسَ وَالرُّومَ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْقُرَى قَدِيرًا.

و وجه سی و چهارم شیء بمعنی گشادن نضیر بود چنانکه در سورة الحشر (۶) گفت: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی وَاللَّهُ عَلَى فَتْحِ النُّضِيرِ وَغَيْرِهَا قَدِيرٌ.

و وجه سی و پنجم شیء بمعنی کشتن بود چنانکه در سورة البقره (۱۵۵) گفت: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» یعنی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِقَتْلِ.

و وجه سی و ششم شیء بمعنی عذاب و بدل کردن بود چنانکه

درسورة التوبة (۳۹) گفت : «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبَكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی 'کُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَذَابِ بِكُمْ وَ بِغَيْرِكُمْ قَدِيرٌ'.

و وجه سی و هفتم شیء بمعنی عذاب و آمرزش بود چنانکه در سورة آل عمران (۲۹) گفت : «قُلْ إِنْ تُخَفُّوْا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوْهُ يُعْلَمْهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی 'عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْمَغْفِرَةِ قَدِيرٌ' . و درسورة المائدة (۴۰) گفت : « أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی 'عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْمَغْفِرَةِ قَدِيرٌ'.

و وجه سی و هشتم شیء بمعنی بازداشتن عذاب بود چنانکه در سورة المائدة (۱۷) گفت : « قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» یعنی 'قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ مَنْعَ الْعَذَابِ إِنْ أَرَادَ' . و درسورة الأحقاف (۸) گفت : «قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» یعنی 'لَا تَقْدِرُونَ عَلَى مَنْعِ عَذَابِ اللَّهِ' . و هم درین سورة (۲۶) گفت : « فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَخَطُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ» یعنی 'قَلِيلًا وَ لَا كَثِيرًا مِنْ الْعَذَابِ' . و درسورة الفتح (۱۱) گفت : « قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا» یعنی 'فَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى

مَنْعَ مَنفَعَةٍ تَأْتِيَكُم مِّنَ اللَّهِ أَوْ مَضَرَّةٍ إِنَّ أَرَادَ . و در سورة الطُّور (٤٦) گفت : « يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً » یعنی مِّنَ الْعَذَابِ أَنَّ يَرُدُّوهُ عَنْهُمْ .

و وجه سی و نهم شیء بمعنی نه اندک و نه بسیار از قضای خدا بود چنانکه در سورة یوسف (٦٧) گفت : « وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ » یعنی مَا أَقْدِرُ أَنْ أَرُدَّ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ قَلِيلاً وَ لَا كَثِيراً مِنْ قَضَائِهِ .

و وجه چهارم شیء بمعنی رنج و نیکی بود چنانکه در سورة الأنعام (١٧) گفت : « وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » یعنی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الضَّرِّ قَدِيرٌ .

و وجه چهارم و یکم شیء بمعنی گم راهی بود خاص چنانکه در سورة الأنعام (٨٠) گفت : « وَلَا تَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً » یعنی أَنْ يُضِلَّنِي فَأَخَافُ آلِهَتَكُمْ أَنْ يُصِيبُونَنِي سُوءاً .

و وجه چهارم و دوم شیء بمعنی در شدن در ملت شرك بود چنانکه در سورة الأعراف (٨٩) گفت : « وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ » یعنی الْإِذْ خَالَ فِي مِلَّتِ الشِّرْكِ وَ غَيْرَهَا .

و وجه چهل و سیم شیء بمعنی معبودان کفار بود چون فریشتگان و عیسی و مریم و عزیر چنانکه در سورة الأنعام (۱۰۱) گفت: «بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ» یعنی الملائكة و عیسی و مریم و عزیر، إِنَّهُمْ خُلِقُوا و عِبَادُهُ فِي مِلْكِهِ لَقَوْلُهُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» یعنی وَهُوَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ و عِيسَى و مَرْيَمَ و عَزِيرَ و مَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِهِ وَ كَيْلٌ؛ یعنی رَبًّا حَفِیظًا شَهِیدًا عَلَيْهِمْ.

و وجه چهل و چهارم شیء بمعنی قوم عاد و اموال ایشان بود چنانکه در سورة الذاریات (۴۲) گفت: «إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْقَوِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ» یعنی مِنْ قَوْمِ عادٍ و أَمْوَالِهِمْ أَتَتْ عَلَيْهِ «إِلَّا جَعَلْتُهُ كَالرَّوْمِ». و وجه چهل و پنجم شیء بمعنی خدایان بود چنانکه در سورة النحل (۳۵) گفت: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» یعنی الْآلِهَةَ. و در سورة العنکبوت (۴۲) گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» یعنی مِنْ الْآلِهَةِ.

و وجه چهل و ششم شیء بمعنی کردارها بود چنانکه در سورة الحج (۱۷) گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» یعنی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَعْمَالِ شَهِيدٌ. و در سورة المجادله (۶) گفت: «أَحْصَاءُ اللَّهِ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» یعنی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ أَعْمَالِهِمْ شَهِيدٌ.

و وجه چهل و هفتم شیء بمعنی کارشگفت بود چنانکه در سورة هود (۷۲) گفت: «قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» یعنی لَأَمْرٌ عَجِيبٌ. و در سورة مریم (۱۸۹) گفت: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» یعنی أَمْرًا مُنْكَرًا. و در سورة ص (۵) گفت: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» یعنی لَأَمْرٌ عَجَابٌ. و در سورة ق (۲) گفت: «فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ» یعنی أَمْرًا عَجِيبًا. و در سورة القمر (۶) گفت: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ» یعنی إِلَىٰ أَمْرٍ عَجِيبٍ.

و وجه چهل و هشتم شیء بمعنی گفتن بود چنانکه در سورة مریم (۱۸۹) گفت: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» یعنی لَقَدْ قُلْتُمْ قَوْلًا عَظِيمًا وَهُوَ الشِّرْكُ.

و وجه چهل و نهم شیء بمعنی راست گوی داشتن بود چنانکه در سورة الحجرات (۱۶) گفت: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی بِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ التَّضْدِيقِ وَغَيْرِهِ عَلِيمٌ.

و وجه پنجاهم شیء بمعنی عطا دادن بود چنانکه در سورة الانبیا (۸۱) گفت: «وَأَسْلِمْنَا رِيحَ عَاصِفَةٍ تَجْرِى بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ» یعنی مِمَّا أَعْطَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ «عَالِمِينَ».

و وجه پنجاه و یکم شیء بمعنی نیکی خاص بود چنانکه در
سورة الانعام (۴۴) گفت: « فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ
كُلِّ شَيْءٍ » یعنی انواع کُلِّ خَیْر . و در سورة القصص (۶۰) گفت: « وَ
مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی مِنْ خَیْر . و در سورة
یس (۲۳) گفت: « إِنَّ يُرِذْنَ الرَّحْمَنُ بِضُرِّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً »
یعنی لَا تَقْدِرُ إِلَّا إِلَهَةٌ أَنْ تَشْفَعَ لِي بِخَيْرٍ .

و وجه پنجاه و دوم شیء بمعنی منفعت خاص بود چنانکه در سورة
البقره (۴۸) گفت: « وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً » یعنی
لَا تَجْزِي نَفْسٌ كَافِرَةً عَنْ نَفْسٍ كَافِرَةٍ شَيْئاً مِنَ الْمَنْفَعَةِ .

و وجه پنجاه و سیم شیء بمعنی منفعت و خیر بود چنانکه در
سورة النحل (۷۵) گفت: « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا
يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ » یعنی مِنَ الْمَنْفَعَةِ وَالْخَيْرِ .

و وجه پنجاه و چهارم شیء بمعنی مزد و پاداش بود چنانکه در
سورة البقره (۲۶۴) گفت: « فَأَصَابَهُ وَايِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى
شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا » یعنی عَلَى ثَوَابِ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا . و در سورة
ابراھیم (۱۸) گفت: « مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ »
یعنی عَلَى ثَوَابِ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا .

و وجه پنجاه و پنجم شیء بمعنی دوستی بود چنانکه در سورة

آل عمران (۲۸) گفت: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» یعنی فی ولایة .

و وجه پنجاه و ششم شیء بمعنی خواهش کردن بود چنانکه در سورة الزمر (۴۳) گفت: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا» یعنی شفاعة .

و وجه پنجاه و هفتم شیء بمعنی حق مردم بود چنانکه در سورة الشعرا (۱۸۳) گفت: «وَزِنُوا بِالْإِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» یعنی وَلَا تَنْقُصُوا لِلنَّاسِ حُقُوقَهُمْ .

و وجه پنجاه و هشتم شیء بمعنی روزی خاص بود چنانکه در سورة الحجر (۲۱) گفت: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» یعنی وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ إِلَّا عِنْدَنَا مَفَاتِيحُهُ .

و وجه پنجاه و نهم شیء بمعنی توانگری و درویشی بود چنانکه در سورة الطلاق (۳) گفت: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» أى الغِنَا وَالْفَقْرَ . یعنی قَدَرٌ عَلَى الْغَنَى بِقَدَرِ غِنَاهُ وَعَلَى الْفَقْرِ بِقَدَرِ فَقْرِهِ .

و وجه شستم شیء بمعنی فراخ گردانیدن و تنگ گردانیدن روزی بود چنانکه در سورة العنكبوت (۶۲) گفت: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی بِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْبَسْطِ وَالْقَدْرِ عَلِيمٌ .

و وجه شست و یکم شیء بمعنی زندگانی و مرگ بود چنانکه
در سورة الحديد (۲) گفت: «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی عَلَى الْحَيَاةِ وَالْمَوْتِ وَغَيْرِهِمَا
قَدِيرٌ.

و وجه شست و دوم شیء بمعنی مُرده را زنده کردن بود چنانکه
در سورة البقره (۱۴۸) گفت: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ قَدِيرٌ.
و در سورة هود (۴) گفت: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ» یعنی مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ قَدِيرٌ. و در سورة النحل (۴۰)
گفت: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ
فَيَكُونُ» و در سورة الكهف (۴۵) گفت: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ مُقْتَدِرًا» یعنی وَكَانَ اللَّهُ عَلَى إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ مُقْتَدِرًا. و در
سورة الحج (۶) گفت: «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ» یعنی عَلَى الْبَعْثِ وَغَيْرِهِ قَدِيرٌ.

و وجه شست و سیم شیء بمعنی جانوران بود خاص چنانکه
در سورة النسا (۸۵) گفت: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا» یعنی مِنْ
الْحَيَوَانِ قَادِرًا. و در سورة القصص (۸۸) گفت: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ» یعنی كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَيَوَانِ مَيِّتٌ إِلَّا اللَّهَ تَعَالَى. و در سورة
المؤمن (۷) گفت: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» یعنی مَلَأْتَ

كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْحَيَّانِ رَحْمَةً وَعِلْمًا .

و وجه شست و چهارم شیء بمعنی مگس بود چنانکه در
سورة الاعراف (۱۹۱) گفت : « أَیْشِرْکُونَ مَا لَا یَخْلُقُ شَیْئًا » یعنی ذباباً
و لَا غَیْرَهُ « وَهُمْ یَخْلُقُونَ » . و در سورة الفرقان (۳) گفت : « وَ
اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا یَخْلُقُونَ شَیْئًا » یعنی ذباباً و لَا غَیْرَهُ « وَهُمْ
یَخْلُقُونَ » .

و وجه شست و پنجم شیء بمعنی برخی از شکار بود چنانکه در
سورة المائدة (۹۴) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ
مِنَ الصَّيْدِ » یعنی ببعض الشیء من صید البر خاصة .

و وجه شست و ششم شیء بمعنی وقت برون آمدن فرزند از
شکم مادر بود چنانکه در سورة الرعد (۸) گفت : « اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ
كُلُّ أَنْثَىٰ وَ مَا تَعْبِضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ » یعنی وَ قَتَ
الْوَلَدِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ مَتَىٰ یَخْرُجُ « عِنْدَهُ بِقَدَارٍ » .

و وجه شست و هفتم شیء بمعنی یکی بود چنانکه در سورة
المؤمن (۱۶) گفت : « یَوْمَهُمْ بَارِزُونَ لَا یَخْفَىٰ عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ »
یعنی مِنْهُمْ أَحَدٌ . و در سورة الْمُمتَحِنَةِ (۱۱) گفت : « وَإِنْ فَاتَكُمْ شَیْءٌ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ » یعنی أَحَدًا مِنْ أَزْوَاجِكُمْ .

و وجه شست و هشتم شیء بمعنی نشان بود چنانکه در سورة
الشعرا (۳۰) گفت : « قَالَ أَوْ لَوْ جِشْكُ بِشَیْءٍ مُبِینٍ » یعنی بآیة بَیِّنَةٍ وَ هِیَ

الْيَدُ وَالْعَصَا .

و وجه شست و نهم شئ بمعنی شئونه بود چنانکه در سورة الانعام (۹۹) گفت : « فَأَخْرَجْنَا مِنْ ثَمَرِهِ كُلَّ شَيْءٍ » یعنی کُلّ لَوْنٍ مِنَ الثَّيْبِ وَ الثِّمَارِ . و در سورة الحجر (۱۹) گفت : « وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُوَزُونٍ » یعنی مِنْ كُلِّ لَوْنٍ مِنَ الثَّيْبِ مُوَزُونٍ . و در سورة القصص (۵۷) گفت : « أَوَلَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ »
یعنی کُلّ لَوْنٍ .

و وجه هفتماد شئ بمعنی پیرایه و جامه بود چنانکه در سورة الحج (۷۳) گفت : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا » یعنی حُلِيًّا أَوْ نَوْبًا أَوْ طَبِيبًا مِمَّا يَكُونُ عَلَى الصَّنَمِ « لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ » .

و وجه هفتاد و یکم شئ بمعنی چیز بود چنانکه در سورة الاعراف (۱۵۶) گفت : « قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَجُمْتِي وَ سَعَتِ كُلُّ شَيْءٍ » یعنی مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ .

و وجه هفتاد و دوم شئ بمعنی هر چیز که جز خدا بود چنانکه در سورة حم عسق (۱۱) گفت : « فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » یعنی لَيْسَ فِي الْفُذْرَةِ مِثْلُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ . و در

سورة الذاريات (٤٩) كفت : « وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ، غَيْرَ الْخَالِقِ
وَالزَّوْجَيْنِ صَنَفَيْنِ مِثْلُ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَالذَّكْرِ وَالْأُنْثَى وَالْبَرِّ وَالْبَغْرِ
وَنَعُوذُ بِكَ .

حرف صاد از کتاب وجوه قرآن

صَادِقِينَ - بدان که صَادِقِينَ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین صَادِقِينَ بمعنی پیغامبران بود چنانکه خدای در
سورة المائدة (۱۱۹) گفت : « قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ
صِدْقُهُمْ » یعنی يَنْفَعُ النَّبِيِّينَ صِدْقُهُمْ .

و وجه دوم صَادِقِينَ بمعنی مهاجریان بود خاص چنانکه در
سورة الحشر (۸) گفت : « لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَأَمْوَالِهِمْ يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » یعنی الْمُهَاجِرِينَ .

و وجه سیم صَادِقِينَ آن کسان بودند که با پیغامبر در هجرت و در
غزا بودند بود چنانکه در سورة التوبة (۱۱۹) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » یعنی مَعَ الْمُهَاجِرِينَ وَ
الْمُجَاهِدِينَ . و در سورة الحجرات (۱۵) گفت : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » یعنی الْمُهَاجِرِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ .

و وجه چهارم صَادِقِينَ بمعنی مؤمنان بود چنانکه در سورة
الأحزاب (۲۴) گفت : « لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ » یعنی لِيَجْزِيَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِصِدْقِهِمْ .

صَاعِقَةً - بدان که صَاعِقَهُ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین صَاعِقَه بمعنی مرگ بود از عقوبتی که بعد از آن زنده شوند در دنیا چنانکه خدای در سورة البقره (۵۵) بنی اسرائیل را گفت: « فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ » یعنی الْمَوْتُ مِنَ الْعُقُوبَةِ الَّتِي سَأَلُوا مُوسَى أَنْ يُرِيَهُمُ اللَّهُ جَهَنَّمَ فَأَمَّا تَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالصَّاعِقَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ ، كَمَا قَالَ : « ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » .

و وجه دوم صَاعِقَه بمعنی عذاب سخت بود که در آن بمیرند و در دنیا زنده نشوند مگر روز قیامت چنانکه در سورة حم السّجده (۱۳) گفت: « فَإِنْ أَعْرَضُوا قُلْنَا أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ » یعنی أَنْذَرْتُكُمْ عَذَابًا فِيهِ مَوْتُكُمْ مِنْ غَيْرِ حَيَاةٍ فِي الدُّنْيَا مِثْلَ عَذَابِ عَادٍ وَ ثَمُودَ . و در سورة الذّاریات (۴۴) گفت: « وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ » یعنی الْمَوْتُ مِنْ غَيْرِ حَيَاةٍ فِي الدُّنْيَا .

و وجه سیم صَاعِقَه بمعنی مرگ جمله خلق آسمان و زمین بود در نفخه صور اول مگر کسانی را که خدا استثنا کرد چنانکه در سورة الزّمّر (۶۸) گفت: « وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ » یعنی الْمَوْتُ الَّذِي يَمُوتُ فِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِنْدَ النَّفْخَةِ الْأُولَى إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ .

و وجه چهارم صَاعِقَه بمعنی آتش بود که از ابر یوفند چنانکه

درسورة الرعد (۱۳) گفت: « وَ يُسَاحُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَأَ نِكَهَهُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ » یعنی « يُرْسِلُ نَارًا تَقَعُ مِنَ السَّحَابِ ».

صُدُود - بدان که صُدُود در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین صُدُود بمعنی بازداشتن بود چنانکه خدای در سورة الحج (۲۵) گفت: « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » یعنی « وَ يَمْنَعُونَ النَّاسَ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ » و در سورة محمد (۱) گفت: « الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » یعنی « وَ مَنَعُوا النَّاسَ عَنْ دِينِ اللَّهِ الْإِسْلَامِ » و در سورة الفتح (۲۵) گفت: « هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » یعنی « وَ مَنَعُوكُمْ عَنْ دُخُولِهِ ».

و وجه دوم صُدُود بمعنی روی بگردانیدن بود چنانکه در سورة النسا (۶۱) گفت: « رَأَيْتَ الْمُتَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا » یعنی « يُعْرِضُونَ عَنْكَ إِعْرَاضًا إِلَى غَيْرِكَ » و هم درین سورة (۵۵) گفت: « فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ » یعنی « مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ » و در سورة الْمُتَافِقُونَ (۵) گفت: « لَوْأَوْ رُؤُسُهُمْ وَ رَأَى بَتَّهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ » یعنی « يُعْرِضُونَ ».

و وجه سیم صُدُود بمعنی خندیدن بود چنانکه در سورة الزخرف (۵۷) گفت: « وَ لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصُدُّونَ » یعنی « يَضْحَكُونَ اسْتِهْرَاءً بِهِ ».

صراط - بدان که صراط در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین صراط بمعنی راه بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۸۶) گفت : « وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ » یعنی بِكُلِّ طَرِيقٍ . و در سورة الصافات (۲۳) گفت : « فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ » یعنی إِلَى طَرِيقِ الْجَحِيمِ .

و وجه دوم صراط بمعنی دین بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۲۶) گفت : « وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا » یعنی دین رَبِّكَ . و هم درین سورة (۱۵۳) گفت : « وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » یعنی دینی مُسْتَقِيمًا . و در سورة الفاتحه (۶) گفت : « إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » یعنی الدِّينَ الْمُسْتَقِيمَ .

صرف - بدان که صرف در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین صرف بمعنی باز داشتن بود چنانکه در سورة یوسف (۲۴) گفت : « كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ » یعنی لِنُدْفِعَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ . و در سورة الفرقان (۲۵) گفت : « وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ » یعنی رَبَّنَا اذْفَعْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ .

و وجه دوم صرف بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۶۴) گفت : « وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَضْرِيفِ الرِّيحِ » یعنی وَ تَبْيِينِ الرِّيحِ . و در سورة بنی اسرائیل (۸۹) گفت : « وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ » یعنی وَ لَقَدْ بَيَّنَّا .

و وجه سیم صرف بمعنی بخش کردن بود چنانکه در سورة الفرقان (۵۰) گفت: «وَلَقَدْ صَرَفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا» یعنی «وَلَقَدْ قَسَمْنَا الْمَطَرَ بَيْنَ الْخَلْقِ فِي الدُّنْيَا مَرَّةً بِهَذِهِ الْبَلَدَةِ وَ مَرَّةً بِبَلَدَةٍ أُخْرَى لِيَتَفَكَّرُوا» و وجه چهارم صرف بمعنی فرستادن کسی بود بنزدیک دیگر چنانکه در سورة الاحقاف (۲۹) گفت: «وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ» یعنی «وَ إِذْ وَجَّهْنَا إِلَيْكَ».

و وجه پنجم صرف بمعنی گردانیدن بود چنانکه در سورة المؤمن (۶۹) گفت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنزَى يُصْرِفُونَ» یعنی «أَنَّى يُعْدِلُونَ عَنِ الْإِيمَانِ».

صَفّ - بدان که صَفّ در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین صَفّ بمعنی همه بود چنانکه خدای در سورة الکهف (۴۸) گفت: «وَعَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا» یعنی «جَمِيعًا» و در سورة طه (۶۴) گفت: «فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوا صَفًّا» یعنی «جَمِيعًا» و وجه دوم صَفّ بمعنی رسته بود چنانکه در سورة الصافات (۱) گفت: «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» یعنی «صُفُوفَ الْمَلَائِكَةِ فِي الصَّلَوَاتِ» و در سورة الصف (۴) گفت: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی «صُفُوفَ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ الْقِتَالِ» و در سورة الفجر (۲۲) گفت: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» یعنی «صُفُوفَ الْمَلَائِكَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُلُّ أَهْلِ سَمَاءٍ عَلَىٰ حِدَةٍ».

صَلَاةٌ - بدان که صَلَاة در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین صَلَاة بمعنی نماز بود چنانکه خدای در سورة البقره (۳) گفت : «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» یعنی يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ الْخَمْسَ . و در سورة هود (۱۱۴) گفت : «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَىِ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ» . و در سورة بنی اسرائیل (۷۸) گفت : « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ » یعنی الصَّلَاةُ الْخَمْسَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .
و وجه دوم صَلَاة بمعنی دعا بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۱۰۳) گفت : « وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ » یعنی دُعَاكَ .

و وجه سیم صَلَاة بمعنی درود و آفرین بود چنانکه در سورة الْأَحْزَابِ (۵۶) گفت : « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ » یعنی يُحْيُونَهُ .

و وجه چهارم صَلَاة بمعنی آمرزش و رحمت بود چنانکه در سورة البقره (۱۵۷) گفت : « أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ » یعنی مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ . و در سورة التَّوْبَةِ (۹۹) گفت : « وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ » یعنی اسْتِغْفَارَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و وجه پنجم صَلَاة بمعنی دین بود چنانکه در سورة هود (۸۷) گفت : « قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا » یعنی أَدِينُكَ يَا مُرُكَ .

و وجه ششم صَلاة بمعنی گنشت بود چنانکه در سورة الحج (۴۰) گفت: «لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ» یعنی گنایسَ الْيَهُودِ .
و وجه هفتم صَلاة بمعنی قرآن خواندن بود در نماز چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۱۱۰) گفت: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ» یعنی بِقِرْآةِ الْقُرْآنِ فِي صَلَوَاتِكَ .

صَلاح - بدان که صَلاح در قرآن برشش وجه باشد:

وجه نخستین صَلاح بمعنی ایمان بود چنانکه خدای در سورة الرَّعْد (۲۳) گفت: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ» یعنی وَمَنْ آمَنَ مِنْ آبَائِهِمْ . و در سورة الثَّور (۳۲) گفت: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ» یعنی الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ . و در سورة التَّمْلِی (۱۹) گفت: «وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» یعنی الْمُؤْمِنِينَ . و در سورة الْمُؤْمِنِينَ (۸) گفت: «جَنَّاتُ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتُهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ» یعنی وَمَنْ آمَنَ مِنْ آبَائِهِمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم صَلاح بمعنی بزرگی بود در جاه و منزلت چنانکه در سورة البقره (۱۳۰) گفت: «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ» یعنی فِي الْقَدْرِ وَالْمَنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ . و در سورة یوسف (۹) گفت: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» یعنی تَصْلَحُ مَنْزِلَتُكُمْ عِنْدَ أَيْبِكُمْ . و در سورة النَّحْل (۱۲۲) گفت: «وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ

لَمِنَ الصَّالِحِينَ « یعنی فی الْمُتَزَلَّةِ إِلَى اللَّهِ . و در سورة الانبیا (۹۰) گفت :
« وَأَصْلَحْنَاهُ زَوْجَهُ » .

و وجه سیم صلاح بمعنی مدارا کردن بود چنانکه در سورة
الأعراف (۱۴۲) گفت : « وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي
وَأَصْلِحْ » یعنی وَأَرْفِقْ بِهِمْ . و در سورة القصص (۲۷) گفت : « سَتَجِدُنِي
إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ » یعنی مِنَ الرَّافِقِينَ .

و وجه چهارم صلاح بمعنی راست کردن خلق بود چنانکه در
سورة الأعراف (۱۸۹) گفت : « لئن آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ »
یعنی لئن آتَيْنَا وَلَدًا سَوَى الْخَلْقِ فِي صُورَةِ الْبَشَرِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
« فَلَمَّا آتَيْنَاهُمَا صَالِحًا » یعنی وَلَدًا سَوَى الْخَلْقِ .

و وجه پنجم صلاح بمعنی نیکویی کردن بود چنانکه در سورة هود
(۸۸) گفت : « إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ » یعنی إِلَّا الْإِحْسَانَ
مَا اسْتَطَعْتُ .

و وجه ششم صلاح بمعنی طاعت کردن بود چنانکه در سورة
البقره (۱۱) گفت : « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا
نَحْنُ مُصْلِحُونَ » یعنی مُطِيعُونَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ . و در سورة الأعراف
(۴۲) گفت : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا »
یعنی أَطَاعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَفَرَضَ عَلَيْهِمْ . و هم درین سورة (۵۶)
گفت : « وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا » یعنی بَعْدَ الطَّاعَةِ فِيهَا .

و ازین معنی در قرآن بسیارست .

صَيِّحَةٌ - بدان که صَيِّحَةٌ در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین صَيِّحَةٌ بمعنی بانگ جبرئیل بود در دنیا بعد از چنانکه خدای در سورة هود (۹۴) گفت : « وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ » یعنی صَيِّحَةُ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . و در سورة الحجر (۷۳) گفت : « فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ » یعنی صَيِّحَةُ جَبْرَائِيلَ . و در سورة المؤمنون (۴۱) گفت : « فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ » یعنی صَيِّحَةُ جَبْرَائِيلَ .

و وجه دوم صَيِّحَةٌ بمعنی نخستین دمیدن صور اسرافیل بود چنانکه در سورة یس (۴۹) گفت : « مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ » یعنی النَّفْثَةُ الْأُولَى مِنْ إِسْرَافِيلَ .

و وجه سیم صَيِّحَةٌ بمعنی دوم دمیدن صور اسرافیل بود چنانکه هم درین سورة (۵۳) گفت : « إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ » یعنی النَّفْثَةُ الثَّانِيَّةُ مِنْ إِسْرَافِيلَ . و در سورة ق (۴۲) گفت : « يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ » یعنی النَّفْثَةُ الثَّانِيَّةُ مِنْ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

حرف ضاد از کتاب وجوه قرآن

ضَحَى - بدان که ضَحَى در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین ضَحَى بمعنی روز تمام بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۹۸) گفت : « أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْاٰفْرِیْ أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنَا ضَحَى » یعنی النهارَ أَجْمَعَ . و در سورة طه (۵۹) گفت : « وَأَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى » یعنی النهارَ أَجْمَعَ .

و وجه دوم ضَحَى بمعنی چاشتگاه بود چنانکه در سورة التازعات (۴۶) گفت : « كَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَهَا لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا عَشِیَّةً أَوْ ضَحِیَّةً » یعنی أَوَّلَ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ . و در سورة الضحی (۱) گفت : « وَ الضُّحَى وَ اللَّیْلِ إِذَا سَجَى » .

و وجه سیم ضَحَى بمعنی گرمی آفتاب بود چنانکه در سورة طه (۱۱۹) گفت : « وَإِنَّكَ لَا تَظُنُّوْا فِیْهَا وَلَا تَضْحَى » یعنی وَلَا یُصِیْبُكَ حَرُّ شَمْسٍ یُؤْذِیْكَ . و در سورة الشمس (۱) گفت : « وَالشَّمْسُ وَضَحِیُّهَا » یعنی وَ حَرُّهَا .

ضَرَّاءُ - بدان که ضَرَّاءُ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین ضَرَّاءُ بمعنی بلا و سختی بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۴) گفت : « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ » یعنی الْبَلَاءُ وَ الشَّدَّةُ .

و وجه دوم ضَرَّاء بمعنی تنگی باران بود چنانکه در سورة الأنعام (۴۲) گفت: «وَأَقْدَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» یعنی قَحْطِ الْمَطَرِ. و در سورة الأعراف (۹۴) گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا آخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» یعنی قَحْطِ الْمَطَرِ. و در سورة یونس (۲۱) گفت: «وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ» یعنی مِنْ بَعْدِ قَحْطِ الْمَطَرِ. و هم چنین در سورة فصّات (۵۰) گفت.

و وجه سیم ضَرَّاء بمعنی بیماری و بدحالی بود چنانکه در سورة البقرة (۱۷۷) گفت: «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» یعنی الْمَرَضِ وَسُوءِ الْحَالِ.

و وجه چهارم ضَرَّاء بمعنی غم و اندوه بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۳۴) گفت: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» یعنی الْغَمِّ وَالْهَمِّ.

ضَرْب - بدان که ضَرْب در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین ضَرْب بمعنی ترفتن باشد چنانکه خدای در سورة النسا (۹۴) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی إِذَا سَرْتُمْ. و هم درین سورة (۱۰۱) گفت: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی إِذَا سَرْتُمْ. و در سورة الْمُزَمِّل (۲۰) گفت: «وَأَخْرُوجْ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ.

و وجه دوم ضَرْب بمعنی زدن بود چنانکه در سورة النّسا (۳۴) گفت: «وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ» یعنی الضَّرْبَ بِالْيَدَيْنِ و در سورة الأنفال (۱۲) گفت: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» یعنی الضَّرْبَ بِالْيَدَيْنِ بِالسِّلَاحِ . و در سورة محمد (۴) گفت: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» یعنی الضَّرْبَ بِالسِّلَاحِ بِالْيَدَيْنِ .

و وجه سیم ضَرْب بمعنی وصف کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۶) گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» یعنی أَنْ يَصِفَ مَثَلًا . و در سورة النحل (۱۱۲) گفت: «ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا» یعنی وَصَفَ اللَّهُ شِبْهًا . و هم درین سورة (۷۴) گفت: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» یعنی لَا تَصِفُوا لِلَّهِ الْأَشْبَاهَ . و در سورة الحشر (۲۱) گفت: «وَتَلَكَ الْأَمْثَالُ تَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» یعنی نَصِفُهَا فَتَذَكَّرُهَا . و ازین معنی در قرآن بسیارست . و وجه چهارم ضَرْب بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در سورة ابراهیم (۴۵) گفت: «وَ ضَرْبَنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» یعنی يَبَيِّنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ . و در سورة الفرقان (۳۹) گفت: «وَ كَلَّا ضَرْبَنَا لَهُ الْأَمْثَالَ» یعنی يَبَيِّنَا وَ وَصَفْنَا .

ضُرّ - بدان که ضُرّ در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین ضُرّ بمعنی بلا و سختی بود چنانکه خدای در سورة الأنعام (۱۷) گفت: «وَ إِنْ يَنْسَخْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ» یعنی بِالْبَلَاءِ وَالشَّدَّةِ . و همچنین در سورة یونس (۱۰۷) گفت: «و در سورة الزمّر (۳۸) گفت:

«إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ» یعنی البلاء وَ الشِدَّة .

و وجه دوم ضَرّ بمعنی تَرس و بیم بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۶۷) گفت: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ» یعنی القَرَع وَ الهَوَلُ فِي الْبَحْرِ «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَیَّاهُ» .

و وجه سیم ضَرّ بمعنی ییماری بود چنانکه در سورة یونس (۱۲) گفت: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحِثِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَاتِلًا» یعنی المَرَضُ «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ» یعنی فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ مَرَضَهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى مَرَضِ مَسَّهُ . و هم چنین در سورة الزُّمَر (۴۹) گفت . و در سورة الانبیاء (۸۳) گفت: «إِنِّي مُسِّنِّي الضُّرِّ» یعنی المَرَضُ وَ البَلَاءُ فِي الْجَسَدِ .

و وجه چهارم ضَرّ بمعنی کم کردن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۴۴) گفت: «فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» یعنی فَلَنْ يَنْقُصَ اللَّهُ شَيْئًا . و در سورة النِّسَاء (۱۱۳) گفت: «وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ» یعنی وَ مَا يَنْقُصُونَكَ . و در سورة محمد (۳۲) گفت: «لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُخْطِ أَعْمَالُهُمْ» یعنی لَنْ يَنْقُصُوا اللَّهَ .

و وجه پنجم ضَرّ بمعنی زیان کردن بود چنانکه در سورة الانبیاء (۶۶) گفت: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ أَفَ لَكُمْ» یعنی الضَّرُّ بِعَيْنِهِ . و در سورة الشعراء (۷۳) گفت:

« قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَ نَكْمًا إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ » .

ضلال - بدان که ضلال در قرآن بر هشت وجه باشد :

وجه نخستین ضلال بمعنی گم راه شدن بود چنانکه خدای در
سورة النسا (۱۱۹) گفت : « وَ لَا ضَلَّاهُمْ » یعنی « وَ لَا غَوَّيْنَاهُمْ عَنْ الْهُدَى
فَيَكْفُرُوا » و در سورة یس (۶۲) گفت : « وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا »
یعنی « لَقَدْ أَغْوَى مِنْكُمْ إِبْلِيسُ خَلْقًا كَثِيرًا فَكَفَرُوا » و در سورة الصافات
(۷۱) گفت : « وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ » یعنی « غَوَّى قَبْلَهُمْ » و
ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم ضلال بمعنی بلغزائیدن بود از حق چنانکه در سورة
النسا (۱۱۳) گفت : « وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ » یعنی « أَنْ يَسْتَرِلُوكَ عَنِ الْحَقِّ » و در سورة ص (۲۶)
گفت : « وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » یعنی « فَيَسْتَرِلَّكَ
فِي الْحُكْمِ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ » .

و وجه سیم ضلال بمعنی هلاک شدن بود چنانکه در سورة یس (۲۴)
گفت : « إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ مُبِينٌ » یعنی « إِنِّي إِذَا لَفِيَ خَسَارٌ » و در سورة المؤمن
(۲۵) گفت : « وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ » یعنی « إِلَّا فِي خَسَارٍ » .

و وجه چهارم ضلال بمعنی بدبختی بود چنانکه در سورة سبا
(۸) گفت : « بَلِّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ »
یعنی « الشَّقَاءِ الطَّرِيلِ » و در سورة القمر (۲۴) گفت : « إِنَّا إِذَا لَفِيَ

ضلالِ وُسْعُرٍ، یعنی فِی شَقَاءٍ وَ عَنَاءٍ . و هم درین سوره (۴۷) گفت :
 « إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ » یعنی فِی شَقَاءٍ وَ عَنَاءٍ . و در
 سوره الملک (۹) گفت : « إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ » یعنی شَقَاءٍ
 طویلاً .

و وجه پنجم ضلال بمعنی باطل کردن بود چنانکه در سوره
 الکہف (۱۰۴) گفت : « قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ
 ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی بَطَلْ أَعْمَالُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . و در
 سوره محمد (۱) گفت : « الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ
 أَعْمَالَهُمْ » یعنی أَبْطَلَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ . و هم درین سوره (۴) گفت : « وَ
 الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ » یعنی فَلَنْ يُبْطَلَ أَعْمَالُهُمْ .
 و وجه ششم ضلال بمعنی خطا کردن بود چنانکه در سوره
 الفرقان (۴۴) گفت : « إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » یعنی
 بَلْ هُمْ أَخْطَأُ طَرِيقًا . و هم درین سوره (۴۲) گفت : « فَسَيَعْلَمُونَ حِينَ
 يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا » یعنی مَنْ أَخْطَأُ طَرِيقًا . و در سوره
 الأحزاب (۳۶) گفت : « وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا »
 یعنی أَخْطَأَ طَرِيقًا طَوِيلًا . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه هفتم ضلال بمعنی نادان شدن بود چنانکه در سوره
 الشعرا (۲۰) گفت : « قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ » یعنی فَعَلْتَهَا إِذَا وَ
 أَنَا مِنَ الْجَاهِلِينَ .

و وجه هشتم ضلال بمعنی فراموش کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۸۲) گفت : « فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا يَعْنِي أَنْ تَنْسَا إِحْدَى الْعَرَاتَيْنِ الشَّهَادَةَ فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا «الْأُخْرَى» . »

حرف طی از کتاب وجوه قرآن

طَاغُوتُ - بدان که طَاغُوت در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین طَاغُوت بمعنی دیو بود چنانکه خدای در سوره البقره (۲۵۶) گفت : « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ » یعنی بِالشَّيْطَانِ . و در سوره النسا (۷۶) گفت : « وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ » یعنی فِي طَاغَةِ الشَّيْطَانِ . و در سوره الماiede (۶۰) گفت : « وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ » یعنی عِبَادَ الشَّيْطَانِ .

و وجه دوم طَاغُوت بمعنی پرستیدن بتان بود چنانکه در سوره النحل (۳۶) گفت : « وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ » یعنی وَ اجْتَنِبُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ . و در سوره الزمر (۱۷) گفت : « وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا » یعنی وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ .

و وجه سیم طَاغُوت بمعنی نامردی بود که او را کعب بن اشرف گفتندی چنانکه در سوره البقره (۲۵۷) گفت : « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ » یعنی کعب بن الأشرف . « يَخْرُجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ » . و در سوره النسا (۵۱) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ » یعنی الْيَهُودَ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ هُوَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ . و هم درین سوره (۶۰) گفت : « يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ » یعنی إِلَى كَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ .

طَائِرٌ - بدان که طائر در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین طائر بمعنی مُرَغ بود چنانکه خدای در سورة
الأنعام (۳۸) گفت : « وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ »
یعنی الطَّائِرُ بِعَيْنِهِ .

ووجه دوم طائر بمعنی کردار نیک و بد مردم بود چنانکه در
سورة بنی اسرائیل (۱۳) گفت : « وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي
عُنُقِهِ » یعنی مَا يَفْعَلُ إِنْسَانٌ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ لَّازِمٌ فِي رَقَبَتِهِ . وَ يُقَالُ
الطَّائِرُ هَاهُنَا كِتَابٌ .

و وجه سیم طائر بمعنی فال بد زدن بود چنانکه در سورة
الأعراف (۱۳۱) گفت : « فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ
سَيِّئَةٌ يَطَّيِّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ » یعنی سُوءُ مُهْمٌ .
طَبَّقَ - بدان که طَبَّقَ در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین طَبَّقَ بمعنی طبقه آسمان بود چنانکه خدای در
سورة نوح (۱۵) گفت : « أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا »
یعنی سَبْعَ طَبَقَاتٍ .

ووجه دوم طَبَّقَ بمعنی حال بود چنانکه در سورة الإِنْشِقَاقِ (۱۹)
گفت : « فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ، وَاللَّيْلِ ، وَمَا وَسَقَ ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ »
لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَّقٍ . یعنی حَالًا بَعْدَ حَالٍ .

طَعَامٌ - بدان که طعام در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین طعم بمعنی ذبایح بود یعنی کشتنیهایی که کُشند چنانکه خدای در سوره المایده (۵) گفت: « وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ، یعنی ذبایحهم حِلُّ لَكُمْ » وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ، یعنی ذبایحکم حِلٌّ لَهُمْ.

ووجه دوم طعم بمعنی خورش بود چنانکه هم در سوره المایده (۹۵) گفت: « يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَذَا بِأَلْفِ الْكَعْبَةِ أَوْ كِفَارَةَ طَعَامٍ مَسَاكِينَ » یعنی الطَّعَامَ بَعَيْنِهِ . و در سوره الانسان (۸) گفت: « وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ ».

ووجه سیم طعم بمعنی ماهی شور بود چنانکه هم در سوره المایده (۹۶) گفت: « أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَارَةِ » یعنی مَالِحَ السَّمَكِ مَنْقَعَةً لَكُمْ وَ لَهُمْ.

ووجه چهارم طعم بمعنی برنج بود چنانکه در سوره الکهف (۱۹) گفت: « فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً » یعنی اُرْزَأَ .

طعم - بدان که طعم در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین طعم بمعنی خوردن بود چنانکه خدای در سوره الانعام (۱۴۵) گفت: « قُلْ لَا أَجِدُ فِيْمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ، یعنی عَلَى آكِلٍ يَأْكُلُهُ . و در سوره الأحزاب (۵۳) گفت: « فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا » یعنی فَإِذَا أَكَلْتُمْ.

ووجه دوم طعم بمعنی آشامیدن بود چنانکه در سوره البقره

(۲۴۹) گفت: « فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي »
 یعنی وَ مَنْ لَمْ يَشْرِبْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي . و در سورة المائدة (۹۳) گفت: « لَيْسَ
 عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا » یعنی فِيمَا شَرَبُوا
 مِنَ الْخَمْرِ قَبْلَ تَحْرِيمِهَا .

طُغَيَان - بدان که طُغَيَان در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین طُغَيَان بمعنی گمراه شدن بود چنانکه خدای در
 سورة البقره (۱۵) گفت: « اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
 يَعْمَهُونَ » یعنی فِي ضَلَالَتِهِمْ . و در سورة يونس (۱۱) گفت: « وَنَذَرْنَا الَّذِينَ
 لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ » اَي فِي ضَلَالَتِهِمْ . و در سورة
 الصافات (۳۰) گفت: « بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ » یعنی ضَالِّينَ .

و وجه دوم طُغَيَان بمعنی بی فرمانی کردن بود چنانکه در
 سورة طه (۲۴) گفت: « إِذْ هَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ » یعنی عَصَى . و
 هم درین سورة (۸۱) گفت: « كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا
 تَطْغَوْا فِيهِ » یعنی وَلَا تَعْصُوا اللَّهَ فِي رَفْعِ الْمَنِّ وَالسُّلْوَىٰ .

و وجه سیم طُغَيَان بمعنی بسیار شدن و بلند شدن بود چنانکه
 در سورة الحاقة (۱۱) گفت: « إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ »
 یعنی كَثُرَ وَازْتَفَعَ .

و وجه چهارم طُغَيَان بمعنی بیداد کردن بود چنانکه در سورة
 النجم (۱۷) گفت: « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ » یعنی وَمَا ظَلَمَ . و در
 سورة الرَّحْمَنِ (۸) گفت: « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا

فِي الْمِيزَانِ ، یعنی اَلَا تَظْلُمُوا .

طُهور - بدان که طُهور در قرآن بر نه وجه باشد :

وجه نخستین طُهور بمعنی شستن بود چنانکه خدای در سوره البقره (۲۲۲) گفت : « وَلَا تَقْرَبُوا مَنْ حَتَّى يَطْهَرْنَ » یعنی حَتَّى يَغْتَسِلْنَ . و در سوره المایده (۶) گفت : « وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا » یعنی فَاغْتَسِلُوا .

وجه دوم طُهور بمعنی استنجاج کردن بود بآب چنانکه در سوره التوبة (۱۰۸) گفت : « فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا » یعنی أَنْ يَغْسِلُوا أَثَرَ الْبَوْلِ وَالْإِثْمِ .

وجه سیم طُهور بمعنی دور شدن بود چنانکه در سوره النمل (۵۶) گفت : « أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ » یعنی يَسْتَرْهَوْنَ عَنْ إِيْتَانِ الرِّجَالِ فِي الْأَذْبَارِ . وهم چنین در سوره الأعراف (۸۲) گفت .

وجه چهارم طُهور بمعنی پاک شدن بود از حیض و پلیدی چنانکه در سوره البقره (۲۵) گفت : « وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ » یعنی لَهُمْ فِي الْجَنَّةِ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ مِنَ الْخَيْضِ وَالْقَدَرِ كُلِّهِ . و در سوره آل عمران (۱۵) گفت : « وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ » .

وجه پنجم طُهور بمعنی پاک شدن بود از گناه چنانکه در سوره التوبة (۱۰۳) گفت : « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ » یعنی مِنْ

الدُّنُوبِ « وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا » أَيْ وَتُطَهِّرُهُمْ . و در سورة الْمُجَادَلَةِ (۱۲) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ » یعنی وَأَطْهَرُ لِدُنُوبِكُمْ .
 ووجه ششم طُهُور بمعنی پاک شدن بود از کفر و شرک چنانکه
 در سورة البقره (۱۲۵) گفت : « وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ » یعنی وَطَهِّرْ بَيْتِي مِنَ الْأَوْثَانِ وَمِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ . و در سورة عَبَسَ (۱۴) گفت : « فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ » یعنی مِنَ الشِّرْكِ وَالْكَفْرِ .

ووجه هفتم طُهُور بمعنی پاک شدن دل بود از شک چنانکه
 در سورة البقره (۲۳۲) گفت : « ذَٰلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ » یعنی وَ أَطْهَرُ لِقَلْبِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ مِنَ الرَّيْبَةِ . و در سورة الْأَحْزَابِ (۵۳) گفت : « فَاسْأَلُوهُمْ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِمْ »
 یعنی مِنَ الرَّيْبَةِ .

ووجه هشتم طُهُور بمعنی پاک شدن بود از بزه چنانکه در سورة
 الْأَحْزَابِ (۳۳) گفت : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » یعنی مِنَ الْإِثْمِ .

ووجه نهم طُهُور بمعنی حلال بود چنانکه در سورة هُود (۷۸) گفت : « هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي أَطْهَرُ لَكُمْ » یعنی أَحَلُّ لَكُمْ .

طَبِّبْ - بدان که طَبِّبْ در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین طیب بمعنی حلال بود چنانکه خدای در سوره النسا (۲) گفت: «وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَيْثَ بِالطَّيِّبِ» یعنی «وَلَا تَتَّبِعُوا الْحَرَامَ بِالْحَلَالِ». و در سوره المایده (۶) گفت: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» یعنی حلالاً. و هم درین سوره (۱۰۰) گفت: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْهَيْثُ وَالطَّيِّبُ» یعنی الْحَرَامَ وَالْحَلَالَ.

و وجه دوم طیب بمعنی مؤمن بود چنانکه در سوره آل عمران (۱۷۹) گفت: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُمِيزَ الْهَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» یعنی يُمِيزَ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ. و در سوره الأعراف (۵۸) گفت: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» یعنی الْأَرْضَ السَّيِّئَةَ فَهَذَا مَثَلُ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ. و در سوره الأنفال (۳۷) گفت: «لِيُمِيزَ اللَّهُ الْهَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» یعنی أَهْلَ الْكُفْرِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.

و وجه سیم طیب بمعنی نیکو بود چنانکه در سوره ابراهیم (۲۴) گفت: «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» یعنی كَلِمَةً حَسَنَةً وَهِيَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و در سوره فاطر (۱۰) گفت: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» یعنی الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ وَهِيَ أَيْضًا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

طَبِيبَات - بدان که طَبِيبَات در قرآن بر هشت وجه باشد:

وجه نخستین طَبِيبَات بمعنی حلال بود و آن چیزهایی بود که

اهل جاهلیت آن را برخود حرام کرده بودند از معنی کشت و چارپای ، چنانکه خدای در سورة البقره (۱۷۲) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ » یعنی کُلُوا مِن حَلَالِ مَا رَزَقْنَاكُمْ . وَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ الَّتِي حَرَّمَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ . وَ هُم دَرِين سورة (۱۶۸) گفت : « كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا » . وَ دَر سورة الأعراف (۳۲) گفت : « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ » ، یعنی الْحَلَالَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ الَّتِي حَرَّمَ وَهَا عَلَى أَنْفُسِهِمْ .

ووجه دوم طَبِيبَات بمعنی من و سلوی بود یعنی کز نکبین و سمانه چنانکه در سورة البقره (۵۷) بنی اسرائیل را گفت : « وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ » یعنی کُلُوا مِن الْحَلَالِ أَى مِنَ الْمَنَّاءِ وَ السَّلْوى الَّذِی رَزَقْنَاكُمْ . وَ هُم هَمچنین در سورة الأعراف (۱۶۰) گفت : « كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ » . وَ دَر سورة یونس (۹۳) گفت : « وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ » ، یعنی مِنَ الْمَنَّاءِ وَ السَّلْوى .

ووجه سیم طَبِيبَات بمعنی طعام خوش و جامه نیکو و جماع بود از حلال چنانکه در سورة المایده (۸۷) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ » ، یعنی الْحَلَالَ مِنَ الطَّعَامِ الطَّيِّبِ وَ اللِّبَاسِ الْحَسَنِ وَ الْجَمَاعِ . وَ دَر سورة المؤمنون (۵۱) گفت : « يَا أَيُّهَا

الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ « یعنی الْحَلَالِ مِنَ الرِّزْقِ .

ووجه چهارم طِیِّبَات بمعنی آن جانوران بود که ناخن دارند ،
و پیه‌های گاو و گوسفند چنانکه در سورة النسا (۱۶۰) گفت : « مِنْ
الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ، یعنی لُحُومَ كُلِّ ذِي
ظَنْفِرٍ مِنَ الْخَيَوَانَاتِ وَ شُحُومَ الْبَقَرِ ، وَالنَّمْرِ وَ تَحْرِيمُ ذَلِكَ فِي سُوْرَةِ
الْأَنْعَامِ وَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ حَرَامًا عَلَيْهِمْ فِي التَّوْرَةِ فَبِعَثِّ مُعْتَدٍّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ حَتَّى يُحِلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ إِنْ آمَنُوا بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِی
نَفْسِهِ فِي سُوْرَةِ الْأَعْرَافِ (۱۵۷) : « يَا مُرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ
الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ ، یعنی الشُّحُومَ وَ لُحُومَ كُلِّ ذِي ظَنْفِرٍ .

ووجه پنجم طِیِّبَات بمعنی قربانها بود که در مناسک حج کنند
چنانکه در سورة المایده (۴) گفت : « یَسْأَلُوْكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ
لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ، یعنی الْحَلَالُ مِنَ الذَّبَائِحِ . وهم درین سورة (۵) گفت :
« أَلِیَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ، یعنی الْحَلَالُ مِنَ الذَّبَائِحِ .

ووجه ششم طِیِّبَات بمعنی غنیمت حلال بود چنانکه در سورة
الأنفال (۲۶) گفت : « فَأَوْرِثْكُمْ وَأَیْدِكُمْ یَنْصُرِهِ وَ رَزَقْكُمْ مِنْ
الطَّيِّبَاتِ ، یعنی مِنَ الْغَنِيْمَةِ یَوْمَ بَدْرٍ .

ووجه هفتم طِیِّبَات بمعنی روزی خوش بود مانند انکبین و خرما
و شکرو جز آن . چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۷۰) گفت : « وَ لَقَدْ
كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ،

یعنی مِنْ رِزْقٍ طَیِّبٍ مِثْلَ الْعَسَلِ وَالتَّمْرِ وَالسُّكَّرِ وَغَيْرِهَا فَجَعَلَ رِزْقَهُمْ
أَطْيَبَ مِنْ رِزْقِ الدَّوَابِّ وَالطُّيُورِ . و در سورة المؤمن (۶۴) گفت : « وَ
صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ » یعنی جَعَلَ
رِزْقَكُمْ أَطْيَبَ مِنْ رِزْقِ الدَّوَابِّ وَالطُّيُورِ .

و وجه هشتم طَبِّيات بمعنی کلام نیکو بود چنانکه در سورة
النور (۲۶) گفت : « وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ » یعنی الْحَسَنَ مِنَ الْكَلَامِ
لِلطَّيِّبِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ « وَ الطَّيُّبُونَ » مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ « لِلطَّيِّبَاتِ »
یعنی لِلْحَسَنِ مِنَ الْكَلَامِ .

حرف ظی از کتاب وجوه قرآن.

ظَلَّ - بدان که ظَلَّ در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین ظَلَّ بمعنی میل کردن بود چنانکه خدای در سورة الحجر (۱۴) گفت : « وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ » یعنی فَمَالُوا فِيهِ . و در سورة الشعرا (۴) گفت : « إِنَّ نَاشِئُ نُزُلٍ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ » یعنی فَمَالَتْ أَعْنَاقُهُمْ .

و وجه دوم ظَلَّ بمعنی ایستادن بود چنانکه در سورة طه (۹۷) گفت : « وَ انْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا » یعنی أَقَمْتَ عَلَيْهِ عَابِدًا . و در سورة الشعرا (۷۱) گفت : « قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ » یعنی فَتَقِيمُ لَهَا عَابِدِينَ .

و وجه سیم ظَلَّ بمعنی شدن بود چنانکه در سورة النحل (۵۸) گفت : « وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا » یعنی صَارَ وَجْهُهُ . و در سورة الزخرف (۱۷) هم چنین گفت .

ظَلَّمَ - بدان که ظَلَّمَ در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین ظَلَّمَ بمعنی شرك بود چنانکه خدای در سورة الأنعام (۸۲) گفت : « الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ » یعنی بِشْرِكٍ . و در سورة الأعراف (۴۴) گفت : « أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ » یعنی عَلَى الْمُشْرِكِينَ . و در سورة الإنسان (۳۱) گفت : « وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » یعنی الْمُشْرِكِينَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم ظلم بمعنی بیداد بود که مسلمان بر آن خویش کند
 بگناه چنانکه در سورة البقره (۳۵) گفت آدم و حوّا را : « وَلَا تَقْرَبَا
 هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » یعنی لَا تُفْسِدَا كَمَا يَحْطِئَتَا كَمَا .
 و در سورة الاعراف (۱۹) هم چنین گفت . و در سورة الانبیاء (۸۷) گفت :
 « أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » یعنی لِنَفْسِي
 بِحَطِئَتِي . و در سورة القصص (۱۶) گفت حکایت از موسی که وی گفت :
 « رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي » یعنی بَقَتْلَةِ النَّفْسِ . و ازین معنی در قرآن
 بسیارست .

و وجه سیم ظلم بمعنی بیداد کردن بود بر مردم چنانکه در سورة
 حم عسق (۴۰) گفت : « وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَمَىٰ وَأَصْلَحَ
 فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ » یعنی مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ . و هم درین
 سورة (۴۲) گفت : « إِنَّمَا السَّيِّئُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ
 فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ » .

و وجه چهارم ظلم بمعنی زیان و کم کردن بود چنانکه در
 سورة البقره (۵۷) بنی اسرائیل را گفت : « كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
 وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » یعنی يَضُرُّونَ وَ يَنْقُصُونَ .
 و در سورة الاعراف (۱۶۰) گفت هم چنین . و در سورة مریم (۶۰) گفت :
 « وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا » یعنی وَ لَا يَنْقُصُونَ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِمْ .

و وجه پنجم ظلم بمعنی کفر و دروغ داشتن بود چنانکه در سورة

آل عمران (۱۸۲) گفت: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» یعنی بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنَ الْكُفْرِ وَالتَّكْذِيبِ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ بِأَن يُعَذِّبَكُمْ عَلَىٰ غَيْرِ ذَنْبٍ فِي الْآخِرَةِ. و در سورة هود (۱۰۱) گفت: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بِكُفْرِهِمْ وَتَكْذِيبِهِمْ. و در سورة الزخرف (۷۶) گفت: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» یعنی وَ مَا ظَلَمْنَا كُفَّارَ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ فَنُعَذِّبُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بِغَيْرِ ذَنْبٍ وَلَكِنْ كَانُوا ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ بِكُفْرِهِمْ وَتَكْذِيبِهِمْ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه ششم ظلم بمعنی انکار کردن بود چنانکه در سورة الأعراف (۹) گفت: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» یعنی بِمَا كَانُوا بِالْإِثْرَانِ يَجْحَدُونَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ. و هم درین سورة (۱۰۳) گفت: «ثُمَّ بَشِّرْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا» یعنی فَجَحَدُوا بِآيَاتِ مُوسَىٰ أَنَّهُ لَيْسَتْ مِنَ اللَّهِ.

و وجه هفتم ظلم بمعنی دزدیدن بود چنانکه در سورة المائدة (۳۹) گفت: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ، یعنی مِنْ بَعْدِ سَرَقَتِهِ. و در سورة يوسف (۷۵) گفت: «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ يُجَدِّ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ، یعنی السَّارِقِينَ، أَيْ أَنَّ

يُوجَدُ عِنْدَهُ السَّرَقَةُ فَيُسْتَعْدَمُ عَلَى قَدَرِ سِرْقَتِهِ .

ظلمات - بدان که ظلمات در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین ظلمات بمعنی شرک بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۵۷) گفت: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » یعنی مَنِ الشِّرْكِ إِلَى الْإِيمَانِ . و در سورة ابراهيم (۵) گفت: « وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » یعنی مَنِ الشِّرْكِ إِلَى الْإِيمَانِ . و در سورة الأحزاب (۴۳) گفت: « هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » یعنی مَنِ الشِّرْكِ إِلَى الْإِيمَانِ .

و وجه دوم ظلمات بمعنی شکم و زهدان و مشیمه مادر بود چنانکه در سورة الزمر (۶) گفت: « يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ » یعنی فِي الْبَطْنِ وَالرَّحِمِ وَالْمَشِيمَةِ .

و وجه سیم ظلمات بمعنی تاریکی شب و تاریکی آب و تاریکی شکم ماهی بود چنانکه در سورة الانبیاء (۸۷) گفت: « فَتَدَاى فِي الظُّلُمَاتِ » یعنی ظُلْمَةُ اللَّيْلِ وَ ظُلْمَةُ الْمَاءِ وَ ظُلْمَةُ بَطْنِ الْخَوْتِ .

و وجه چهارم ظلمات بمعنی دل و سینه و تن کافر بود چنانکه در سورة التور (۴۰) گفت: « ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ » یعنی قَلْبَ الْكَافِرِ مُظْلِمٌ فِي صَدْرِ مُظْلِمٍ فِي جَسَدٍ مُّظْلِمٍ فَهَذِهِ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ . و وجه پنجم ظلمات بمعنی شب بود چنانکه در اول سورة الانعام

(۱) گفت: « أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » یعنی وَ جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ .

ظَنّ - بدان که ظَنّ در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین ظَنّ بمعنی یقین بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۳۰) گفت: « فَإِنْ طَلَقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ » یعنی إِنْ تَيَقَّنَا . و در سورة ص (۲۴) گفت: « وَ ظَنَّ دَاوُدُ إِنْ مَّا فَتَنَاهُ » یعنی أَيْقَنَ دَاوُدُ إِنَّمَا ابْتَلَيْنَاهُ . و در سورة الحاقه (۳۰) گفت: « إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ » یعنی أَيْقَنْتُ .

و وجه دوم ظَنّ بمعنی گمان بود چنانکه در سورة الجاثیه (۳۲) گفت: « قُلْتُمْ مَا نَنْذِرُ مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ » یعنی إِنْ نَشْكُ إِلَّا شَكًّا .

و وجه سیم ظَنّ بمعنی بداندیشی بود چنانکه در سورة الأحزاب (۱۰) گفت: « وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا » یعنی التَّهْمَةُ الَّتِي اتَّعَمُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ فِيمَا أَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ عَلَيْهِمْ . و در سورة التَّكْوِيْرِ (۲۴) گفت: « وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِظَنٍّ » یعنی بِمُتَّهَمٍ .

و وجه چهارم ظَنّ بمعنی پنداشتن بود چنانکه در سورة حم السَّجْدَه (۲۲) گفت: « وَ مَا كُنْتُمْ تَنْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنْنْتُمْ » یعنی حَسِبْتُمْ . و در سورة الْإِنْشِقَاقِ (۱۴) گفت: « إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى » یعنی حَسِبَ أَنْ لَا يَرْجِعَ .

ظهور - بدان که ظهور در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین ظهور بمعنی پیداشدن بود چنانکه خدای در سورة التوبة (۴۸) گفت : « حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ » یعنی تَبَيَّنَ أَمْرُ اللَّهِ . و در سورة الروم (۴۱) گفت : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ » یعنی تَبَيَّنَ الْفَسَادُ فِيهِمَا .

و وجه دوم ظهور بمعنی دست یافتن بود چنانکه در سورة الکهف (۲۰) گفت : « إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ » یعنی إِنْ يَظْفَرُوا عَلَيْكُمْ .

و وجه سیم ظهور بمعنی بر جای بلند شدن بود چنانکه در سورة الکهف (۹۷) گفت : « فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ » یعنی أَنْ يَعْلَوْهُ . و وجه چهارم ظهور بمعنی کار پیش بردن بود بقهر چنانکه در سورة الصف (۱۴) گفت : « فَأَيِّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ » یعنی فَأَصْبَحُوا غَالِبِينَ .

و وجه پنجم ظهور بمعنی پشته شدن چنانکه در سورة الأنعام (۹۴) گفت : « وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ » یعنی خَلْفَ مُتُونِكُمْ . و در سورة التوبة (۳۵) گفت : « يَوْمَ يُخَمَّىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ » یعنی مُتُونُهُمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

حرف هین از کتاب وجوه قرآن

عَالَمِینَ - بدان که عَالَمِین در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین عَالَمِین بمعنی آدمیان و پریان بود خاص چنانکه خدای در سورة الفاتحه (۲) گفت : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ » یعنی رَبِّ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ خَاصَّةً . و در سورة الفرقان (۱) گفت : « لَیْسَ کُنَّ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا » یعنی الْاِنْسِ وَالْجِنِّ خَاصَّةً . و در سورة التکویر (۲۷) گفت : « اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ » یعنی اِلَّا ذِکْرٌ لِلْاِنْسِ وَالْجِنِّ خَاصَّةً .

و وجه دوم عَالَمِین بمعنی اهل روزگار بود چنانکه در سورة البقره (۱۲۲) گفت : « يَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَ اِتْنِیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ » یعنی عَلَی اَهْلِ زَمَانِهِمْ . و در سورة آل عمران (۵۲) گفت : « يَا مَرْیَمُ اِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ » یعنی نِسَاءِ اَهْلِ زَمَانِهَا . و در سورة الدُّخَانِ (۳۲) گفت : « وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاھُمْ عَلَی عِلْمٍ عَلَی الْعَالَمِینَ » یعنی عَلَی اَهْلِ زَمَانِهِمْ .

و وجه سیم عَالَمِین بمعنی از گاه آدم بود تا بر وز قیامت چنانکه در سورة الانبیا (۷۱) گفت : « وَ نَجِّنَاھُ وَ اَوْطَا اِلَی الْاَرْضِ الَّتِیْ بَارَكْنَا فِیْھَا لِلْعَالَمِینَ » یعنی جَمِیعَ الْعَالَمِینَ .

و وجه چهارم عَالَمِین بمعنی بعد از روزگار نوح بود تا بآخر الزمان چنانکه در سورة الصافات (۷۹) گفت : « سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الزَّمَانِ چنانکه در سورة الصافات (۷۹) گفت : « سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی

الْعَالَمِينَ ، یعنی الثَنَاءَ الْحَسَنَ الَّذِي يَقُولُ النَّاسُ لِنُوحٍ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

و وجه پنجم عالمین بمعنی اهل کتاب بود چنانکه در سورة آل عمران (۹۷) گفت : « وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » یعنی عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا نَعْمُ لَا يَرَوْنَ الْحِجَّ وَاجِبًا .

عبادة - بدان که عبادت در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین عبادت بمعنی توحید بود چنانکه خدای در سورة هود (۵۰) گفت : « وَ اِلٰى عَادٍ اٰخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ » یعنی يَا رُومِ وَحِدُوا اللّٰهَ . و هم درین سورة (۶۱) گفت : « وَ اِلٰى ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ » یعنی وَحِدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوْهُ وَ لَا تُشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا . و در سورة نوح (۳) گفت : « اَنْ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوْهُ » یعنی وَحِدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوْهُ .

و وجه دوم عبادت بمعنی طاعت کردن بود چنانکه در سورة القصص (۶۳) گفت : « تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوْا اِيَّانَا يَعْبُدُوْنَ » یعنی يُطِيعُوْنَ فِي الشِّرْكِ . و در سورة سبا (۴۰) گفت : « وَ يَوْمَ نَخْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُوْلُ لِلْمَلٰئِكَةِ اِهْوِلْاْ اِيَّاكُمْ كَاُنُوْا يَعْبُدُوْنَ » یعنی يُطِيعُوْنَ فِي الشِّرْكِ . و هم درین سورة (۴۱) گفت : « قَالُوْا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَاُنُوْا يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ » یعنی يُطِيعُوْنَ الشَّيْطَانَ فِي

عِبَادَتِهِمْ إِيَّاهُ . و در سورة يس (۶۰) گفت : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ » یعنی أَلَّا تُطِيعُوهُ .

عِدَّة - بدان که عِدَّت در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین عِدَّت بمعنی روزه داشتن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۸۴) گفت : « فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ » یعنی فَلْيَصُمْ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ .
وجه دوم عِدَّت بمعنی پاکی زن بود از حیض چنانکه در اول سورة الطلاق (۱) گفت : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ » یعنی طَهَّرُوهُنَّ اللَّاتِي لَا تَحِيضُ .

و وجه سیم عِدَّت بمعنی شمار بود چنانکه در سورة التوبه (۳۶) گفت : « إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ » یعنی إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ . و جایی دیگر (۳۷) گفت : « لِيُؤْطِطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ » یعنی عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ .

و وجه چهارم عِدَّت بمعنی کمی بود چنانکه خدای در سورة المَدَّثِر (۳۱) گفت : « وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ » یعنی قَلَّتْهُمْ أَيْ قَلَّةَ خُزَانِ النَّارِ .
عَدْل - بدان که عدل در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین عدل بمعنی دادگرونیك مرد بود چنانکه خدای در سورة المایده (۹۵) گفت : « وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ » یعنی عَدْلَيْنِ صَالِحَيْنِ . و

هم درین سوره (۱۰۶) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» یعنی عدلین صالحین. و در سوره الطلاق (۲) گفت: «وَأَسْتَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ» یعنی عدلین صالحین.

و وجه دوم عدل بمعنی درستی بود چنانکه در سوره النسا (۵۸) گفت: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» یعنی بالحق. و در سوره الحجرات (۹) گفت: «فَإِنْ فَأَمَّتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ» یعنی بالحق.

و وجه سیم عدل بمعنی بدلی بود که خود را بدو برهاند چنانکه در سوره البقره (۴۸) گفت: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» یعنی فدیة. و هم درین سوره (۱۲۳) گفت: «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ» یعنی فدیة. و در سوره الانعام (۷۰) گفت: «وَإِنْ تَعَدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا» یعنی و إن تغدی کُلَّ فِدْیةٍ.

و وجه چهارم عدل بمعنی مانند بود چنانکه در سوره المایده (۹۵) گفت: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» یعنی مثل ذلك.

و وجه پنجم عدل بمعنی برابر کردن چیزی با چیزی بود چنانکه در سوره الانعام (۱) گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالتُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ «
یعنی یَسُوْنُ بِهِ غَيْرَهُ . و در سورة النمل (۶۰) گفت : «عَالِهٌ مَعَ اللَّهِ
بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» یعنی یَسُوْنُ بِهِ غَيْرَهُ .

و وجه ششم عدل بمعنی گردیدن بود چنانکه در سورة النسا
(۱۳۵) گفت : «وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا
أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا» یعنی أَنْ تَصُدُّوا .
و وجه هفتم عدل بمعنی داد کردن بود چنانکه در سورة المائدة
(۸) گفت : «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَائِنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا» یعنی
عَلَىٰ أَنْ لَا تَقْسِطُوا أَقْسِطُوا . و در سورة النحل (۹۰) گفت : «إِنَّ اللَّهَ
يُأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» یعنی بِالْقِسْطِ وَالْإِحْسَانِ ، وَيُقَالُ بِالتَّوْحِيدِ
وَالْإِحْسَانِ .

عُدْوَان - بدان که عُدْوَان در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین عُدْوَان بمعنی راه بود چنانکه خدای در سورة
البقره (۱۹۳) گفت : «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی فَلَا سَبِيلَ . و
در سورة القصص (۲۸) گفت : «قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ
قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» یعنی فَلَا سَبِيلَ عَلَيَّ .

و وجه دوم عُدْوَان بمعنی یی داد کردن بود چنانکه در سورة البقره
(۸۵) گفت : «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یعنی بِالْمَعْصِيَةِ وَ
الظُّلْمِ . و در سورة المائدة (۲) گفت : «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

یعنی عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَالْإِثْمِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

عَرَضُ - بدان که عَرَض در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین عَرَض بمعنی خواسته بود چنانکه خدای در سورة النسا (۹۴) گفت : « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی تَطْلُبُونَ مَالَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . و در سورة الأنفال (۶۷) گفت : « مَا كَانَ لِإِنْسِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُشْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا » یعنی مَالَ الدُّنْيَا .

و وجه دوم عَرَض بمعنی غایت بود چنانکه در سورة التوبة (۴۲) گفت : « لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا » یعنی غَايَةَ الْقُرْبِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ «عَرَضًا قَرِيبًا » یعنی غَنِيمَةً حَاضِرَةً .

و وجه سیم عَرَض بمعنی غنیمت بود چنانکه در سورة التوبة (۴۲) گفت : « لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا » یعنی غَنِيمَةً قَرِيبَةً .

عِزَّةٌ - بدان که عِزَّة در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین عِزَّة بمعنی بازداشتن بود چنانکه خدای در سورة النسا (۱۵۸) گفت : « وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا » یعنی مَنِيعًا حَكِيمًا . و هم درین سورة (۱۳۹) گفت : « أَيْبَتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ » یعنی الْمَنَعَةُ . و در سورة فاطر (۱۰) گفت « مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ » یعنی الْمَنَعَةُ . و در سورة المنافقون (۸) گفت : « لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ » یعنی لِيُخْرِجَنَّ الْأَمْنَعُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم عِزَّة بمعنی بزرگواری بود چنانکه در سورة هود

(۹۱) گفت: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ» یعنی بَعِظِيم. و در سورة الشعرا (۴۴) گفت: «وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ» یعنی بِعِظْمَةِ فِرْعَوْنَ. و در سورة النمل (۳۴) گفت: «وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلَهَا أَذِلَّةً» یعنی عِظْمَاءَ أَهْلِهَا فِي الشَّرَفِ أَذِلَّةً. و در سورة ص (۸۲) گفت: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» یعنی فَبِعِظْمَتِكَ.

و وجه سیم عِزَّة بمعنی حمیت باشد چنانکه در سورة البقره (۲۰۶) گفت: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» یعنی أَخَذَتْهُ الْحِمِيَّةُ بِالْمَعْصِيَةِ. و در سورة ص (۲) گفت: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ» یعنی فِي حِمِيَّةٍ وَ اخْتِلَافٍ.

و وجه چهارم عِزَّة بمعنی درشتی بود چنانکه در سورة المائدة (۵۴) گفت: «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» یعنی غُلَطَاءٌ عَلَيْهِمْ.

و وجه پنجم عِزَّة بمعنی سختی بود چنانکه در سورة التوبة (۱۲۸) گفت: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» یعنی شَدِيداً عَلَيْهِ مَا أَنْتُمْ. و در سورة ابراهيم (۲۰) گفت: «وَمَا ذَلِكُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» یعنی لَا يَشْقُ عَلَيْهِ ذَلِكَ. و در سورة يس (۱۴) گفت: «فَعَزَّزْنَا بِبَالِكٍ» یعنی فَشَدَدْنَا بِبَالِكٍ أَيْ فَقَوَّيْنَا هُمَابِهِ.

و وجه ششم عِزَّة بمعنی اَرْجَمَنْدِي و بی همتایی بود چنانکه در آخر سورة الحشر (۲۳) گفت: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُؤْمِنُ الْمُؤْمِنُ الْعَزِيزُ» یعنی الَّذِي لَا يَنْدُ لَهُ.

عَفُو - بدان که عَفُو در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین عَفُو بمعنی فزونی بود از مال چنانکه خداى در سورة البقره (۲۱۹) گفت : « وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ » يعنى الْفَضْلُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ . و در سورة الأعراف (۱۹۹) گفت : « خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ » يعنى خُذِ الْفَضْلَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فِي الصَّدَقَةِ .

و وجه دوم عَفُو بمعنی دست باز داشتن بود چنانکه در سورة البقره (۲۳۷) گفت : « فَيُضْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ » يعنى إِلَّا أَنْ يَتْرُكْنَ نِصْفَ الْمَهْرِ لِأَزْوَاجِهِنَّ أَوْ يَتْرُكَ الزَّوْجُ النِّصْفَ الَّذِي عَلَى الْمَرْأَةِ . و در سورة حم عسق (۴۰) گفت : « فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » يعنى فَمَنْ تَرَكَ .

و وجه سیم عَفُو بمعنی گناه کسی در گذاشتن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۴) گفت : « إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ » يعنى تَجَاوَزَ عَنْهُمْ . و در سورة التَّوبه (۴۳) گفت : « عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ » أَى تَجَاوَزَ عَنْكَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

عِلْم - بدان که عِلْم در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین عِلْم بمعنی دانستن بود چنانکه خداى در سورة الانبیا (۱۱۰) گفت : « إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ »

یعنی الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ . و در سورة التَّغَابُنِ (۴) گفت : « يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ »
فَهَذَا أَيْضاً الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ . و در سورة الْأَعْلَى (۷) گفت : « إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم علم بمعنی دیدن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۴۲) گفت : « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ » یعنی وَلَمْ يَرِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَرَى الصَّابِرِينَ عِنْدَ الْبَلَاءِ . و در سورة التَّوْبَةِ (۱۶) گفت : « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ » یعنی وَلَمْ يَرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ . و در سورة مُحَمَّد (۳۱) گفت : « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ » یعنی نَرَى الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم علم بمعنی فرمان بود چنانکه در سورة هُود (۱۴) گفت : « فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ مَا أُنْزِلَ بِهِ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ » یعنی أُنْزِلَ بِإِذْنِ اللَّهِ .

و وجه چهارم علم بمعنی شناختن بود چنانکه در سورة التَّمَلُّکِ (۶۶) گفت : « بَلْ إِذَا رَأَى عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ » یعنی مَعْرِفَتُهُمْ فِي الْآخِرَةِ .

عهد - بدان که عهد در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین عهد بمعنی پیمان بود چنانکه در سوره البقره (۸۰) گفت : « قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا » یعنی میثاق الله . و هم درین سوره (۱۲۴) گفت : « قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » یعنی العهد بعینه . و در سوره بنی اسرائیل (۳۴) گفت : « وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئَلًا » یعنی إنَّ الميثاق . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم عهد بمعنی زینهار بود چنانکه در سوره التوبه (۴) گفت : « إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ » یعنی أَمَانَتُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ .

و وجه سیم عهد بمعنی سوگند بود چنانکه در سوره النحل (۹۱) گفت : « وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا » یعنی وَأَوْفُوا بِبَيْعِ اللَّهِ إِذَا حَلَلْتُمْ .

و وجه چهارم عهد بمعنی اندرز کردن بود چنانکه در سوره یس (۶۰) گفت : « لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ ، سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ، وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ . أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا آدَمُ » یعنی أَلَمْ أُوصِ إِلَيْكُمْ .

و وجه پنجم عهد بمعنی فرمودن بود چنانکه در سوره البقره

(۱۲۵) گفت: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ
إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ » یعنی اَمَرْنَا إِلَهُمَا .
و در سورة طه (۱۱۵) گفت: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فِتْنَتِهِ »
یعنی اَمَرْنَا إِلَىٰ آدَمَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه ششم عهد بمعنی توحید بود چنانکه در سورة مریم (۷۸)
گفت: «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» یعنی التَّوْحِيدَ وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ .
عَيْنٌ - بدان که عین در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین عین بمعنی چشم بود چنانکه خدای در سورة المائدة
(۴۵) گفت: « وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ » یعنی
الْعَيْنَ بِعَيْنِهَا . و در سورة الکهف (۲۸) گفت: «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاکَ عَنْهُمْ »
یعنی الْعَيْنَ بِعَيْنِهَا . و در سورة مریم (۲۶) گفت: « فَكُلِّیْ وَ اشْرَبِیْ وَ
قَرِّیْ عَيْنًا » یعنی الْعَيْنَ بِعَيْنِهَا . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم عین بمعنی چشمه آب بهشت بود چنانکه در سورة
الانسان (۶) گفت: « عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ » یعنی عَيْنَ الْجَنَّةِ . و هم
درین سورة (۱۸) گفت: « عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِلًا » یعنی عَيْنَ الْجَنَّةِ .
و در سورة الفاشیه (۱۲) گفت: « فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ » یعنی فِي الْجَنَّةِ .

و وجه سیم عین بمعنی چشمه دوزخ بود چنانکه در سورة الفاشیه
(۵) گفت: « تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ » یعنی عَيْنَ الْجَحِيمِ .

و وجه چهارم عَین بمعنی چشمه‌ای بود که آفتاب بدان فرو
 شود چنانکه در سورة الکهف (۸۶) گفت: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ
 وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» یعنی عَینِ الْغَرِیْبَةِ .
 و وجه پنجم عَین بمعنی دیدار بود چنانکه در سورة طه (۳۹)
 گفت: «وَلْيُصْنَعْ عَلَیْ عَیْنِی» یعنی عَلَیْ مَنْظَرِی .
 و وجه ششم عَین بمعنی جوی بود چنانکه در سورة البقره (۶۰)
 گفت: «أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَ عَيْنًا» یعنی
 نَهْرًا .

حرف غین از کتاب وجوه قرآن

غَاشِيَةٌ - بدان که غَاشِيَةٌ در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین غَاشِيَه بمعنی روز قیامت بود چنانکه خدای در
سورة الغاشية (۱) گفت : « هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ » یعنی قَدْ أَتَيْكَ
حَدِيثُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

و وجه دوم غَاشِيَه بمعنی عذابى بود که مردم را بپوشاند
چنانکه در سورة يوسف (۱۰۷) گفت : « أَوْأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ
عَذَابِ اللَّهِ » یعنی الْعَذَابَ الَّذِي يَغْشَى الْكَافِرَ .

و وجه سیم از قول بعضی از مفسران غَاشِيَه بمعنی پرده بود و
جمعش غَوَاشِی باشد چنانکه در سورة الأعراف (۴۱) گفت : « لَهُمْ مِنْ
جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ » یعنی سَتُوراً مِنَ النَّارِ .

غَلِيظٌ - بدان که غَلِيظٌ در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین غَلِيظٌ بمعنی درشت بود چنانکه خدای در سورة
آل عمران (۱۵۹) گفت : « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا
غَلِيظَ الْقَلْبِ » یعنی خَشِنَ الْقَلْبِ .

و وجه دوم غَلِيظٌ بمعنی استوار بود چنانکه در سورة النساء (۲۱)
گفت : « وَ كَيْفَ يَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَا
مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً » یعنی عَهْداً مُحْكَمًا .

و وجه سیم غَلِيظٌ بمعنی زفت بود و جمعش غِلَاز باشد چنانکه

درسورة التَّحْرِيمِ (۶) كُفْتُ : « وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ » يَعْنِي مَلَائِكَةٌ ضَخَامًا أَقْوِيَاءَ .

غَمْرَةٌ - بدان که غَمْرَه در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین غَمْرَة بمعنی نادانی و گمراهی بود چنانکه خدای
درسورة الْمُؤْمِنُونَ (۶۳) كُفْتُ : « بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا » يَعْنِي بَلْ
قُلُوبُهُمْ فِي جَهَالَةٍ وَضَلَالَةٍ مِنْ هَذَا .

و وجه دوم غَمْرَة بمعنی رنج و سختی بود و جمعش غَمَرَات باشد
چنانکه درسورة الْأَنْعَامِ (۹۳) كُفْتُ : « وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ
الْمَوْتِ » يَعْنِي فِي شِدَايِدِ الْمَوْتِ وَسَكَرَاتِهِ .

حرف فی از کتاب وجوه قرآن

فَاحِشَةٌ - بدان که فَاحِشَه در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین فَاحِشَه بمعنی بی‌فرمانی بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۲۸) گفت : « وَإِذَا قَالُوا فَاحِشَةً » یعنی مَعْصِيَةً . و هم درین آیت گفت : « قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ » یعنی بِالْمَعَاصِي .

و وجه دوم فَاحِشَه بمعنی زنا بود چنانکه در سورة النساء (۱۵) گفت : « وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ » یعنی الزَّانَا . و در سورة الأعراف (۳۳) گفت : « قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ » یعنی الزَّانَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَالسِّرِّ . و در سورة الأحزاب (۳۰) گفت : « يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ » یعنی الزَّانَا .

و وجه سیم فَاحِشَه بمعنی غلام بارگی بود چنانکه در سورة النمل (۵۴) گفت : « وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ » یعنی إِيَّانَ الرِّجَالِ فِي أَذْبَارِهِمْ . و هم چنین در سورة العنكبوت (۲۸) گفت :

و وجه چهارم فَاحِشَه بمعنی ناسازگاری کردن زن بود باشوهر چنانکه در سورة النساء (۱۹) گفت : « وَلَا تَفْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ » یعنی النُّشُوزَ مِنَ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا . و در سورة الطلاق (۱) گفت : « وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ » یعنی النُّشُوزَ مِنَ النِّسَاءِ عَلَى أَزْوَاجِهِنَّ .

فَتَحٌ - بدان که فَتَح در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین فتح بمعنی روز رستخیز بود چنانکه خدای در آخر سورة السجده (۲۹) گفت: « قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ » یعنی یَوْمَ الْقِيَامَةِ.

و وجه دوم فتح بمعنی دآوری کردن بود چنانکه در سورة سبا (۲۶) گفت: « قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ » یعنی ثُمَّ يَقْضِي بَيْنَنَا بِالْحَقِّ. و در اول سورة الفتح (۱) گفت: « إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا » یعنی إِنَّا قَضَيْنَا لَكَ قَضَاءً بَيِّنًا.

و وجه سیم فتح بمعنی فرستادن بود چنانکه در سورة الانبیا (۹۶) گفت: « حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ » یعنی حَتَّىٰ إِذَا أُرْسِلَتْ. و در سورة المؤمنون (۷۷) گفت: « حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ » یعنی حَتَّىٰ إِذَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ. و در سورة الملائكة (۲) گفت: « مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ » یعنی مَا يُرْسِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رِزْقٍ. و وجه چهارم فتح بمعنی گشادن بود چنانکه در سورة الزمر (۷۱) گفت: « حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا » یعنی الْفَتْحُ بِعَيْنِهِ.

و وجه پنجم فتح بمعنی یاری کردن بود چنانکه در سورة النساء (۱۴۱) گفت: « فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ » یعنی نَصْرًا مِنَ اللَّهِ. و در سورة المائدة (۵۲) گفت: « فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ » یعنی بِالنَّصْرِ. و در سورة الصف (۱۳) گفت: « نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ » یعنی نَصْرًا سَرِيعًا.

فِتْنَةٌ - بدان که فِتْنَة در قرآن برپانزده وجه باشد :

وجه نخستین فِتْنَة بمعنی آزمایش بود چنانکه خدای در سورة العنكبوت (۲) گفت : « الْم أَحِیْبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ » یعنی و هُم لَا يُبْتَلَوْنَ فِیْ اِیْمَانِهِمْ . و در سورة الدخان (۱۷) گفت : « وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ » یعنی وَلَقَدْ اِبْتَلَيْنَاهُمْ قَبْلَهُمْ .

و وجه دوم فِتْنَة بمعنی شور و شر بود چنانکه در سورة الحج (۱۱) گفت : « فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ » یعنی وَإِنْ أَصَابَتْهُ مِحْنَةٌ وَ شَرٌّ .

و وجه سیم فِتْنَة بمعنی شرك بود چنانکه در سورة البقرة (۱۹۳) گفت : « وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ » یعنی حَتَّى لَا يَكُونَ شِرْكُكُمْ و هم درین سورة (۱۹۱) گفت : « وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ » یعنی وَ الشِّرْكُ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْقَتْلِ فِی الشَّهْرِ الْحَرَامِ .

و وجه چهارم فِتْنَة بمعنی کفر بود چنانکه در سورة آل عمران (۷) گفت : « فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ » یعنی طَلَبَ الْكُفْرِ . و در سورة التوبة (۴۸) گفت : « لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ » یعنی طَلَبُوا الْكُفْرَ .

و وجه پنجم فِتْنَة بمعنی تزه بود چنانکه در سورة التوبة (۴۹) گفت : « أَلَا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا » یعنی أَلَا فِی الْإِثْمِ وَقَعُوا .

و وجه ششم فِتنه بمعنی عذاب کردن بود در دنیا چنانکه در
سورة النحل (۱۱۰) گفت: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا
فُتِنُوا» یعنی مِنْ بَعْدِ مَا عَذِبُوا فِي الدُّنْيَا . و در سورة العنكبوت (۱۰)
گفت: «فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ» یعنی جَعَلَ
عَذَابَ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا كَعَذَابِ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ .

و وجه هفتم فِتنه بمعنی کشتن بود چنانکه در سورة النساء
(۱۰۱) گفت: «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی أَنْ يَقْتُلَكُمْ
الْكُفَّارُ . و در سورة يونس (۸۳) گفت: «عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ
مَلَائِهِمْ أَنْ يُفْتِنُوهُمْ» یعنی أَنْ يَقْتُلَهُمْ .

و وجه هشتم فِتنه بمعنی سوختن بود چنانکه در سورة الذاریات
(۱۳) گفت: «يَوْمَهُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» یعنی يُجَرِّقُونَ بِهَا فِي الْآخِرَةِ .
و در سورة البروج (۱۰) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»
یعنی حَرَّقُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالنَّارِ فِي الدُّنْيَا .

و وجه نهم فِتنه بمعنی بر سرگردانیدن بود چنانکه در سورة المائدة
(۴۹) گفت: «وَاحْذَرُوهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»
یعنی أَنْ يَصُدُّوكَ .

و وجه دهم فِتنه بمعنی گمراه شدن بود چنانکه در سورة المائدة
(۴۱) گفت: «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» یعنی
وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ . و در سورة الصافات (۱۶۲) گفت: «فَإِنَّكُمْ

وَمَا تَعْبُدُونَ، مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ « یعنی بِمُضِلِّينَ .

و وجه یازدهم فتنه بمعنی دیوانه شدن بود چنانکه در سورة نون (۶) گفت: « فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ، يَا أَيُّكُمُ الْمُفْتُونُ » یعنی بِأَيِّكُمْ الْمُجَنُّونَ .

و وجه دوازدهم فتنه بمعنی لغزانیدن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۷۳) گفت: « وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ، یعنی وَإِنْ كَادُوا لَيُرْهَوْنَكَ .

و وجه سیزدهم فتنه بمعنی عبرت بود چنانکه در سورة یونس (۸۵) گفت: « لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » یعنی لَا تَجْعَلْنَا عِبْرَةً لَهُمْ . و در سورة الْمُمتَحِنَةِ (۵) گفت: « لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا » ای عِبْرَةً لَهُمْ .

و وجه چهاردهم فتنه بمعنی عذر بود چنانکه در سورة الْأَنْعَامِ (۲۳) گفت: « ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتْنَتُهُمْ » یعنی لَمْ تَكُنْ مَعْذِرَتُهُمْ .

و وجه پانزدهم فتنه بمعنی خواسته و فرزند بود چنانکه در سورة التَّغَابُنِ (۱۵) گفت: « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » یعنی الْأَمْوَالُ وَالْأَوْلَادُ .

فِرَارٌ - بدان که فِرَار در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین فِرَار بمعنی گریختن بود چنانکه خدای در سورة الشُّعَرَا (۲۱) گفت: « فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفَّيْتُكُمْ » یعنی فَهَرَبْتُ مِنْكُمْ .

و در سورة الأحزاب (۱۶) گفت: « قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ » یعنی لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْهَرَبُ إِنْ هَرَبْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ .

و وجه دوم فرار بمعنی دشواری داشتن بود چنانکه در سورة الجمعة (۸) گفت: « قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَّقُونَ مِنْهُ » یعنی تَكْرَهُونَهُ .

و وجه سیم فرار بمعنی رمیدن بود چنانکه در سورة عبس (۳۴) گفت: « يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ » یعنی يَنْفِرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ .

و وجه چهارم فرار بمعنی دور شدن بود چنانکه در سورة نوح (۶) گفت: « فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا » یعنی إِلَّا تَبَاْعْدًا .

فَرَحُ - بدان که فَرَح در قرآن بر سه وجه باشد .

وجه نخستین فَرَح بمعنی از حد در گذشتن بود بیازی چنانکه خدای در سورة القصص (۷۶) گفت: « لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ » یعنی لَا تَبْطُرْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْبَطْرِينَ . و در سورة المؤمن (۷۵) گفت: « ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ » یعنی بِمَا كُنْتُمْ تَبْطُرُونَ فِيهَا .

و وجه دوم فَرَح بمعنی خشنود شدن بود چنانکه در سورة الرعد (۲۶) گفت: « وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لَمْتَاعٌ » یعنی وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا . و در سورة المؤمنون (۵۳) و در سورة الروم (۳۲) گفت: « كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ » یعنی

رَاضُونَ . و در سورة المؤمن (۸۳) گفت : « فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ » یعنی رَضُوا بِمَا عِنْدَهُمْ .

و وجه سیم فرح بمعنی شاد شدن بود چنانکه در سورة یونس (۲۲) گفت : « حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا » یعنی سَرُّوا بِهَا .

فَرَضُ - بدان که فرض در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین فرض بمعنی واجب کردن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۹۷) گفت : « فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ » یعنی فَمَنْ أَوْجَبَ فِيهِنَّ الْحَجَّ . و هم درین سورة (۲۳۷) گفت : « فَبِضْفٍ مَا فَرَضْتُمْ » یعنی مَا أَوْجَبْتُمْ . و در سورة الأحزاب (۵۰) گفت : « قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ » یعنی مَا أَوْجَبْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ .

و وجه دوم فرض بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در اوّل سورة الثّور (۱) گفت : « سُوْرَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا » یعنی بَيَّنَّاهَا . و در سورة الْمُتَحَرِّمِ (۲) گفت : « قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ » یعنی قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ كِفَاَرَةَ أَيْمَانِكُمْ .

و وجه سیم فرض بمعنی حلال کردن بود چنانکه در سورة الْأَحْزَابِ (۳۸) گفت : « مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ » یعنی فِيمَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ .

و وجه چهارم فرض بمعنی فرو فرستادن بود چنانکه در سورة

النَّصِص (۸۵) گفت: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ»
یعنی إِنَّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ .

و وجه پنجم فرض بمعنی فریضه کردن بود چنانکه در سورة النِّسَاء (۱۱) گفت: «أَتَيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» یعنی قِسْمَةَ الْمَوَارِيثِ لِأَهْلِهَا . و در سورة التَّوْبَةِ (۶۰) گفت: «وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» .

فُرْقَان - بدان که فُرْقَان در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین فُرْقَان بمعنی قرآن بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۴) گفت: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» یعنی القرآن .

و وجه دوم فُرْقَان بمعنی جدا کننده بود میان حق و باطل چنانکه در اول سورة الفرقان (۱) گفت: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ» یعنی نَزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ مَا يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ .

و وجه سیم فُرْقَان بمعنی نصرت بود چنانکه در سورة البقره (۵۳) گفت: «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ» یعنی النَّصْرَةَ . و در سورة الأنفال (۴۱) گفت: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» یعنی يَوْمَ النَّصْرَةِ .

و وجه چهارم فُرْقَان بمعنی بُرُون آمدن بود در دین از ضلالت و شُبُهَت چنانکه در سورة البقره (۱۸۵) گفت: «وَيَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَ

الْفُرْقَانِ « یعنی الْمَخْرَجَ فِي الدِّينِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالشُّبْهَةِ . و در سورة الأنفال (۲۹) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَشْكُوا اللَّهَ يَجْعَلَ لَكُمْ فُرْقَانًا » یعنی مَخْرَجًا فِي الدِّينِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالشُّبْهَةِ .

فَریق - بدان که فَرِیق در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین فَرِیق بمعنی گروه جدا کرده بود چنانکه در سورة حم عسق (۷) گفت : « وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِیقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِي السَّعِيرِ » یعنی الْفَرِقةَ الْمُفَرَّقةَ .

و وجه دوم فَرِیق بمعنی پاره ای از چیزی بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۸) گفت : « وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِیقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ » یعنی لِنَأْكُلُوا بَعْضًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ .

فَسَاد - بدان که فَساد در قرآن بَرَهَفَت وجه باشد :

وجه نخستین فَساد بمعنی بی فرمانی کردن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۱) گفت : « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ » یعنی لَا تَعْمَلُوا بِالْمَعَاصِي فِيهَا . و در سورة الأعراف (۵۶) گفت : « وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا » یعنی لَا تَعْمَلُوا بِالْمَعَاصِي وَالشَّرَائِكِ فِيهَا . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم فَساد بمعنی هلاک کردن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۴) گفت : « لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ » یعنی لَتَهْلِكُنَّ مَرَّتَيْنِ .

و در سورة الانبیا (۲۲) گفت: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»
یعنی لهلكتا . و در سورة المؤمنون (۷۱) گفت: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ
أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی لهلكت.

و وجه سیم فساد بمعنی تنگی باران و کمی نبات زمین بود
چنانکه در سورة الروم (۴۱) گفت: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی
قَطَطَ الْمَطَرُ وَقَلَّتْ النَّبَاتُ «فِي الْبَرِّ» یعنی فِي الْبَادِيَةِ «وَالْبَحْرِ» یعنی
فِي الْعُمُرَانِ وَالرَّيْفِ .

و وجه چهارم فساد بمعنی کشتن بود چنانکه در سورة الاعراف
(۱۲۷) گفت: «أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» یعنی لِيَمْتَلُوا
أَبْنَاءَ أَهْلِ مِصْرَ . و در سورة الكهف (۹۴) گفت: «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ
مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی قَاتِلُونَ فِيهَا . و در سورة المؤمن
(۲۶) گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ
الْفِسَادَ» یعنی أَنْ يَقْتُلَ أَبْنَاءَكُمْ كَمَا قَتَلْتُمْ أَبْنَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ .

و وجه پنجم فساد بمعنی خرابی کردن بود چنانکه در سورة
النمل (۳۴) گفت: «إِنَّ الْمَلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» یعنی
خَرَبُوهَا .

و وجه ششم فساد بمعنی جادوی کردن بود چنانکه در سورة
يونس (۸۱) گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ» یعنی عَمَلَ
السَّحَرَةِ .

و وجه هفتم فساد بمعنی تباهی کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۰۵) گفت : « وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ » یعنی الفساد بعینه . فسق - بدان که فسق در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین فسق بمعنی بیرون شدن بود از فرمان خدای تبارک توحید چنانکه خدای در سورة یونس (۳۳) گفت : « وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » یعنی عصوا الله فی ترك التوحید . و در سورة السجده (۱۸) گفت : « أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ » یعنی أفمن كان طاعاً لله كمن كان عاصياً له فی ترك التوحید لا يستوون . وهم درین سورة (۲۰) گفت : « وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيَهُمُ النَّارُ » یعنی الذين عصوا الله فی ترك التوحید فمأويهم النار إن ماتوا عليه .

و وجه دوم فسق بمعنی بیرون شدن بود از فرمان خدای ولیکن بگناه بی کفر و شرك چنانکه در سورة المایده (۲۵) گفت : « قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ نَفْسِي وَآخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » یعنی العاصين الخارجين عن أمر الله فی ترك دخول أريحا وهي مدينة من مداین الشام حيث أمرهم موسى أن يدخلوها فعصوا موسى فی ترك دخولها من غير كفر . و جایی دیگر (۲۶) گفت : « فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » یعنی العاصين من غير كفر وإنما عصوا موسى فی ترك دخول

أَرَبَحَا كَمَا عَصَا قَوْمُ طَالُوتَ حَيْثُ قَالَ لَهُمْ طَالُوتُ (۲۴۹/۲) «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» فَكَانَتْ تِلْكَ مَعْصِيَةُ طَالُوتَ وَكُلُّهُمْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ .

ووجه سیّم فسق بمعنی دروغ گفتن بود بی کفر چنانکه در سورة التور (۴) گفت: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» یعنی هُمُ الْعَاصُونَ لِلَّهِ فِيمَا قَالُوا مِنَ الْكِذْبِ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ . و در سورة الحجرات (۶) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» یعنی إِنْ جَاءَكُمْ عَاصِرٌ بِحَدِيثٍ كَذِبٍ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ .

ووجه چهارم فسق بمعنی بزه بود بی کفر چنانکه در سورة البقره (۲۸۲) گفت: «وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّوْا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ» یعنی آثاماً لَكُمْ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ .

ووجه پنجم فسق بمعنی دشنام دادن بود بی کفر چنانکه در سورة البقره (۱۹۷) گفت: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ» یعنی السَّبَابُ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ .

فَضْلٌ - بدان که فضل در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین فضل بمعنی اسلام بود چنانکه خدای در سورة

آل عمران (۷۳) گفت: «قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی

الإِسْلَامَ . و در سورة یونس (۵۸) گفت : « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا » یعنی الإِسْلَامَ . و در سورة الجمعة (۴) گفت : « ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ » یعنی الإِسْلَامَ .

و وجه دوم فَضْل بمعنی پیغامبری و ناده بود چنانکه در سورة النِّسَاء (۱۱۳) گفت : « وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا » یعنی بِالنُّبُوَّةِ وَالْكِتَابِ . و در سورة بنی اسرائیل (۸۷) گفت : « إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَمِيرًا » یعنی بِالنُّبُوَّةِ وَالْكِتَابِ .

و وجه سیم فَضْل بمعنی بدل بود در مال چنانکه در سورة البقره (۲۶۸) گفت : « وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا » یعنی الْخَلْفَ فِي الْمَالِ .

و وجه چهارم فَضْل بمعنی سیاس بر نهادن بود چنانکه در سورة النِّسَاء (۸۳) گفت : « وَ أَوَّلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبْعَثُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا » یعنی وَ أَوَّلَا مَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ نِعْمَتُهُ . و در سورة التَّوْر (۲۱) گفت : « وَ أَوَّلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا » یعنی وَ أَوَّلَا مَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ نِعْمَتُهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه پنجم فَضْل بمعنی روزی بود در دنیا چنانکه در سورة الْبُحْرَة (۱۰) گفت « فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ » یعنی الرِّزْقَ فِي التِّجَارَةِ وَالصَّنَاعَةِ .

و وجه ششم فضل بمعنی روزی بود در بهشت چنانکه در سورة آل عمران (۱۷۱) گفت: «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ» یعنی الرِّزْقَ فِي الْجَنَّةِ . و در سورة النّسا (۱۷۵) گفت: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ» یعنی الرِّزْقَ فِي الْجَنَّةِ .

و وجه هفتم فضل بمعنی بهشت بود چنانکه در سورة الأحزاب (۴۷) گفت: «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» یعنی الْجَنَّةَ .

فَلَوْلَا - بدان که فلولا در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین فَلَوْلَا بمعنی پس نه بود چنانکه در سورة یونس (۹۸) گفت: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا» یعنی فَلَمْ تَكُنْ رِيَّةً يَنْفَعُهَا إِلَّا إِيمَانُ عِنْدَ نُزُولِ الْعَذَابِ . و در سورة هود (۱۱۶) گفت: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً» یعنی فَلَمْ يَكُنْ .

و وجه دوم فَلَوْلَا بمعنی پس چرا نه بود چنانکه در سورة الانعام (۴۳) گفت: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا» یعنی فَهَلَّا . و در سورة الواقعة (۸۷) گفت: «فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا» یعنی فَهَلَّا .

و وجه سیم فَلَوْلَا بمعنی پس اگر نه بود چنانکه در سورة

البقره (۶۴) گفت: « فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ » یعنی فَلَوْلَا بِعَيْنِهَا . و در سورة الصافات (۱۴۳) گفت: « فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ، لَلِثَّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

فَوْق - بدان که فوق در قرآن بر نه وجه باشد :

وجه نخستین فوق بمعنی بزرگتر بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۶) گفت: « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا » یعنی فَمَا أَكْبَرَ مِنْهَا .

و وجه دوم فوق بمعنی زبر هر چیز بود چنانکه در سورة النسا (۱۵۴) گفت: « وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِهِمْ » یعنی رَفَعْنَا الْجَبَلَ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ . و در سورة ابراهیم (۲۶) گفت: « وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَسِيفَةٍ كَشَجَرَةٍ خَسِيفَةٍ اجْتَسَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ » یعنی مَنْ أَعْلَى الْأَرْضِ .

و وجه سیم فوق بمعنی بر بود چنانکه در آخر سورة الأنعام (۱۶۵) گفت: « وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ » یعنی رَفَعَ الْأَغْنِيَاءَ عَلَى الْفُقَرَاءِ فِي فَضِيلَةِ الرِّزْقِ فِي الدُّنْيَا . و در سورة الزخرف (۳۲) گفت: « وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ » یعنی رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْفَضَائِلِ فِي الدُّنْيَا .

و وجه چهارم فوق بمعنی برتر و بلندتر بود در منزلت چنانکه در سورة البقره (۲۱۲) گفت: « وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » یعنی

يَكُونُ الْمُتَّقُونَ فَوْقَ السَّكَفَارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الرَّفْعَةِ إِلَى اللَّهِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَهُ .

و وجه پنجم فوق بمعنی بالاتر بود در پیروزی چنانکه در
سورة آل عمران (۵۵) گفت : « وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » یعنی فَوْقَهُمْ فِي الظَّفَرِ فِي الدُّنْيَا .

و وجه ششم فوق بمعنی بالای رود باری بود از سوی مشرق
چنانکه در سورة الأحزاب (۱۰) گفت : « إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ »
یعنی مِنْ أَعْلَى الْوَادِي مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ يَوْمَ الْأَحْزَابِ .

و وجه هفتم فوق بمعنی فزونتر بود چنانکه در سورة الفتح
(۱۰) گفت : « إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ »
یعنی فَعَلَ اللَّهُ بِهِمْ أَفْضَلَ مِنْ فَعَلِهِمْ فِي أَمْرِ الْبَيْعَةِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ .

و وجه هشتم فوق بمعنی بسیارتر بود چنانکه در سورة النساء
(۱۱) گفت : « فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ » یعنی أَكْثَرُ مِنْ اثْنَتَيْنِ .

و وجه نهم فوق بمعنی پادشاهی و بزرگواری بود چنانکه
در سورة الأنعام (۱۸) گفت : « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ » یعنی سُلْطَانُهُ
فَوْقَ سُلْطَانِ الْعِبَادِ وَ أَمْرُهُ فَوْقَ أُمُورِهِمْ . و در سورة الأعراف (۱۲۷)
گفت : « سَنَقِيلُ أِبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ »
یعنی سُلْطَانُنَا وَ أَمْرُنَا فَوْقَ سُلْطَانِهِمْ وَ أُمُورِهِمْ فَتَقْهَرُهُمْ بِالْأَمْرِ وَ
السُّلْطَانِ .



فی - بدان که فی در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین فی بمعنی با بود چنانکه خدای در سورة الأعراف (۳۸) گفت : « قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ » یعنی قَالَ ادْخُلُوا مَعَ أُمَمٍ . و در سورة التمل (۱۹) گفت : « وَ ادْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ » یعنی ادْخُلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ مَعَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ . و در سورة العنكبوت (۹) گفت : « وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ » یعنی لَنُدْخِلَنَّهُمُ الْجَنَّةَ مَعَ الصَّالِحِينَ . و در سورة الأحقاف (۱۸) گفت : « أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ » یعنی مَعَ أُمَمٍ . و در سورة النجر (۲۹) گفت : « فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي » یعنی فَادْخُلِي مَعَ عِبَادِي .

و وجه دوم فی بمعنی بر بود چنانکه در سورة الکهف (۴۲) گفت : « فَأَنْصَبْ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا » یعنی عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ عَلَيْهَا . و در سورة طه (۷۱) گفت : « وَ لَا تُصَلِّبْكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ » یعنی عَلَىٰ جُدُوعِ النَّخْلِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم فی بمعنی به بود چنانکه در سورة النساء (۹۷) گفت : « قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا » یعنی فَتُهَاجِرُوا إِلَيْهَا ، أَى إِلَى الْمَدِينَةِ .

و وجه چهارم فی بمعنی از بود چنانکه در سورة النحل (۸۴) گفت : « وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا » یعنی مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

وَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ .

و وجه پنجم فی بمعنی نژد بود چنانکه در سورة هود (۹۱) گفت :
 « قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا »
 یعنی آنرِیکَ عِنْدَنَا ضَعِيفًا . و هم درین سورة (۶۲) گفت : « قَالُوا يَا
 صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا » یعنی قَدْ كُنْتَ عِنْدَنَا مَرْجُوًّا قَبْلَ
 هَذَا . و در سورة الشعرا (۱۸) گفت : « وَلَئِنتَ فِينَا مِنْ عُمرِکَ سِنِينَ »
 یعنی وَلَئِنتَ عِنْدَنَا مِنْ عُمرِکَ سِنِينَ .

و وجه ششم فینا بمعنی ما را بود چنانکه در آخر سورة العنکبوت
 (۶۹) گفت : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا » یعنی عَمِلُوا لَنَا .

حرف قاف از کتاب وجوه قرآن

قَبَل - بدان که قَبَل در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین قَبَل بمعنی سوی بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۷۷) گفت : « اَیْسَ الْبِرِّ اَنْ تُرْلَوْا وُجُوْهُكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِیْقِ وَالْمَغْرِبِ » یعنی جِهَة الْمَشْرِیْقِ وَالْمَغْرِبِ . و در سورة الحاقه (۹) گفت : « وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قِبَلُهُ » یعنی وَمَنْ جِهَتُهُ ، اَیْ قَوْمُهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم قَبَل بمعنی توانایی بود چنانکه در سورة التَّمَلُّ (۳۷) گفت : « فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ بِجُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا » یعنی لَا طَاقَةَ لَهُمْ بِهَا . و وجه سیم قَبَل بمعنی پیدا و برابر بود چنانکه در سورة الکهف (۵۵) گفت : « اَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قَبْلًا » یعنی ظَاهِرًا وَ مُتَابِلًا .
قَدَر - بدان که قَدَر در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین قَدَر بمعنی هزینه تنگ کردن بود بر عیال چنانکه خدای در سورة الطَّلَاق (۷) گفت : « وَمَنْ قُدِّرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللّٰهُ » یعنی وَمَنْ ضُیِّقَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ . و در سورة الفجر (۱۶) گفت : « وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ » یعنی فَضَيَّقَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم قَدَر اندازه کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۳۶) گفت : « عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُثْنِرِ قَدَرُهُ » یعنی عَلَى الْاَفْنَى

بَقْدَرِهِ وَ عَلَى الْفَقِيرِ بَقْدَرِهِ . و در سورة الطَّلَاق (۳) گفت : « قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » .

و وجه سیم قدر بمعنی نشان دادن بود چنانکه در سورة الأنعام (۹۱) گفت : « وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ » یعنی « مَا وَصَفُوهُ حَقَّ صِفَتِهِ » .
و وجه چهارم قدر بمعنی بزرگی بود چنانکه در سورة القدر (۱) گفت : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي آيَةِ الْقَدْرِ » یعنی « فِي آيَةِ الْعَظَمَةِ » .

قَدَمُ - بدان که قدم در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین قدم بمعنی پیش پای بود و جمعش أقدام باشد .
چنانکه خدای در سورة الأنفال (۱۱) گفت : « وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » وَ هِيَ جَمْعُ الْقَدَمِ . یعنی أقدام أصحاب رسول الله يومَ بَدَرَ عَلَى التَّرَجُلِ . و در سورة الرحمن (۴۱) گفت : « فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ » یعنی بِأَرْجُلِهِمْ وَ رُؤُسِهِمْ يَجْذِبُونَهُمْ إِلَى التَّارِ .

و وجه دوم قدم بمعنی کردار نیکو بود چنانکه در سورة یونس (۲) گفت : « أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ » یعنی عَمَلًا حَسَنًا . وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : یعنی مَنَزِلَةً عَظِيمَةً .

قَذْفُ - بدان که قذف در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین قذف بمعنی انداختن بود چنانکه خدای در سورة الصَّافَات (۸) گفت : « لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ » ، دُحُورًا ، یعنی وَ يَرْمُونَ . و در سورة الحشر (۲) گفت : « وَ قَذَفَ

فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبَ ، یعنی وَرَمَى .

و وجه دوم قذف بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در سورة سَبَا (۴۸) گفت : « قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ » یعنی يُبَيِّنُ بِالْحَقِّ .
 قرآن - بدان که قرآن در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین قرآن بمعنی ثبی بود چنانکه خدای در سورة الْمُزَّمِّل (۲۰) گفت : « فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ » یعنی الْقُرْآنَ بَعَيْنِهِ .
 و وجه دوم قرآن بمعنی نماز بامداد بود چنانکه در سورة بنی إِسْرَائِيل (۷۸) گفت : « وَ الْقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنْ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً »
 یعنی وَ صَلَاةَ الْفَجْرِ إِنْ صَلَاةَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً .

و وجه سیم قرآن بمعنی خُطْبَةُ خطیب بود چنانکه در سورة الْأَعْرَاف (۲۰۴) گفت : « وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا »
 قَالَ بَعْضُ أَهْلِ التَّفْسِيرِ : الْقُرْآنُ هَاهُنَا خُطْبَةُ الْخَطِيبِ .

و وجه چهارم قرآن بمعنی آن بود که در لوح محفوظ نبشته است چنانکه در آخر سورة الْبُرُوج (۲۱) گفت : « بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ » .

قَصْدٌ - بدان که قصد در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین قصد بمعنی پیدا کردن راه بود چنانکه خدای در سورة النَّحْل (۹) گفت : « وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ » یعنی يَكَانَ الطَّرِيقُ .
 و وجه دوم قصد بمعنی آسان بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۴۲)

گفت: «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبُوءُكَ» یعنی وَسَفَرًا سَهْلًا.

و وجه سیم قصد بمعنی کاری میانه کردن بود چنانکه در سورة لقمان (۱۹) گفت: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» یعنی اقْتَصِدْ.

قَضَا - بدان که قَضَا در قرآن بر سیزده وجه باشد:

وجه نخستین قَضَا بمعنی حکم کردن بود چنانکه خداوند در سورة الْمُؤْمِنُونَ (۲۰) گفت: «وَاللَّهُ يَفْضِلُ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَفْضُلُونَ بِشَيْءٍ» یعنی وَاللَّهُ يَحْكُمُ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَحْكُمُونَ بِشَيْءٍ. و در سورة الباقية (۱۷) گفت: «إِنَّ رَبَّكَ يَفْضِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی يَحْكُمُ لَيْنَهُمْ. و در سورة سَبَا (۱۴) گفت: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ» یعنی حَكَمْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ، أَى أَمْتَنَاهُ.

و وجه دوم قَضَا بمعنی نبشتن بود چنانکه در سورة مريم (۲۱) گفت: «وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا» یعنی كَانَ عِيسَى أَمْرًا مِنْ اللَّهِ مَكْتُوبًا فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ أَنَّهُ يَكُونُ.

و وجه سیم قَضَا بمعنی آفریدن بود چنانکه در سورة حم السجده (۱۲) گفت: «فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» یعنی فَخَلَقْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ.

و وجه چهارم قَضَا بمعنی کردن بود چنانکه در سورة آل عمران

(۴۷) گفت: «سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»
 یعنی إِذَا فَعَلَ أَمْرًا كَانَ فِي عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَهُ فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.
 و در سورة الأنفال (۴۲) گفت: «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» یعنی
 لِيَفْعَلَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ قَضَاءَهُ فِي عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ. و در سورة طه (۷۲) گفت:
 «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» یعنی افعل فی أمرنا ما أَنْتَ فَاعِلٌ «أَنَّمَا تَقْضِي
 هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» یعنی إِنَّمَا تَفْعَلُ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. و در سورة
 الأحزاب (۳۶) گفت: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» یعنی إِذَا فَعَلَ اللَّهُ وَ
 رَسُولُهُ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم قضا بمعنی تمام کردن بود چنانکه در سورة الأنعام
 (۶۰) گفت: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُمُ بِالنَّهَارِ
 ثُمَّ يُنْفِثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى» یعنی لِيَتِمَّ أَجَلٌ مُّسَمًّى. و در سورة
 طه (۱۱۴) گفت: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»
 یعنی مِنْ قَبْلِ أَنْ يُتِمَّ الْوَحْيَ إِلَيْكَ جَبْرئیل. و در سورة القصص (۲۹)
 گفت: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ» یعنی فَلَمَّا أَتَمَّ مُوسَى الْأَجَلَ. و ازین
 معنی در قرآن بسیارست.

و وجه ششم قضا بمعنی پرداختن بود چنانکه در سورة البقرة
 (۲۰۰) گفت: «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ» یعنی إِذَا فَرَغْتُمْ مِنَ الْمَنَاسِكِ
 و در سورة الأحقاف (۲۹) گفت: «فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ»
 یعنی فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ. و ازین معنی

در قرآن بسیارست .

و وجه هفتم قَضَا بمعنی ییگاهانیدن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۴) گفت : « وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ » یعنی اَعْلَمْنَاهُمْ فِي التَّوْرَةِ . و در سورة الحجر (۶۶) گفت : « وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ » یعنی اَعْلَمْنَاهُ إِلَيْهِ ، أَيْ اَعْلَمْنَا لَوْطًا عَلَيْهِ السَّلَامُ « أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّضْجِحِينَ » .

و وجه هشتم قَضَا بمعنی اندرز کردن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۲۳) گفت : « وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ » یعنی وَوَصَّى رَبُّكَ . و در سورة القصص (۴۴) گفت : « وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْقَرِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ » یعنی أَوْصَيْنَاهُ بِالرِّسَالَةِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ .

و وجه نهم قَضَا بمعنی واجب شدن بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۰) گفت : « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ » یعنی وَوَجِبَ الْعَذَابُ . و در سورة يوسف (۴۱) گفت : « قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ » یعنی وَجِبَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَلَانِ . و در سورة ابراهيم (۲۲) گفت : « وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ » یعنی لَمَّا وَجِبَ الْعَذَابُ فَوَقَعَ بِأَهْلِ النَّارِ . و در سورة مريم (۳۹) گفت : « وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ » یعنی إِذْ وَجِبَ الْعَذَابُ فَوَقَعَ بِأَهْلِ النَّارِ .

و وجه دُهِم قَضَا بمعنی جدا کردن از يك ديگر بود چنانکه در
سورة الانعام (۵۸) گفت: « قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعِجُلُونَ بِهِ لَفُضِّيَ
الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ » یعنی أَفْضَلَ الْأَمْرِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ بِالْعَذَابِ . و در سورة
يونس (۴۷) گفت: « فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ » یعنی فُضِّلَ
بَيْنَهُمْ بِالْعَدْلِ . و هم درین سورة (۹۳) گفت: « إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ » یعنی يُفْضِلُ بَيْنَهُمْ . و در سورة الزمر (۶۹) گفت: « وَ قُضِيَ
بَيْنَهُم بِالْحَقِّ » یعنی وَ فُضِّلَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ .

و وجه یازدهم قَضَا بمعنی کشتن بود چنانکه در سورة القصص
(۱۵) گفت: « فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَ هَذَا مِنْ
عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى
فَقَضَىٰ عَلَيْهِ » یعنی فَقَتَلَهُ .

و وجه دوازدهم قَضَا بمعنی تَرَك بود چنانکه در سورة الزخرف
(۷۷) گفت: « وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ » یعنی لِيُتِمَّنَا
رَبُّكَ . و در سورة الحاقة (۲۷) گفت: « يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ »
یعنی الْمُنِيَّةَ .

و وجه سیزدهم قَضَا بمعنی تَزَادَن بود چنانکه در سورة النسا
(۱۰۳) گفت: « فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ » یعنی إِذَا أَدَيْتُمُ الصَّلَاةَ . و در سورة الأحزاب (۲۳) گفت:
« مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ »

نَجَبُهُ ، یعنی مَنْ أَدَّى عَهْدَهُ . و در سورة الْجُمُعَةِ (۱۰) گفت : « فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ » ، یعنی إِذَا أُدِيَتِ الصَّلَاةُ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

قلب - بدان که قلب در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین قلب بمعنی دل بود چنانکه خدای در سورة النَّحْلِ (۱۰۶) گفت : « مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ » ، یعنی وَ قُوَادُهُ . و در سورة حم عسق (۲۴) گفت : « فَإِنْ يَشَاءَ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ » ، یعنی قُوَادِكَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم قلب بمعنی خرد بود چنانکه در سورة ق (۳۷) گفت : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ، یعنی عَقْلًا . و وجه سیم قلب بمعنی رای بود چنانکه در سورة الْحَشْرِ (۱۴) گفت : « وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى » ، یعنی رَأْيُهُمْ شَتَّى .

و وجه چهارم قلب بمعنی بازگردانیدن بود چنانکه در سورة الْعَنكَبُوتِ (۲۱) گفت : « يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ » ، یعنی وَ إِلَيْهِ تُرَدُّونَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

قلیل - بدان که قلیل در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین قلیل بمعنی اندك بود چنانکه خدای در سورة

البقره (۷۹) گفت: «لِشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» یعنی عَرَضًا یَسِیراً مِنْ الدُّنْيَا. و در سورة التَّوْبَةِ (۹) گفت: «إِشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» یعنی یَسِیراً.

و وجه دوم قَلِيلُ بمعنی رِیَا و آوازه بود چنانکه در سورة النَّسَا (۱۴۲) گفت: «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی إِلَّا رِیَاءً وَ سُنْعَةً. و در سورة الْأَحْزَابِ (۱۸) گفت: «وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی إِلَّا رِیَاءً وَ سُنْعَةً.

و وجه سیم قَلِيلُ بمعنی هِیْج بود چنانکه در سورة الْمُلْكِ (۲۳) گفت: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْآفِنْدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» یعنی بِأَنَّهُمْ لَا يَشْكُرُونَ الْبَتَّةَ. و در سورة الْحَاقَّةِ (۴۱) گفت: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» یعنی بِأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الْبَتَّةَ، «وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ» یعنی بِأَنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ الْبَتَّةَ.

و وجه چهارم قَلِيلُ بمعنی کمتر بود چنانکه در سورة النَّسَا (۶۶) گفت: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» یعنی إِلَّا أَقْلَهُمْ. و در سورة الشُّعَرَا (۵۴) گفت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» یعنی هُمْ أَقْلٌ مِنَّا لِأَنَّ أَصْحَابَ مُوسَى كَانُوا سِتِّمِائَةَ أَلْفٍ وَ أَصْحَابَ فِرْعَوْنَ سَبْعَةَ أَلْفٍ أَلْفٍ.

و وجه پنجم قَلِيلُ بمعنی سیصد و سیزده کسی بود چنانکه در

سورة البقره (۲۴۹) اصحاب طالوت را گفت : « فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ » یعنی « إِلَّا ثَلَاثًا » وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ نَفْسًا . و هم چنین اصحاب پیغامبر علیه السلام روز بدر سیصد و سیزده کس بودند چنانکه در سورة الأنفال (۲۶) گفت : « وَ اِذْ كُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِى الْاَرْضِ » یعنی ثَلَاثًا وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ نَفْسًا .

و وجه ششم قلیل بمعنی هشتاد کس بود از مؤمنان که با نوح در کشتی بودند چنانکه در سورة هود (۴۰) گفت : « وَ مَا اَمِنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ » یعنی « مَا كَانَ مَعَ نُوحٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَلِيلٌ فِى السَّفِينَةِ وَ هُمْ كَمَا نُونٌ نَفْسًا ، اَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ اَرْبَعِينَ امْرَاةً .

قُنُوت - بدان که قُنُوت در قرآن بر چهار وجه باشد :

و وجه نخستین قُنُوت بمعنی ایستادن بود در نماز چنانکه خدای در سورة الزمر (۹) گفت : « اَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا » یعنی اَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ فِى الصَّلَاةِ .

و وجه دوم قُنُوت بمعنی خاموش بودن بود در نماز از سخن چنانکه در سورة البقره (۲۳۸) گفت : « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » یعنی سَاكِتِينَ عَنِ الْكَلَامِ .

و وجه سیم قُنُوت بمعنی اقرار دادن بود بیندگی خدا را چنانکه در سورة البقره (۱۱۶) گفت : « وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ » یعنی مُقِرُّونَ لِلَّهِ بِالْعُبُودِيَّةِ .

و در سورة الرُّوم (۲۶) گفت : « وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ » یعنی مُقَرَّنُونَ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ .

و وجه چهارم قُوت بمعنی فرمان برداری کردن بود چنانکه در سورة الأحزاب (۳۵) گفت : « وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ » یعنی وَالْمُطِيعِينَ وَالْمُطِيعَاتِ . و اذین معنی در قرآن بسیارست .

قُوَّةٌ - بدان که قُوت در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین قُوت بمعنی شمار بود چنانکه خدای در سورة هود (۵۲) گفت : « وَ يَزِدُّكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ » یعنی وَ يَزِدُّكُمْ عَدَدًا إِلَى عَدَدِكُمْ . و در سورة الکهف (۹۵) گفت : « فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ » یعنی بِعَدَدٍ مِنَ الرِّجَالِ . و در سورة النمل (۳۳) گفت : « قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ » یعنی أُولَى عَدَدٍ كَثِيرٍ .

و وجه دوم قُوت بمعنی بجد بر کاری ایستادن بود چنانکه در سورة البقره (۶۳) گفت : « وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » یعنی خُذُوا مَا فِي التَّوْرَةِ بِالْجِدِّ وَ الْمَوَاطَبَةِ عَلَيْهِ .

و وجه سیم قُوت بمعنی سخت گرفتن بود چنانکه در سورة هود (۸۰) گفت : « قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً » یعنی بِطَشًا . و در سورة المؤمن (۲۱) گفت : « كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً » یعنی بِطَشًا . و در سورة حم السجده (۱۵) گفت : « وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً » یعنی بِطَشًا .

و وجه چهارم قُوَّت بمعنی سختی بود چنانکه در سورة القصص (۷۶) گفت: «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» یعنی اُولَى الشِدَّةِ .

و وجه پنجم قُوَّت بمعنی سلاح و تیر انداختن بود چنانکه در سورة الأنفال (۶۰) گفت: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یعنی مِنَ السِّلَاحِ وَ الرَّمْيِ .

و وجه ششم قُوَّت بمعنی نیرو بود چنانکه در سورة الکهف (۳۹) گفت: «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی الْقُوَّةَ بِعَيْنِهَا . و اذین معنی در قرآن بسیارست .

سرف کاف از کتاب و جوره قرآن

کَانَ - بدان که کَانَ در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین کَانَ بمعنی باید بود چنانکه خدای در سورة آل عمران (۷۹) گفت : « مَا كَانَ لِیَشْرِ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوءَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَاداً لِّی مِنْ دُونِ اللَّهِ » یعنی لَا یَنْبَغِ لِیَشْرِ و در سورة النسا (۹۲) گفت : « وَ مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلَّا خَطَأً » یعنی لَا یَنْبَغِ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً . و در سورة النور (۱۶) گفت : « مَا یَكُونُ أَنَّا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم کَانَ بمعنی صله بود در کلام یعنی زیادت باشد در کلام . چنانکه در سورة الأحزاب (۲۷) گفت : « وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرًا » یعنی وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ، وَ كَانَ هَاهُنَا صَلَۃٌ فِی الْكَلَامِ . و در سورة النسا (۱۷) گفت : « وَ كَانَ اللَّهُ عَلِیْماً حَکِیْماً » یعنی وَاللَّهُ عَلِیْماً حَکِیْماً ، وَ كَانَ هَاهُنَا صَلَۃٌ فِی الْكَلَامِ . و هم درین سورة (۱۳۴) گفت : « وَ كَانَ اللَّهُ سَمِیْعاً بَصِیْراً » یعنی وَاللَّهُ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ . وَ كَانَ هَاهُنَا صَلَۃٌ فِی الْكَلَامِ . و هم درین سورة (۱۰۰) گفت : « وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیْماً » یعنی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیْمٌ . وَ كَانَ هَاهُنَا صَلَۃٌ فِی الْكَلَامِ . و در سورة نوح (۱۰) گفت : « فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً » یعنی إِنَّهُ غَفَّاراً . وَ كَانَ هَاهُنَا صَلَۃٌ . و ازین معنی در قرآن بسیارست . و وجه سیم کَانَ بمعنی او بود چنانکه در سورة مریم (۲۹)

گفت: « قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا » یعنی مَنْ هُوَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا .

و وجه چهارم گان بمعنی هم چنین بود چنانکه در سورة مریم (۵۴) گفت: « وَ اِذْ كُنْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا » یعنی هَكَذَا گان .

و وجه پنجم گان بمعنی بگشت بود چنانکه در سورة البقره (۳۴) گفت: « وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ » یعنی وَ صَارَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ . و در سورة الْمُزْمَل (۱۴) گفت: « وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّعِيْلًا » یعنی وَ صَارَتِ الْجِبَالُ كَكَثِيْبِ الرَّمْلِ اِذَا اُحْرِقَتْ تَبَعَ بَعْضُهَا بَعْضًا . و در سورة عَمَّ يَتَسَاءَلُوْنَ (۱۹) گفت: « وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا » یعنی فَصَارَتِ السَّمَاءُ كَاَبْوَابٍ . وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا » یعنی فَصَارَتِ الْجِبَالُ كَسُرَابٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه ششم گان بمعنی آمد بود چنانکه در سورة البقره (۲۸۰) گفت: « وَ اِنْ كَانَ ذُوْ عُسْرَةٍ » یعنی جَاءَ ذُوْ عُسْرَةٍ .

و وجه هفتم گان بمعنی بُود باشد چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۱۱۴) گفت: « وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرٰهِيْمَ لِاَبِيْهِ » یعنی لَمْ يَكُنْ . و در سورة سَبَا (۲۱) گفت: « وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰنٍ » و ازین معنی در قرآن بسیارست .

کبیر - بدان که کبیر در قرآن بر شش وجه باشد :

وجه نخستین کبیر بمعنی سخت بود چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۶۰) گفت : « وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّهُمْ فَمَنْ يَبْرِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا » یعنی شدیداً . و در سورة الفرقان (۱۹) گفت : « فَتَذَكَّرُكُمْ بِمَا يَقُولُونَ فَمَا يَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا » یعنی نذوق عذاباً شدیداً فی جَهَنَّمَ . و هم در بن سورة (۵۲) گفت : « وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا » یعنی شدیداً .

و وجه دوم کبیر بمعنی بزرگ بود بسال چنانکه در سورة یوسف (۷۸) گفت : « قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا » یعنی کبیراً فی السِّنِّ . و در سورة القصص (۲۳) گفت : « قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يَصْذَرِ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ » یعنی فی السِّنِّ .

و وجه سیم کبیر بمعنی بزرگ بود برای وعلم چنانکه در سورة یوسف (۸۰) گفت : « فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ » یعنی کبیرُهُمْ فی الرَّأْيِ وَالْعِلْمِ وَلَمْ يَكُنْ أَكْبَرُهُمْ فِي السِّنِّ . و در سورة طه (۷۱) گفت : « قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ » یعنی لَعَالِمُكُمْ فِي عِلْمِ السِّحْرِ وَلَمْ يَكُنْ أَكْبَرُهُمْ فِي السِّنِّ . و هم چنین در سورة الشعرا (۴۹) گفت .

و وجه چهارم کبیر بمعنی بسیار بود چنانکه در سورة البقره

(۲۸۲) گفت: «وَلَا تَسْأَلُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا» یعنی قلیلاً
 أَوْ كَثِيرًا. و در سورة التَّوبَةِ (۱۲۱) گفت: «وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا
 كَبِيرَةً» یعنی قَلِيلَ النَّفَقَةِ وَكَثِيرَهُ.

و وجه پنجم کبیر بمعنی بزرگوار بود چنانکه در سورة النِّسَاءِ (۳۴)
 گفت: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا» یعنی عَلِيًّا عَظِيمًا. و در سورة
 الرَّعْدِ (۹) گفت: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» یعنی الْعَظِيمُ
 الْمُتَعَالِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه ششم کبیر بمعنی دراز بود چنانکه در سورة الملک (۹)
 گفت: «فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
 كَبِيرٍ» یعنی ضَلَالٍ طَوِيلٍ.

کتاب - بدان که کتاب در قرآن بر پنج وجه باشد:

وجه نخستین کتاب بمعنی آن بود که نبشته است در لوح
 محفوظ چنانکه خدای در سورة الأحزاب (۶) گفت: «كَانَ ذَلِكَ فِي
 الْكِتَابِ مَسْطُورًا» یعنی مَكْتُوبًا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ.

و وجه دوم کتاب بمعنی فريضه کردن بود چنانکه در سورة البقره
 (۱۸۳) گفت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» یعنی فَرِضَ. و جایی دیگر
 (۱۷۸) گفت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ التِّصَاصُ» یعنی فَرِضَ. و در سورة
 النِّسَاءِ (۱۰۳) گفت: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»
 یعنی مَفْرُوضًا. و هم درین سورة (۷۷) گفت: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ»

یعنی فَرَضَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم کتاب بمعنی حکم راندن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۴) گفت : « لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ »
یعنی لَقِضِيَ . و در سورة التوبة (۵۱) گفت : « قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا »
یعنی إِلَّا مَا قَضَى اللَّهُ لَنَا . و در سورة الْمُجَادَلَةِ (۲۱) گفت :
« كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي »
یعنی قَضَى اللَّهُ .

و وجه چهارم کتاب بمعنی کردن بود چنانکه در سورة آل عمران (۵۳) گفت : « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ۚ إِنَّكَ أَتَيْنَاكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ »
یعنی فَاجْعَلْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ .
و در سورة الْأَعْرَافِ (۱۵۶) گفت : « فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ »
یعنی فَسَأَجْعَلُهَا . و در سورة الْمُجَادَلَةِ (۲۲) گفت : « أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ »
یعنی جَعَلَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ .

و وجه پنجم کتاب بمعنی فرمودن بود چنانکه در سورة المائدة (۲۱) گفت : « يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُحَدَّثَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ »
یعنی أَمَرَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوهَا .

کَرَّة - بدان که کَرَّة در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین کَرَّة بمعنی دولت بود چنانکه خدای در سورة بنی اسرائیل (۶) گفت : « ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ »
یعنی رَدَدْنَا لَكُمْ الدَّوْلَةَ عَلَيْهِمْ .

و وجه دوم کَرَّة بمعنی بازگشتن بود چنانکه در سورة الشعرا

(۱۰۲) گفت: « فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » یعنی فَلَوْ أَنَّ لَنَا رَجْعَةً. و در سورة الزُّمَر (۵۸) گفت: « أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً » یعنی رَجْعَةً. و در سورة النَّازِعَات (۱۲) گفت: « قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ » یعنی إِذَا رَجْعَةٌ خَاسِرَةٌ.

و وجه سیم کَرَّةَ بمعنی یک بار بود چنانکه در سورة المُلک (۴) گفت: « ثُمَّ أَزِجِعُ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ » یعنی مَرَّتَيْنِ.

کَرِیم - بدان که کَرِیم در قرآن بر هفت وجه باشد:

وجه نخستین کَرِیم بمعنی بزرگوار بود چنانکه خدای در سورة التَّمَلُّ (۴۰) گفت: « وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ » یعنی الْعَظِيمُ. و در سورة الْوَاقِعَةِ (۷۷) گفت: « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ » یعنی عَظِيمًا. و در سورة الْإِنْفِطَارِ (۶) گفت: « مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ » یعنی بِرَبِّكَ الْعَظِيمِ.

و وجه دوم کَرِیم بمعنی گرانمایه بود چنانکه در سورة الدُّخَانِ (۱۷) گفت: « وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ » یعنی وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ عَزِيزٌ، وَهُوَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. و در سورة التَّكْوِيْرِ (۱۹) گفت: « إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ » یعنی إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ عَزِيزٍ، وَهُوَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و وجه سیم کَرِیم بمعنی بزرگ بود چنانکه در سورة الْمُؤْمِنُونَ (۱۱۶) گفت: « فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ

الْكَرِيمَ ، یعنی الْكَبِيرَ .

و وجه چهارم کریم بمعنی آن بود که گردن نهد فرمان کسی را و جمعش کِرام باشد . چنانکه در سورة عبس (۱۶) گفت : « بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ » یعنی مُنْقَادِينَ بَرَرَةٍ . و در سورة الانفطار (۱۱) گفت : « وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ » ، یعنی مُنْقَادِينَ كَاتِبِينَ .

و وجه پنجم کریم بمعنی بزرگی نماینده بود چنانکه در سورة الدخان (۴۹) گفت : « ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ » ، یعنی الْمُتَكَبِّرُ .

و وجه ششم کریم بمعنی نیکو بود چنانکه در سورة النسا (۳۱) گفت : « وَ نَدْخُلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا » ، یعنی حَسَنًا ، أَيْ الْجَنَّةَ . و در سورة بنی اسرائیل (۲۳) گفت : « وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا » ، یعنی قَوْلًا حَسَنًا . و در سورة الشعرا (۷) گفت : « أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ » ، یعنی مِنْ كُلِّ زَوْجٍ حَسَنٍ .

و وجه هفتم کریم بمعنی بسیار بود چنانکه در سورة الأنفال (۴) گفت : « لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ » ، یعنی وَ رِزْقٌ كَثِيرٌ .

کُفر - بدان که کُفر در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین کُفر بمعنی انکار کردن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۶) گفت : « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » ، یعنی إِنَّ الَّذِينَ جَعَدُوا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ .

و وجه دوم کُفر بمعنی فرا پوشیدن بود چنانکه در سورة الحجّ (۲۵) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی کَفَرُوا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ. و در سورة مُحَمَّد (۱) گفت: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی کَفَرُوا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ.

و وجه سیم کُفر بمعنی ناشناختن بود چنانکه در سورة البقره (۸۹) گفت: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» یعنی لَمْ يَعْرِفُوهُ. و در سورة آل عمران (۹۷) گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ» یعنی وَ مَنْ كَفَرَ بِالْقَصْدِ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ أَهْلِ الْإِيمَانِ فَلَمْ يُقِرُّوا بِأَنَّ الْحَجَّ وَاجِبٌ فَجَعَدُوا بِهِ «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» یعنی عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ غَيْرِهِمْ.

و وجه چهارم کُفر بمعنی ناسپاسی کردن بود چنانکه در سورة البقره (۱۵۲) گفت: «وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ» یعنی وَ لَا تَكْفُرُوا بِنِعْمَتِي. و در سورة الشعرا (۱۶) گفت: «وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْبَیْتِ فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» یعنی بِنِعْمَتِي. و در سورة النمل (۴۰) گفت: «لَيْسَ لِي بِشَاكِرٍ أَمْ أَكْفُرُ» [یعنی أَكْفُرُ] بِالنِّعْمَةِ. و در سورة لقمان (۱۲) گفت: «وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» یعنی وَ مَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم کُفر بمعنی بیزار شدن بود چنانکه در سورة ابراهیم (۲۲) گفت: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ» یعنی إِنِّي تَبَرَّأْتُ.

و در سورة العنكبوت (۲۵) گفت: «نُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ» یعنی يَتَّبِعُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. و ازين معنى در قرآن بسيارست.
کلام - بدان که کلام در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستين کلام بمعنی گفتار خداى عزوجل بود بى واسطه چنانکه در سورة النساء (۱۶۴) گفت: «و كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» یعنی کَلَّمَهُ بِلَا وَاسِطَةٍ. و در سورة الأعراف (۱۴۳) گفت: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» یعنی کَلَّمَهُ بِلَا وَاسِطَةٍ.

و وجه دوم کلام بمعنی گفتار خداى بود بواسطه جبرئيل چنانکه در سورة التوبة (۶) گفت: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» یعنی القرآن الذى أنزلهُ الله عَلَى مُحَمَّدٍ بِوَاسِطَةِ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. و در سورة الفتح (۱۵) گفت: «يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» یعنی القرآن.

و وجه سيم کلام گفتار خلق بود چنانکه در سورة آل عمران (۴۶) گفت: «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا» یعنی عيسى عَلَيْهِ السَّلَامُ. و در سورة المائدة (۱۱۰) گفت: «إِذْ أَيْدُوكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا».

کَلِمَةً - بدان که کَلِمَةً در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستين کَلِمَةً بمعنی سخن بود چنانکه خداى در سورة المائدة (۱۶۹) گفت: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ

کَلِمَتُهُ أَلْقِيَهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ، یعنی کلامه . و در سورة التَّوْبَةِ (۴۰) گفت :
 « وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا » یعنی
 کلام الله .

و وجه دوم کلمه بمعنی وعده باشد چنانکه در سورة الزُّمَر (۷۱)
 گفت : « قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ » یعنی
 وَعَذَابُ الْعَذَابِ . و در سورة حم عسق (۱۴) گفت : « وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ
 رَبِّكَ » یعنی وَلَوْ لَا وَعْدٌ سَبَقَ مِنْ رَبِّكَ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ وَلَوْ لَا قَضَاءُ
 سَبَقَ مِنْ رَبِّكَ . وهم درین سورة (۲۰) گفت : « وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ
 لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ » یعنی وَلَوْ لَا وَعْدٌ .

حرف لام از کتاب وجوه قرآن

لباس - بدان که لباس در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین لباس بمعنی آمیختن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۴۲) گفت : « وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ » یعنی لَا تَخْلُطُوا . و در سورة الانعام (۸۲) گفت : « الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ » یعنی لَمْ يَخْلُطُوا بِشُرِّكَ .

و وجه دوم لباس بمعنی آرمیدن بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۷) گفت : « هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ » یعنی نِسَاءٌ كُمْ سَكَنٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ سَكَنٌ لَهُنَّ . و در سورة الفرقان (۴۷) گفت : « وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا » یعنی سَكْنًا . و در سورة عمّ يتساءلون (۱۰) گفت : « وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا » یعنی سَكْنًا .

و وجه سیم لباس بمعنی کردار نیکو بود و بعضی گفتند که شرم باشد چنانکه در سورة الأعراف (۲۶) گفت : « قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا » و لباسُ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ ، یعنی الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَيَاءُ .

و وجه چهارم لباس بمعنی جامه پوشیدنی بود چنانکه در سورة الحج (۲۳) گفت : « يُخْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ » یعنی ثِيَابُهُمْ . و در سورة الدخان (۳۱) گفت : « يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ » یعنی الْيَابِ .

لِسَان - بدان که لِسَان در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین لِسَان بمعنی زبان بود چنانکه خدای در سورة طه (۲۷) گفت : « وَ أَهْلُ عُقْدَةٍ مِنْ لِسَانِي » یعنی اللِّسَانُ بِعَيْنِهِ . و در سورة الشعرا (۱۹۵) گفت : « بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم لِسَانِ صِدْق بمعنی ثنای نیکو باشد چنانکه در سورة الشعرا (۸۴) گفت : « وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ » یعنی الثَّنَاءَ الْحَسَنَ .

لَغَوٌ - بدان که لغو در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین لغو سوگند دروغ بود که سوگند خواره بدان قصد نکند و آنرا راست داند چنانکه خدای در سورة البقره (۲۲۵) گفت : « لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ » یعنی بِالْيَمِينِ الْكَاذِبَةِ إِذَا حَلَفَ عَلَيْهَا الْإِنْسَانُ وَ هُوَ يَرَى أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ ، فَلَيْسَ فِيهَا كَفَّارَةٌ وَ لَا إِثْمٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَتَعَمَّدْ فِي الْكِذْبِ . و هم چنین در سورة المائدة (۸۹) گفت : « لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ » .

و وجه دوم لغو بمعنی باطل بود چنانکه در سورة المؤمنون (۳) گفت : « وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ » یعنی عَنِ الْبَاطِلِ .

و وجه سیم لغو بمعنی سوگند خوردن بود بر سر سبکی چنانکه

در سورة مريم (۶۲) گفت: « لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغَوًّا إِلَّا سَلَامًا » یعنی لَا يَسْمَعُونَ فِي الْجَنَّةِ الْحِلْفَ عِنْدَ شَرْبِ الْخَمْرِ كَعَمَلِ أَهْلِ الدُّنْيَا فِيهَا إِذَا شَرِبُوا الْخَمْرَ . و در سورة الطور (۲۳) گفت: « يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغَوٍّ فِيهَا » یعنی لَا حِلْفَ عِنْدَ شَرْبِ الْخَمْرِ فِي الْجَنَّةِ .

لَمَّا - بدان که لَمَّا در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین لَمَّا بمعنی آنچه بود چنانکه در سورة البقره (۷۴) گفت: « وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْفَجِّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ » یعنی مَا يَنْفَجِّرُ و « لَمَّا يَشْتَقُّ » و « لَمَّا يَهْبِطُ » هم بدین معنی بود یعنی مَا يَشْتَقُّ و مَا يَهْبِطُ وَاللَّامُ هَاهُنَا صَلَةٌ . و در سورة نون (۳۸) گفت: « إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخِيرُونَ » یعنی مَا تَخِيرُونَ . و هم درین سورة (۳۹) گفت: « إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ » یعنی مَا تَحْكُمُونَ ، وَاللَّامُ فِي هَذَيْنِ الْمَوْضِعَيْنِ أَيْضاً صَلَةٌ .

و وجه دوم لَمَّا بمعنی مگر بود چنانکه در سورة یس (۳۲) گفت: « وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ » یعنی إِلَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا . و در سورة الزخرف (۳۵) گفت: « وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » یعنی إِلَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . و در سورة الطارق (۴) گفت: « إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ » یعنی إِلَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ .

لَمَّا - بدان که لَمَّا در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین لَمَّا بمعنی نه بود چنانکه خدای در سورة آل عمران

(۱۴۲) گفت: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» یعنی وَلَمْ يَرَأِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ. هم چنین در سورة التَّوْبَةِ (۱۶) گفت: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ» یعنی أَمْ يَرَأِ اللَّهُ. و در سورة الجمعة (۳) گفت: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه دوم لَمَّا بمعنی هُنَّام بود چنانکه در سورة یونس (۹۸) گفت: «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غِظَابَ الْخَزْئِی» یعنی حِينَ آمَنُوا. و در سورة هُود (۱۰۱) گفت: «لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» یعنی حِينَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ.

و وجه سیم لَمَّا بمعنی سَخَتْ بود چنانکه در سورة الفجر (۱۹) گفت: «وَتَاكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمَّا» یعنی أَكْلًا شَدِيدًا. لَهُو - بدان که لَهُو در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین لَهُو بمعنی مُجَاهَمِت بود و بعضی گفتند که کف دست بر هم زدن بود از خرّمی چنانکه خدای در سورة الحديد (۲۰) گفت: «اعْلَمُوا إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُو» یعنی إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَجَمَاعٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ تَضْفِيقٌ مِنَ الْقَرْحِ.

و وجه دوم لَهُو بمعنی زن و فرزندی بود چنانکه در سورة الانبیاء (۱۷) گفت: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا» یعنی الزَّوْجَ وَالْوَلَدَ.

لِئَلَّا - بدان که لِئَلَّا در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین لِئَلَّا بمعنی **تا نه** بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۵۰) گفت : « لِئَلَّا يَكُونَ النَّاسُ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ » یعنی گنایا یَكُونِ النَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ .

و وجه دوم لِئَلَّا بمعنی **تا** بود چنانکه در سورة الحديد (۲۹) گفت : « لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ » یعنی کئی يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

حرف میم از کتاب وجوه قرآن .

ماءٌ - بدان که ماء در قرآن برینج وجه باشد :

وجه نخستین ماء بمعنی آب بود چنانکه خدای در سورة النساء (۴۳) گفت : « فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا » یعنی الماء بعینه . و هم چنین در سورة المائدة (۶) گفت : « أَوْجَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا مَسْتُمْ النَّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم ماء بمعنی باران بود چنانکه در سورة الانفال (۱۱) گفت : « وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ » یعنی المَطَر . و در سورة الحجر (۲۲) گفت : « وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » یعنی المَطَر . و در سورة الفرقان (۴۸) گفت : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » یعنی المَطَر . و در سورة عمّ يتساءلون (۱۴) گفت : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَبَّاجًا » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم ماء بمعنی برف بود چنانکه در سورة المؤمنون (۱۸) گفت : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَقْدَرُ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ » یعنی الثلج .

و وجه چهارم ماء بمعنی آب جوی بهشت بود چنانکه در سورة محمد (۱۵) گفت : « فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ » یعنی ماء نهر الجنة . و در سورة الواقعة (۳۱) گفت : « وَ ظِلٌّ مَبْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ »

یعنی مَاءَ الْجَنَّةِ .

و وجه پنجم مَاءَ بمعنی آب منی بود چنانکه در سورة النور (۴۵) گفت: « وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ » یعنی مِنْ نُطْقَةٍ . و در سورة الفرقان (۵۴) گفت: « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا » یعنی خَلَقَ مِنْ نُطْقَةٍ . و در سورة السجده (۸) گفت: « ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ » یعنی مِنْ نُطْقَةٍ . و در سورة الطارق (۶) گفت: « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِنْهُ خُلُقٍ » خُلُقٍ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ، یعنی مِنْ نُطْقَةٍ .

ما - بدان که ما در قرآن بر شش وجه باشد:

وجه نخستین ما بمعنی نه بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۷۴) گفت: « أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ » یعنی لَا يَأْكُلُونَ . و در سورة آل عمران (۷۹) گفت: « مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْبَةَ » یعنی لَا يَنْبَغِي لِبَشَرٍ . و در سورة ص (۸۶) گفت: « قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ » یعنی وَلَا أَنَا بِالَّذِي أُكَلِّفُكُمْ الْأَجْرَ . و در سورة حم السجده (۴۳) گفت: « مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ » . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم ما بمعنی نیست بود چنانکه در سورة هود (۶۱) گفت: « وَ إِلَىٰ نُؤُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ » یعنی لَيْسَ لَكُمْ رَبٌّ غَيْرُهُ . و هم در بن سورة (۵۰) گفت:

«وَالْإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ»
یعنی لیس لکم ربّ غیره. وازین معنی درقرآن بسیارست.

و وجه سیم ما بمعنی آنکه بود چنانکه درسورة البقره (۱۵۹)
گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ» یعنی
الَّذِينَ أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ. و درسورة سبأ (۴۷) گفت: «قُلْ مَا
سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» یعنی الَّذِي سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ. و درسورة
واللیل (۳) گفت: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» یعنی الَّذِي خَلَقَ
الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ. وازین معنی درقرآن بسیارست.

و وجه چهارم ما بمعنی کدام چیز بود و آنرا استفهام خوانند
چنانکه درسورة البقره (۱۳۳) گفت: «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ
يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي» یعنی أَى شَىْءٍ
تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي. و هم درین سورة (۱۷۵) گفت: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»
یعنی أَى شَىْءٍ جَرَّاهُمْ عَلَىٰ عَمَلٍ يَدْخُلُ النَّارَ. و این ما را اهل لغت
ماء تعجب نیز خوانند. و در سورة عَبَسَ (۱۷) گفت: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا
أَكْفَرَهُ» یعنی أَى شَىْءٍ أَكْفَرَهُ. و این ما را نیزهم تعجب گویند.

و وجه پنجم ما بمعنی صلّه بود یعنی زیادت باشد دران کلام
چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۶) گفت: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِنْ
لَّهُمْ» یعنی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، و ما صَلَّةٌ فِي الْكَلَامِ. و درسورة المایده

(۱۳) گفت: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ» یعنی فَبَقَضَهِمْ مِيثَاقَهُمْ، و ماصلةٌ فی الکلام. و در سورة المؤمنون (۴۰) گفت: «قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُضِلَّجُنَّ نَادِمِينَ» یعنی قَالَ عَنْ قَلِيلٍ، و ما صلةٌ فی الکلام. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه ششم ما بمعنی چنانکه بود چنانکه در سورة هود (۱۰۶) گفت: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» یعنی کَمَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَ خَرَجَ مِنْهَا أَهْلُهَا كَذَلِكَ تَدُومُ النَّارُ لِأَهْلِ النَّارِ مَا دَامُوا فِيهَا كَمَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ لِأَهْلِهَا فَأَهْلُ النَّارِ يَدُومُونَ فِيهَا لَا أَحْيَاءَ وَ لَا أَمْوَاتًا إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» یعنی بِمَشِيَّتِهِ مَا أَخْرَجَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ إِلَى الْجَنَّةِ. و بعد آن گفت: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» یعنی کَمَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا فَخَرَجَ أَهْلُهَا مِنْهَا فَكَذَلِكَ تَدُومُ الْجَنَّةُ مَا دَامُوا فِيهَا أَحْيَاءَ فَأَهْلُ الْجَنَّةِ لَا يَمُوتُونَ أَبَدًا إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» یعنی بِمَشِيَّتِهِ مَا نَقَصَ لِأَهْلِ التَّوْحِيدِ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ فَدَخَلُوا الْجَنَّةَ بَعْدَ أَوَائِلِهِمْ. و در سورة يس (۶) گفت: «لَنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ» یعنی کَمَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ.

و شرح ماآت و منات و عللهایی که در قرآنست، جمله را در کتاب ما که نامش کتاب التلخیص فی علل القرآن نهادیم بتمامی ظاهرتر

ازین بیان کردیم تا این قدر معلوم باشد .

مَتَاعٌ - بدان که مَتَاع در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین مَتَاع بمعنی مُدَّت بود چنانکه خدای در سورة البقره (۳۶) گفت : « وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ » یعنی 'إِلَىٰ مُنْتَهَاءِ مُدَّةِ آجَالِكُمْ' . و در سورة الأعراف (۲۴) گفت : « قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ » یعنی 'إِلَىٰ مُنْتَهَاءِ مُدَّةِ آجَالِكُمْ' . و در سورة الأنبياء (۱۱۱) گفت : « وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ » .

و وجه دوم مَتَاع بمعنی منفعت بود چنانکه در سورة المائدة (۹۶) گفت : « أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلْمَسِيرَةِ » یعنی 'مَنْفَعَةً لَّكُمْ وَلَهَا' . و در سورة النور (۲۹) گفت : « لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ » یعنی 'مَنْفَعَةً لَّكُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ' . و در سورة الواقعة (۷۳) گفت : « نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ » یعنی 'مَنْفَعَةً لِّمَنْ نَزَلَ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ' . و در سورة النَّازِعَاتِ (۳۳) گفت : « مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ » یعنی 'مَنْفَعَةً لَّكُمْ وَلَهَا' .

و وجه سیم مَتَاع بمعنی خُورخانه بود چنانکه در سورة البقره (۲۴۱) گفت : « وَ لِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ » یعنی 'الَّذِي يُسَعِّهَا زَوْجَهَا سَوَى الْمَهْرِ عَلَى قَدَرٍ مَيْسَرَتِهِ' . و در سورة النساء

(۷۷) گفت: « قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى » .

و وجه چهارم مَتَاع بمعنی آهَن و مَس و اَرزیز و برنج و سپید
روی بود چنانکه در سورة الرعد (۱۷) گفت: « وَ مِمَّا تُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي
النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ » یعنی الحدید و الرصاص و الشَّبه
والصُّفر .

مَثَلٌ - بدان که مثل در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین مثل بمعنی مانند بود چنانکه خدای در سورة
النحل (۷۵) گفت: « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا » یعنی وَصَفَ اللَّهُ شَبَهًا . و در
سورة الفتح (۲۹) گفت: « ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ »
یعنی شَبَهُهُمْ . و در سورة الحشر (۲۱) گفت: « وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ » یعنی وَ تِلْكَ الْأَشْبَاهُ نَصِفُهَا لِلنَّاسِ .

و وجه دوم مَثَل بمعنی روشها بود چنانکه در سورة البقره
(۲۱۴) گفت: « أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ » یعنی سُنَنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْبَلَاءِ . و در
سورة الزخرف (۸) گفت: « فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ
الْأَوَّلِينَ » یعنی سُنَنَ الْأَوَّلِينَ . و در سورة الثور (۳۴) گفت: « وَ مَثَلًا
مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ » یعنی سُنَنَ الْعَذَابِ فِي
الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ .

و وجه سیم مَثَل بمعنی عبرت بُود چنانکه در سورة الزخرف

(۵۶) گفت: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ» یعنی عِبْرَةً لِلْآخِرِينَ .
وهم درین سوره (۵۹) گفت: «وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی عِبْرَةً
لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ .

و وجه چهارم مَثَلُ بمعنی عذاب بود چنانکه در سوره ابراهیم
(۴۵) گفت: «وَتَبَيَّنَ لَكُمُ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْآمِثَالَ»
یعنی وَوَصَفْنَا لَكُمُ الْعَذَابَ . یعنی عَذَابَ الْأُمَمِ الْحَالِيَةِ . و در سوره
الفرقان (۳۹) گفت: «وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ» یعنی وَصَفْنَا لَهُ الْعَذَابَ
إِنَّهُ نَازِلٌ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا . یعنی الْأُمَمِ الْحَالِيَةِ .

مَثْوًى - بدان که مَثْوًى در قرآن بردو وجه باشد:

وجه نخستین مَثْوًى بمعنی جای بازگشتن بود چنانکه خدای
در سوره الزمر (۶۰) گفت: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا
فِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» یعنی مَأْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ . و در سوره حم
السَّجْدَةِ (۲۴) گفت: «فَإِنْ يَضْرِبُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» یعنی مَأْوًى لَهُمْ .
و در سوره محمد (۱۹) گفت: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِيكُمْ» یعنی
مَأْوِيَكُمْ .

و وجه دوم مَثْوًى بمعنی منزلت بود چنانکه در سوره یوسف (۲۱)
گفت: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ» یعنی أَحْسِنِي مَنَزِلَتَهُ . و هم درین سوره (۲۳)
گفت: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» یعنی أَحْسَنَ مَنَزِلَتِي .

مُحَصَّنَاتٌ - بدان که مُحَصَّنَاتٌ در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین مُحَصَّنَات بمعنی زنان آزاد بود چنانکه خدای
در سورة النسا (۲۵) گفت: «وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ
الْمُحَصَّنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» یعنی الحرائر المؤمنات. و هم درین سورة (۲۵)
گفت: «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحَصَّنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» یعنی الحرائر.
و در سورة المایده (۵) گفت: «وَالْمُحَصَّنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحَصَّنَاتُ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» یعنی الحرائر.

و وجه دوم مُحَصَّنَات بمعنی زنان پارسا بود چنانکه در سورة
النسا (۲۵) گفت: «مُحَصَّنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ» یعنی مُحَصَّنَاتٍ عَفَافٍ.
و در سورة النور (۲۳) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَّنَاتِ الْغَافِلَاتِ»
یعنی العفایف مِنَ الْفَوَاحِشِ.

و وجه سیم مُحَصَّنَات بمعنی زنان باشوی بود چنانکه در سورة
النسا (۲۴) گفت: «وَالْمُحَصَّنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»
یعنی ذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.
مَد - بدان که مَد در قرآن برینچ وجه باشد:

وجه نخستین مَد بمعنی فرو گذاشتن بود در گم راهی چنانکه
در سورة البقره (۱۵) گفت: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ» یعنی يُخَلِّیهِمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ يَعْمَهُونَ. و در سورة الأعراف (۲۰۲)
گفت: «وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَى» یعنی يُخَلُّونَهُمْ فِي الْغَى.

و وجه دوم مَد بمعنی دادن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل

(۶) گفت: «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ» یعنی اَعْطَيْنَاكُمْ. و در سورة الْمُؤْمِنُونَ (۵۵) گفت: «أَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُنِذُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ» یعنی إِنَّمَا نُعْطِيهِمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ. و در سورة نوح (۱۱) گفت: «وَأَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُنِذُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ» یعنی وَيُعْطِيهِمُ الْأَمْوَالَ وَالْبَيْنَ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سیم مدّ بمعنی بُریده ناشدن بود چنانکه در سورة مریم (۷۹) گفت: «وَنُذِّلْ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» یعنی عَذَابًا أَنْقِطَاعَ لَهُ. و در سورة المدثر (۱۲) گفت: «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا» یعنی مَالًا لَا يَنْقُطُ فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ.

و وجه چهارم مدّ بمعنی گسترانیدن بود چنانکه در سورة الحجر (۱۹) گفت: «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» یعنی وَ الْأَرْضَ بَسَطْنَاهَا. و در سورة الفرقان (۴۵) گفت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ» یعنی كَيْفَ بَسَطَ الظِّلَّ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فِي الدُّنْيَا كُلِّهَا.

و وجه پنجم مدّ بمعنی راست شدن بود چنانکه در سورة الانشقاق (۳) گفت: «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» یعنی سَوِيَتْ فَدَخَلَ مَا عَلَى ظَهْرِهَا فِي بَطْنِهَا.

مُدْخَلٌ - بدان که مُدْخَل در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین مُدْخَل بمعنی بهشت بود چنانکه خدای در سورة

النساء (۳۱) گفت: « نَكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا » یعنی الجَنَّةَ .

و وجه دوم مُدْخَل بمعنی مدینه رسول بود علیه السلام چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۸۰) گفت: « وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ » یعنی فِی الْمَدِيْنَةِ .

مرض - بدان که مرض در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین مرض بمعنی شك بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۰) گفت: « وَمَا يَشْعُرُونَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ » یعنی الشَّكُّ « فَرَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا » یعنی شَكًّا . و در سورة التَّوْبَةِ (۱۲۵) گفت: « وَ اَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلَى رِجْسِهِمْ » یعنی فِيْ قُلُوْبِهِمْ شَكٌّ . و در سورة مُحَمَّد (۲۰) گفت: « رَاَيْتَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ » یعنی الشَّكُّ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم مرض بمعنی نابکاری کردن بود چنانکه در سورة الاحزاب (۳۲) گفت: « فَيَطْمَعُ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهِ مَرَضٌ » یعنی فُجُورٌ . و هم در آخر این سورة (۶۰) گفت: « لَّيْنٌ لِّمَنِ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ » یعنی الْفُجُورَ .

و وجه سیم مرض بمعنی خستگی بود چنانکه در سورة النساء (۴۳) و در سورة المائدة (۶) گفت: « وَ اِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ » یعنی وَ اِنْ كُنْتُمْ جَرَحٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ .

و وجه چهارم مَرَضَ بمعنی بیماری بود چنانکه در سورة البقره (۱۸۴) گفت: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» یعنی مَنْ كَانَ بِهِ شَيْءٌ مِنْ مَرَضٍ . و در سورة التَّوْبَةِ (۹۱) گفت: «لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى» یعنی مَنْ كَانَ بِهِ شَيْءٌ مِنْ مَرَضٍ . و در سورة النُّورِ (۶۱) و سورة الْفَتْحِ (۱۷) گفت: «وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» .

مَسْ - بدان که مَسْ در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین مَسْ بمعنی جماع کردن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۳۶) گفت: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ» یعنی مَا لَمْ تُتْجَامِعُوهُنَّ . و در سورة آل عمران (۴۷) و در سورة مريم (۲۰) گفت: «لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ» یعنی لَمْ تُتْجَامِعْنِي زَوْجٌ . و در سورة الْأَحْزَابِ (۴۹) گفت: «لَمْ يَطْلُقْهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ» یعنی مِنْ قَبْلِ أَنْ تُتْجَامِعُوهُنَّ .

و وجه دوم مَسْ بمعنی فرا بسودن بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۲۰) گفت: «إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسْرُّهُمْ» یعنی إِنْ تُصِيبَكُمْ و در سورة الْأَعْرَافِ (۹۵) گفت: «وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَآءُ وَالسَّرَآءُ» یعنی أَصَابَ آبَاءَنَا الضَّرَآءُ وَالسَّرَآءُ ، أَيْ الشِّدَّةُ وَالْفَرَحُ . و در سورة الْحَجَرِ (۴۸) گفت: «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» یعنی يُصِيبُهُمْ . و در سورة ص (۴۱) گفت: «إِنْسِي مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ» یعنی أَصَابَنِي

الشَّيْطَانُ .

و وجه سَيِّمٌ مَسَ بمعنی دیوانگی بود چنانکه در سورة البقره (۲) گفت : « إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » یعنی من الجنون .

مُسْتَقَرٌّ و مُسْتَوْدَعٌ - بدان که مُسْتَقَرٌّ و مُسْتَوْدَعٌ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین مُسْتَقَرٌّ بمعنی آب منی مرد بود در زهدان زن و مُسْتَوْدَعٌ آب منی مرد بود در پشت مرد و بعضی گفتند که مُسْتَقَرٌّ رحم مادر بود و مُسْتَوْدَعٌ گور باشد چنانکه خدای در سورة الانعام (۹۸) گفت : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ » یعنی النطفة فی أَرْحَامِ النِّسَاءِ « و مُسْتَوْدَعٌ » یعنی النطفة فی أَصْلَابِ الرِّجَالِ . وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : « فَمُسْتَقَرٌّ » یعنی رَحِمَ الْمَرْأَةِ « و مُسْتَوْدَعٌ » یعنی الْقَبْرِ .

و وجه دوم مُسْتَقَرٌّ بمعنی آرامگاه جانوران بود بشب و مُسْتَوْدَعٌ آنجا بود که درو بمیرند چنانکه در سورة هود (۶) گفت : « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا » یعنی وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا حَيْثُ تَسْتَقِرُّ بِاللَّيْلِ وَ مُسْتَوْدَعَهَا حَيْثُ تَمُوتُ فِيهِ .

و وجه سیم مُسْتَقَرٌّ بکناره رسیدن آفتاب بود چنانکه در سورة يس (۳۸) گفت : « وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا » یعنی لِمُنْتَهَاهَا .

و وجه چهارم مُسْتَقَرٌّ بمعنی کناره سخن بود چنانکه در سورة

الأنعام (۶۷) گفت: «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ» یعنی لِكُلِّ حَدِيثٍ مُّنتَهَا.

مَشْيُ - بدان که مشی در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین مشی بمعنی بگذشتن بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۰) گفت: «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَافِهِ» یعنی مَضَوَّافِهِ. و در سورة الملک (۱۵) گفت: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا» یعنی مَضَوْا وَ مَرُّوا فِي نَوَاحِيهَا.

و وجه دوم مشی بمعنی راه راست گرفتن بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۲۲) گفت: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» یعنی إِيْمَانًا يَهْتَدِي بِهِ. و در سورة الحديد (۲۸) گفت: «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» یعنی إِيْمَانًا تَهْتَدُونَ بِهِ.

و وجه سیم مشی بمعنی رفتن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۹۵) گفت: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ» یعنی يَسِيرُونَ مُطْمَئِنِّينَ. و در سورة الفرقان (۷) گفت: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» یعنی يَسِيرُ. و هم درین سورة (۶۳) گفت: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» یعنی يَسِيرُونَ عَلَيْهَا تَوَاضِعًا.

مَضَاجِعُ - بدان که مضاجع در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین مضاجع بمعنی خوابگاهها بود چنانکه خدای در سورة السجده (۱۶) گفت: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» یعنی

تَرْتَفِعُ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَرْأِ قَدْ .

و وجه دوم مضاجع بمعنی گورها بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۵۴) گفت : « قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُتُوكُمْ لَكَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ » یعنی «إِلَىٰ قُبُورِهِمْ» .

مَعْرُوف - بدان که معروف در قرآن بر پنج وجه باشد :

وجه نخستین معروف بمعنی فام دادن بود چنانکه خدای در سورة النساء (۶) گفت : « فَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ » یعنی بالقرض . و هم درین سورة (۱۱۴) گفت : « لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ » یعنی «أَوْ قَرْضٍ» .
و وجه دوم معروف بمعنی آراستن بود چنانکه در سورة البقرة (۲۳۴) گفت : « فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ » یعنی بالتزین . و هم درین سورة (۲۴۰) گفت : « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ » یعنی «مِنْ تَزْيِينٍ» .

و وجه سیم معروف بمعنی وعده بود چنانکه در سورة البقرة (۲۳۵) گفت : « عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاوِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا » یعنی عِدَّةً حَسَنَةً . و در سورة النساء (۸) گفت : « وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا » یعنی عِدَّةً حَسَنَةً .

و وجه چهارم بمعنی نیکو بود چنانکه در سورة البقرة (۲۶۳)

گفت: « قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى » یعنی
الْقَوْلُ الْحَسَنُ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى .

و وجه پنجم معروف بمعنی فراخ دستی بود چنانکه در سورة
البقره (۲۴۱) گفت: « وَالْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ »
یعنی مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ عَلَى قَدَرِ مَيْسَرَةِ الرَّجُلِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : مَتَاعٌ
بِالْمَعْرُوفِ أَنْ يُسَمَّعَ إِمْرَأَتُهُ إِذَا طَلَّقَهَا عَلَى قَدَرِ مَيْسَرَتِهِ . و هم درین
سورة (۲۳۳) گفت: « وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ »
یعنی بِالْمَيْسَرَةِ .

مَقَامٌ - بدان که مَقَام در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین مَقَام بمعنی آرامگاه بود چنانکه خدای در سورة
بنی اسرائیل (۷۹) گفت: « عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَجْهُوداً »
یعنی مَسْكَناً مَجْهُوداً . و در سورة الشعرا (۵۸) گفت: « فَأَخْرَجْنَاهُمْ
مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ » یعنی مَسَاكِيناً حَسَنَاناً . و در سورة
الدُّخان (۱۲۶) گفت: « كَمْ تَرَ كُؤُومًا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ » یعنی مَسَاكِيناً حَسَنَاناً . و هم درین سورة (۵۱) گفت: « إِنَّ
الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ » یعنی فِي مَسَاكِينِ أَمِينٍ مِنَ الْمَوْتِ .

و وجه دوم مَقَام بمعنی جایگاه بود که مردم در وی پیا
ایستد و درنگ کند چنانکه در سورة یونس (۷۱) گفت: « وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي » یعنی مَكْنِي

فِيكُمْ .

و وجه سیم مقام بمعنی شمارگاه بود نزد ایزد تعالی در قیامت چنانکه در سورة ابراهیم (۱۴) گفت : « ذَلِكْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ » یعنی الْقِيَامَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي الْحِسَابِ . و در سورة الرَّحْمَنِ (۴۶) گفت : « وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ » یعنی الْقِيَامَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْحِسَابِ .

و وجه چهارم مقام بمعنی جایگاه بود چنانکه در سورة النَّمل (۳۹) گفت : « أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ » یعنی قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَكَانِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ جَالِسٌ . و در سورة الصَّافَات (۱۶۴) گفت : « وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ » یعنی إِلَّا لَهُ مَكَانٌ مَعْلُومٌ يَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ ، وَهُمْ الْمَلَائِكَةُ .

مَکَّان - بدان که مَکَّان در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین مَکَّان بمعنی جایگاه بود چنانکه خدای در سورة مریم (۷۵) گفت : « فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا » یعنی أَشْرُ مَوْضِعًا . و در سورة ق (۴۱) گفت : « وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ » یعنی مِنْ مَوْضِعٍ قَرِيبٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم مَکَّان بمعنی درجت بود چنانکه در سورة مریم (۵۷) گفت : « وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا » یعنی دَرَجَةً عَالِيَةً .

و وجه سیم مَکَّان بمعنی بترازو بود چنانکه در سورة یوسف

(۷۷) گفت: « قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا » یعنی اَشْرُ مِنْهُ ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ قَالَ أَنْتُمْ أَشْرُ الْأَعْمَالِ .

مِنْ - بدان که مِنْ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین مِنْ بمعنی صله بود یعنی در آنجا افزون باشد چنانکه خدای در سورة یوسف (۱۰۱) گفت: « رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ » یعنی قَدْ آعْطَيْتَنِي الْمُلْكَ ، وَ مِنْ هَاهُنَا صَلََّةٌ . و در سورة النور (۳۰) گفت: « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » یعنی يَغُضُّوا أَبْصَارَهُمْ مِنَ الْمَعَاصِي ، وَ مِنْ هَاهُنَا صَلََّةٌ . و در سورة حم عسق (۱۳) گفت: « شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ » یعنی شَرَعَ لَكُمْ الدِّينَ وَ مِنْ هَاهُنَا صَلََّةٌ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم مِنْ بمعنی تبه بود چنانکه در سورة الرعد (۱۱) گفت: « لَهُ مُعْتَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » یعنی يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ . و در سورة المؤمن (۱۵) گفت: « يُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ » یعنی بِأَمْرِهِ . و در سورة القدر (۴) گفت: « تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » یعنی بِكُلِّ أَمْرٍ .

و وجه سیم مِنْ بمعنی در بود چنانکه در سورة البقره (۲۲۲) گفت: « فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » یعنی فِي حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ، أَيْ الْفَرَجَ . و در سورة الملائکه (۴۰) گفت: « قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ » یعنی فِي

الأرض .

و وجه چهارم من بمعنی قبر بود چنانکه در سورة الانبیا (۷۷) گفت : « وَ نَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ، یعنی نَصَرْنَا نُوحًا عَلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا .
 مَوْت - بدان که مَوْت در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین مَوْت بمعنی آب مَنی بود چنانکه خدای در سورة البقرة (۲۸) گفت : « كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ، یعنی كُنْتُمْ نُطْفًا مَيِّتَةً لَمْ تُخْلَقُوا فَخَلَقَكُمْ وَ جَعَلَ فِيكُمْ الْأَرْوَاحَ . و در سورة الملک (۲) گفت : « الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ ، یعنی خَلَقَ النُّفُتَةَ الْمَيِّتَةَ وَ جَعَلَ فِيهَا الرُّوحَ .

و وجه دوم مَوْت بمعنی بیرون شدن جان بود از تن بَعْقُوْبَتی و بعد از آن باز گشتن وی بتن در دنیا بدان سان که بنی اسرائیل را بود یسوالی که موسی را کردند چنانکه در سورة البقرة (۵۶) گفت : « وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ إِنَّ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ، یعنی أَمَّا تَهُمُ اللَّهُ عُقُوبَةً بِنَا سَأَلُوا مُوسَىٰ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ . و هم درین سورة (۲۴۳) گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا فَمَاتُوا ، فَكَانُوا أَمْوَاتًا ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ ، ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ، یعنی بَعَثْنَاهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ .

و وجه سیم مَوَدَّت بمعنی هر گاه بود نه چنانکه در دنیا جان در تن آید چنانکه در سورة آل عمران (۱۸۵) گفت: «وَكُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» . و در سورة الجمعة (۸) گفت: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَّقُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» یعنی المَوْتُ الَّذِي لَا يَرْجِعُ صَاحِبُهُ فِي الدُّنْيَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

مَوَدَّة - بدان که مَوَدَّت در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین مَوَدَّت بمعنی دوستی بود در دنیا چنانکه خدای در سورة الروم (۲۱) گفت: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً» یعنی مَحَبَّةً فِي الدُّنْيَا .

و وجه دوم مَوَدَّت بمعنی نیک خواستن بود چنانکه در سورة الْمُمتَحَنَةِ (۱) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ» یعنی بِالنَّصِيحَةِ . و هم درین سورة (۱) گفت: «وَابْتَغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ» یعنی بِالنَّصِيحَةِ .

و وجه سیم مَوَدَّت بمعنی عطا دادن بود چنانکه در سورة حم عسق (۲۳) گفت: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» یعنی إِلَّا الصِّلَةَ فِي الْقُرْبَى .

و وجه چهارم مَوَدَّت بمعنی دوستی بود در دین چنانکه در سورة النِّسَاءِ (۷۳) گفت: «وَلَنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لِيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ يَنْتَهِكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ» یعنی الْمَحَبَّةَ فِي الدِّينِ .

مَوْلَى - بدان که مَوْلَى در قرآن برشش وجه باشد :

وجه نخستین مَوْلَى بمعنی خویشاوند بود چنانکه خدای در
سورة الدُّخَان (۴۱) گفت : « يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا ، يَعْنِي
لَا يَنْتَفِعُ قَرِيبٌ عَنْ قَرَابَتِهِ مِنَ الْكُفَّارِ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَنْفَعَةِ .

و وجه دوم مَوْلَى بمعنی پروردگار بود چنانکه در سورة الانعام
(۶۲) گفت : « ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ
الْحَاسِبِينَ ، يَعْنِي رَبَّهُمُ الْحَقُّ .

و وجه سیم مَوْلَى بمعنی دوست بود چنانکه در سورة محمد
(۱۱) گفت : « وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ، يَعْنِي لَا وَلِيَّ لَهُمْ . و در
سورة التَّحْرِيم (۴) گفت : « وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ ، يَعْنِي
وَلِيُّهُ بِالنُّصْرَةِ .

و وجه چهارم مَوْلَى بمعنی هم عهد بود چنانکه در سورة النِّسَاء
(۳۳) گفت : « وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ ، يَعْنِي الْعَصَبَةَ .

و وجه پنجم مَوْلَى بمعنی میراث خواره بود و جمعش مَوَالِی
باشد چنانکه در سورة مريم (۵) گفت : « وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِیَّ مِنْ وَرَائِي ،
يَعْنِي الْوَرَاثَةَ مِنْ وَرَائِي .

و وجه ششم مَوْلَى بمعنی آزاد کرده بود چنانکه در سورة
الْأَحْزَاب (۵) گفت : « فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ
وَمَوَالِيكُمْ ، يَعْنِي عُتَقَاءَكُمْ .

میت - بدان که میت درقرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین میت بمعنی گم راه بود چنانکه خدای درسورة
الأنعام (۱۲۲) گفت : « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ » یعنی أَوْ مَنْ كَانَ
ضَالًّا عَنِ الْهُدَى فَهَدَيْنَاهُ .

و وجه دوم میت بمعنی زمین بی نبات بود چنانکه درسورة الأعراف
(۵۷) گفت : « وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ
إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ » یعنی الْأَرْضَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا
نَبَاتٌ فَهِيَ مَيِّتَةٌ فَأَحْيَيْنَاهَا بِالْمَاءِ . و درسورة يس (۳۳) گفت : « وَآيَةٌ
لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا » یعنی أَحْيَيْنَاهَا بِالْمَاءِ . و ازین معنی درقرآن
بسیارست .

و وجه سیم میت بمعنی مرده بود چنانکه درسورة الزمر (۳۰)
گفت : « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ » یعنی الْمَيِّتَ بَعْنِهِ .

و وجه چهارم میت بمعنی آب منی بود چنانکه درسورة آل
عمران (۲۷) و درسورة یونس (۳۱) گفت : « يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ » یعنی يُخْرِجُ النُّطْقَةَ وَهِيَ مَيِّتَةٌ مِنَ الْحَيَّوَانِ .
و ازین معنی درقرآن بسیارست .

میزان - بدان که میزان درقرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین میزان بمعنی نهاد دین و داد بود چنانکه خدای در
سورة حم عسق (۱۷) گفت : « اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ »

یعنی الشَّرِيعَةُ وَالْعَدْلَ . و در سورة الحديد (۲۵) گفت : « لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ » یعنی الشَّرِيعَةُ وَالْعَدْلَ .
و وجه دوم میزان بمعنی ترازو بود چنانکه در سورة الأعراف (۸۵) گفت : « فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ » یعنی الْمِيزَانَ بِعَيْنِهِ . و در سورة الرَّحْمَنِ (۹) گفت : « وَأَقِيمُوا الزُّنْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ »
یعنی الْمِيزَانَ بِعَيْنِهِ .

میل - بدان که میل در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین میل بمعنی حمله کردن بود چنانکه خدای در سورة النِّسَاءِ (۱۰۲) گفت : « وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَكْفُرُونَ عَنْ أَسْلَحَتِكُمْ وَأَمْتَعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً » یعنی يَحْمِلُونَ عَلَيْكُمْ حَمْلَةً وَاحِدَةً .

و وجه دوم میل بمعنی چسبیدن بود چنانکه هم در سورة النِّسَاءِ (۲۷) گفت : « وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا »
یعنی أَنْ تَضَعُوا صَفْوَاً عَظِيمًا . و هم در بن سورة (۱۲۹) گفت : « وَ لَوْ حَرَضْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ » یعنی فَلَا تَضَعُوا كُلَّ الصَّغْرِ . و ازین
معنی [در قرآن] بسیارست .

حرف نون از کتاب وجوه قرآن.

نَارٌ - بدان که نار در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین نار بمعنی روشنایی بود چنانکه خدای در سورة طه (۱۰) گفت : « فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا » یعنی إِنِّي رَأَيْتُ نُورًا . و در سورة القصص (۲۹) گفت : « إِنِّي آنَسْتُ نَارًا » یعنی إِنِّي رَأَيْتُ نُورًا .

و وجه دوم نار بمعنی متفق شدن بود بر زم کردن با پیغامبر علیه السلام چنانکه در سورة المائدة (۶۴) گفت : « كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ » یعنی كُلَّمَا أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ عَلَى مُجَارَبَةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَّقَ اللَّهُ أَجْمَاعَهُمْ .

و وجه سیم نار بمعنی آتش بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۳۱) گفت : « وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » یعنی النَّارَ بَعَيْنَهَا و در سورة الانبياء (۶۹) گفت : « قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ » یعنی النَّارَ بَعَيْنَهَا . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

نَاسٌ - بدان که ناس در قرآن برده وجه باشد :

وجه نخستین ناس بمعنی محمد بود علیه السلام چنانکه خدای در سورة النساء (۵۴) گفت : « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » یعنی مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ .

و وجه دوم ناس بمعنی یک مرد بود که نامش نعيم بن مسعود

بود چنانکه خدای درسورة آل عمران (۱۷۳) گفت: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» یعنی نَعِيمَ بْنِ مُسْعُودٍ الْأَشْجَعِيَّ . و درسورة النسا (۵۴) گفت: «أَمْ يَجْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی النبی وَحْدَهُ و درسورة المؤمن (۵۷) گفت: «لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» یعنی الدَّجَالِ وَحْدَهُ .

و وجه سیم ناس بمعنی پیغامبران بود خاص چنانکه در سورة البقره (۱۴۳) گفت: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» یعنی عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً .

و وجه چهارم ناس بمعنی مؤمنان بود خاص چنانکه در سورة البقره (۱۶۱) گفت: «أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» یعنی الْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً . و درسورة آل عمران (۸۷) گفت: «أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» یعنی لَعْنَةُ الْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً . و هم درین سورة (۹۷) گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی الْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً .

و وجه پنجم ناس بمعنی مؤمنان اهل توریة بود خاص چنانکه در سورة البقره (۱۳) گفت: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ» یعنی مُؤْمِنِي أَهْلِ التَّوْرَةِ خَاصَّةً .

و وجه ششم ناس بمعنی بنی اسرائیل بود خاص چنانکه درسورة آل عمران (۷۹) گفت: «مَا كَانَ لِیَسِّرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ

الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ « يَعْنِي ابْنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّةً . و در سورة المائدة (۱۱۶) گفت : « يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ » يَعْنِي لِبْنِي إِسْرَائِيلَ .

و وجه هفتم ناس بمعنی اهل کشتی نوح بود چنانکه در سورة البقره (۲۱۳) گفت : « كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً » يَعْنِي أَهْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ وَحَدَّهَا . و در سورة یونس (۱۹) گفت : « وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً » يَعْنِي أَهْلَ السَّفِينَةِ وَحَدَّهَا .

و وجه هشتم ناس بمعنی اهل مصر بود خاص چنانکه در سورة یوسف (۴۶) گفت : « لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ » يَعْنِي إِلَى أَهْلِ مِصْرَ . و هم درین سورة (۴۹) گفت : « ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ » يَعْنِي أَهْلَ مِصْرَ . و در سورة طه (۵۹) گفت : « وَأَنْ يُجَشَّرَ النَّاسُ ضُحًى » يَعْنِي أَهْلَ مِصْرَ .

و وجه نهم ناس بمعنی اهل مکه بود خاص چنانکه در سورة یونس (۲۳) گفت : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ » يَعْنِي يَا أَهْلَ مَكَّةَ خَاصَّةً . و در سورة بنی اسرائیل (۶۰) گفت : « وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ » يَعْنِي بِأَهْلِ مَكَّةَ خَاصَّةً . و هم درین سورة (۶۰) گفت : « وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ » يَعْنِي لِأَهْلِ مَكَّةَ خَاصَّةً . و در سورة النمل (۸۲) گفت : « إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ » يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ خَاصَّةً .

و وجه دهم ناس بمعنی جمله مردم بود چنانکه در سورة النّاس (۱) گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، يَعْنِي جَمِيعَ النَّاسِ. و در سورة الحجرات (۱۳) گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» يَعْنِي جَمِيعَ النَّاسِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

نجم - بدان که نجم در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین نجم بمعنی ستاره بود چنانکه خدای در سورة النّحل (۱۶) گفت: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» يَعْنِي بِالْكَوْكَبِ هُمْ يَهْتَدُونَ. و در سورة الطّارق (۳) گفت: «وَمَا أَذْرِيكُ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثّاقِبُ» يَعْنِي الْكَوْكَبُ الْمُضِيءُ.

و وجه دوم نجم بمعنی آیت قرآن و سورة وی بود چنانکه در سورة النّجم (۱) گفت: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» يَعْنِي نُجُومَ الْقُرْآنِ إِذَا نَزَلَ بِهَا جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِآيَةٍ وَآيَتَيْنِ أَوْ سُورَةٍ وَ سُورَتَيْنِ.

و وجه سیم نجم بمعنی نباتی بود که ساق ندارد یعنی که خوبشتن بر زمین گسترده چنانکه در سورة الرّحمن (۶) گفت: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» يَعْنِي النَّبَتُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ سَاقٌ إِنَّ النَّجْمَ كُلُّ نَبْتٍ لَيْسَ لَهُ سَاقٌ وَالشَّجَرُ كُلُّ نَبْتٍ لَهُ سَاقٌ.

نسی - بدان که نسی در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین نسی بمعنی دست بازداشتن بود چنانکه خدای در
سورة البقره (۱۰۶) گفت: « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا » یعنی اَوْ
نَثُرُ كَهَا وَلَا تَنْسَخَهَا . و هم درین سورة (۲۳۷) گفت: « وَلَا تَنْسُوا
الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ » یعنی وَلَا تَثُرُ كُوا الْفَضْلَ فِيمَا بَيْنَكُمْ . و در سورة طه
(۱۱۵) گفت: « وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ » یعنی فَتَرَكَ
الْعَهْدَ . و در سورة السَّجده (۱۴) گفت: « فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ » یعنی إِنَّا تَرَ كُنَّاكُمْ فِي الْعَذَابِ .

و وجه دوم نسی بمعنی فراموش کردن بود چنانکه در سورة
الکھف (۶۳) گفت: « إِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ
أَذْكُرَهُ » یعنی ذَهَبَ الْخُوتُ مِنْ ذِكْرِي . و هم درین سورة (۷۳)
گفت: « لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ » یعنی بَمَا ذَهَبَ عَنْ ذِكْرِي . و در سورة
الْأَعْلَىٰ (۶) گفت: « سَنَقْرَأُكَ فَلَا تَنْسَىٰ » یعنی فَلَا يَذْهَبُ عَنْ ذِكْرِكَ
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ .

نشر - بدان که نشر در قرآن بر دو وجه باشد:

وجه نخستین نشر بمعنی گسترانیدن بود چنانکه خدای در
سورة الکھف (۱۶) گفت: « يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ » یعنی يَنْسُطُ
لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ نِعْمَتِهِ . و در سورة الرُّوم (۲۰) گفت: « وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ » یعنی تَنْبَسِطُونَ . و
در سورة حم عسق (۲۸) گفت: « وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا

قَتُّوْا وَ يَنْشُرْ رَحْمَتُهُ ، یعنی وَ يَنْبُسُطُ نِعْمَتُهُ .

و وجه دوم نشر بمعنی پراگندن بود چنانکه در سورة الأحزاب (۵۳) گفت : « وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا » یعنی فَتَفَرَّقُوا .

نُشُور - بدان که نُشُور در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین نُشُور بمعنی زنده شدن بود چنانکه خدای در سورة الملائکه (۹) گفت : « اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْتَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ » یعنی هَكَذَا نُحْيِي بَعْدَ الْمَوْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا نُحْيِي الْأَرْضَ بِالْمَاءِ .

و وجه دوم نُشُور بمعنی پراگنیختن بود چنانکه در سورة الفرقان (۳) گفت : « وَلَا يَنْبَلِكُوكُمْ مَوْتَنَا وَلَا حَيَاتُنَا وَلَا نُشُورًا » یعنی وَلَا بَعْثًا . و هم درین سورة (۴۰) گفت : « بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا » یعنی لَا يَخْشَوْنَ بَعْثًا . و در سورة الملك (۱۵) گفت : « فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ » یعنی وَإِلَيْهِ الْبَعْثُ بَعْدَ الْمَوْتِ .

و وجه سیم نُشُور بمعنی پراگنده شدن بود چنانکه در سورة الفرقان (۴۷) گفت : « وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا » یعنی تَفَرُّقًا يَتَفَرَّقُونَ فِيهِ لِابْتِغَاءِ الرِّزْقِ .

نُشُور - بدان که نُشُور در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین نُشُور بمعنی بی فرمانی کردن زن بود شوهر

خویش را چنانکه خدای در سورة النّسا (۳۴) گفت : « وَاللّٰتِی تَخَافُوْنَ نُشُوزَہُنَّ » یعنی وَاللّٰتِی تَعْلَمُوْنَ عِصْیَانَہُنَّ لِلزَّوْجِ .

و وجه دوم نُشُوز بمعنی ناسازگاری کردن زن بود با شوهر چنانکه در سورة النّسا (۱۲۸) گفت : « وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا » یعنی عَلِمَتْ مِنْ زَوْجِہَا أَثَرَةً أَنْ یُؤْثِرَ عَلَیْہَا غَیْرَہَا مِنَ النِّسَاءِ « فَلَا جُنَاحَ عَلَیْہِمَا أَنْ یُصْلِحَا بَیْنَهُمَا صُلْحًا » بِالْأَمَالِ « وَالصُّلْحُ خَیْرٌ » .

و وجه سیم نُشُوز بمعنی بر بالاتر نشستن بود چنانکه در سورة المجادلہ (۱۱) گفت : « یَا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللّٰهُ لَکُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا » یعنی وَإِذَا قِيلَ اذْ تَفَعُّوا فَارْتَفَعُوا .

و وجه چهارم نُشُوز بمعنی از جای برداشتن بود چنانکه در سورة البقرہ (۲۵۹) گفت : « وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِرُہَا » یعنی کَیْفَ نَرَفَعُہَا .

نَصْر - بدان که نصر در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین نصر بمعنی بازداشتن بود چنانکه خدای در سورة البقرہ (۴۸) گفت : « وَلَا یُقْبَلُ مِنْہَا شَفَاعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْہَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ » یعنی وَلَا هُمْ یَمْنَعُونَ الْعَذَابَ . و در سورة الشعرا (۹۳) گفت : « هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ أَوْ یَنْتَصِرُونَ » یعنی هَلْ یَمْنَعُونَکُمْ مِنَ الْعَذَابِ أَوْ یَمْتَنِعُونَ . و در سورة الصّافات (۲۵) گفت : « مَا لَکُمْ لَا تَتَنَصَرُونَ »

یعنی مَا لَكُمْ لَا يَمْنَعُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا مِنْ دُخُولِ النَّارِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم نصر بمعنی پیروزی و دست یافتن بود چنانکه در سورة البقره (۲۸۶) گفت : « وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » یعنی اجعلْ لَنَا الظَّفَرَ عَلَيْهِمْ . و در سورة آل عمران (۱۴۷) گفت : « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » یعنی اجعلْ لَنَا الظَّفَرَ عَلَيْهِمْ . و در سورة الأنفال (۱۰) گفت : « وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ » یعنی وَ مَا الظَّفَرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ .

و وجه سیم نصر بمعنی داد ستدن بود چنانکه در سورة حم عسق (۴۱) گفت : « وَ لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ » یعنی وَ لَمَنْ اَنْتَقَمَ بَعْدَ ظُلْمِهِ . و در سورة محمد (۴) گفت : « ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَ اَنْتَصَرَ مِنْهُمْ » یعنی لَا نَنْتَقِمَ مِنْهُمْ . و در سورة القمر (۱۰) گفت : « فِدْعَا رَبِّهُ اِنِّىْ مَغْلُوْبٌ فَانْصُرْ » یعنی فَانْتَقِمْ لِّىْ مِنْ قَوْمِى .

و وجه چهارم نصر بمعنی یاری کردن بود چنانکه در سورة الحشر (۱۲) گفت : « وَ لَمَنِ قُوْتِلُوا لَا يَنْصُرُوْهُمْ » یعنی لَا يُعَاوِزُوْهُمْ « وَ لَمَنْ نَصَرُوْهُمْ لِيُوْلِنَ الْاَدْبَارَ » یعنی وَ لَمَنْ عَاوَزُوْهُمْ . و در سورة محمد (۷) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ » یعنی اِنْ تُعِيْنُوا اللّٰهَ يُعِيْنْكُمْ عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ .

نَفْسٌ - بدان که نفس در قرآن بر نه وجه باشد :

وجه نخستین نفس بمعنی عقوبت بود چنانکه [خدای] در سورة آل عمران (۲۸) گفت : « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ » یعنی « وَيُحَذِّرُكُمْ عُقُوبَتَهُ ».

و وجه دوم نفس بمعنی علم بود چنانکه در سورة المائدة (۱۱۶) گفت : « إِنْ كُنْتَ قُلُّهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ » یعنی « وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي عِلْمِكَ ».

و وجه سیم نفس بمعنی جان بود و جمعش أَنْفُسٌ و نُفُوسٌ باشد چنانکه در سورة الأنعام (۹۳) گفت : « وَأَوْتَرَىٰ إِذَا الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ » یعنی « أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ ». و در سورة الزمر (۴۲) گفت : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا » یعنی « يَتَوَفَّى الْأَرْوَاحَ ».

و وجه چهارم نفس بمعنی دل بود چنانکه در سورة البقرة (۲۸۴) گفت : « وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ » یعنی « وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي قُلُوبِكُمْ » و در سورة آل عمران (۱۵۴) گفت : « يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ » یعنی « يُخْفُونَ فِي قُلُوبِهِمْ ». و در سورة بنی اسرائیل (۲۵) گفت : « رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ » یعنی « بِمَا فِي قُلُوبِكُمْ ». و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه پنجم نفس بمعنی تن بود چنانکه در سورة آل عمران

(۱۱۷) گفت : « وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ » یعنی
 أَجْسَادَهُمْ يَظْلِمُونَ . و در سورة هود (۱۰۱) گفت : « وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ
 ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ » یعنی وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَجْسَادَهُمْ . و در سورة الروم (۹)
 گفت : « وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
 كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » یعنی كَانُوا أَجْسَادَهُمْ
 يَظْلِمُونَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه ششم نفس بمعنی مردم بود چنانکه در سورة المائدة
 (۳۲) گفت : « مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ
 نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ » یعنی أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ إِنْسَانًا بِغَيْرِ إِنْسَانٍ . و هم درین
 سورة (۴۵) گفت : « وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ » یعنی أَنَّ
 الْإِنْسَانَ بِالْإِنْسَانِ .

و وجه هفتم نفس بمعنی يك تن بود چنانکه در سورة التوبة
 (۱۲۸) گفت : « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ » یعنی نَفْسًا مِنْ جَنْسِكُمْ .
 و وجه هشتم نفس بمعنی یکی از اهل دین بود چنانکه در سورة
 النساء (۲۹) گفت : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ
 بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ »
 یعنی لَا تَقْتُلُوا بَعْضُكُمْ بَعْضًا مِنْ أَهْلِ دِينِكُمْ . و در سورة النور (۶۱)
 گفت : « فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ » یعنی لِيُسَلِّمَ بَعْضُكُمْ
 عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْ أَهْلِ دِينِكُمْ .

و وجه 'نهم' نفس بمعنی کشتن یکی از اهل دین بود چنانکه در سورة النسا (۶۶) گفت: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی أَنْ یَقْتُلَ بَعْضُكُم بَعْضًا مِنْ أَهْلِ دِينِكُمْ کَمَا فَعَلَ بَنُو إِسْرَءِیلَ إِذْ قَالَ لَهُمْ مُوسَى: «يَا قَوْمِ إِنَّا كُنْكُمْ ظَالِمِينَ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» .

و بدان که نفس اماره در قرآن آن نفس بود که همه بدی فرماید چنانکه در سورة یوسف (۵۳) گفت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» . و نفس لوامه آن بود که گاهی بدی فرماید و گاهی نیکی . چنانکه در سورة القیامه (۲) گفت: «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» . و نفس مطمئنه آن بود که دایم آرمیده باشد بذکر خدای و همه نیکی فرماید چنانکه در سورة الفجر (۲۷) گفت: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» ، إِلَىٰ آخِرِ السُّورَةِ .
نور - بدان که نور در قرآن بر یازده وجه باشد :

وجه نخستین 'نور بمعنی باری تعالی' بود چنانکه در سورة النور (۳۵) گفت: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» ، یعنی اللَّهُ مُنَوَّرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ .
و وجه دوم 'نور بمعنی پیغامبر بود علیه السلام چنانکه در سورة المایده (۱۵) گفت: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» ، یعنی قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ رَسُولٌ .

و وجه سیم 'نور بمعنی بیان حلال و حرام و امر و نهی بود

که در تورات چنانکه در سوره المائدة (۴۴) گفت: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ» یعنی بَيَانِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ الَّذِي فِي التَّوْرَةِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّوِّ فِي الظُّلْمَةِ. و در سوره الأنعام (۹۱) گفت: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا» یعنی التَّوْرَةَ وَمَا فِيهَا مِنْ بَيَانِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّوِّ فِي الظُّلْمَةِ.

و وجه چهارم نور بمعنی بیان حلال و حرام و امر و نهی بود که در قرآنست چنانکه در سوره الأعراف (۱۵۷) گفت: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَغَرَّوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ» یعنی الْقُرْآنَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَ النَّبِيِّ بِمَا فِيهِ مِنَ الْبَيَانِ وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّوِّ فِي الظُّلْمَةِ. و در سوره حم عسق (۵۲) گفت: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ» یعنی الْقُرْآنَ وَمَا فِيهِ مِنَ الْبَيَانِ وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّوِّ فِي الظُّلْمَةِ. و در سوره التغابن (۸) گفت: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» یعنی الْقُرْآنَ وَمَا فِيهِ مِنْ بَيَانِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الضَّوِّ فِي الظُّلْمَةِ.

و وجه پنجم نور بمعنی ایمان بود چنانکه در سوره البقره (۲۵۷) گفت: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ. و در سوره الأنعام (۱۲۲) گفت: «وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَنبِشِي بِهِ فِي النَّاسِ» یعنی إِيْمَانًا يَهْتَدِي بِهِ. و در سوره

الأحزاب (۴۳) گفت: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ . و در سورة الحديد (۲۸) گفت: «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» یعنی إِيْمَانًا تَهْتَدُونَ بِهِ .

و وجه ششم نور بمعنی دین اسلام بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۳۲) گفت: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» یعنی دینَ الْإِسْلَامِ «وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» یعنی إِلَّا أَنْ يُظْهِرَ دِينَهُ الْإِسْلَامَ . و در سورة الصف (۸) گفت: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» یعنی دینَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ .

و وجه هفتم نور بمعنی معرفت بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۳۵) گفت: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» یعنی مَثَلُ مَعْرِفَتِهِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ . و هم درین سورة (۳۵) گفت: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی لِمَعْرِفَتِهِ .

و وجه هشتم نور بمعنی روشن شدن زمین آن جهانی بود بنور ایزد تبارك و تعالی چنانکه در سورة الزُّمَرِ (۶۹) گفت: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» یعنی بِضَوْءِ رَبِّهَا .

و وجه نهم نور بمعنی روشنائی بود که حق تعالی مؤمنان را روز قیامت بر صراط کرامت کند چنانکه در سورة الحديد (۱۲) گفت: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»

یعنی یَسْعَى ضَوْؤُهُمُ الَّذِی یُعْطِیهِمُ اللهُ عَلَى الصِّرَاطِ بَیْنَ أَيْدِیهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ .
و در سورة التحريم (۸) گفت : « یَوْمَ لَا یُغْزِی اللهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا
مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَيْدِیهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ » یعنی الضَّوْءُ الَّذِی یُعْطِی
اللهُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَى الصِّرَاطِ .

و وجه دهم نور بمعنی روشنائی ماه بود چنانکه در سورة
نوح (۱۶) گفت : « وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِیْهِنَّ نُورًا » یعنی جَعَلَ الْقَمَرَ فِی
السَّمَوَاتِ ضِیَاءً یَسْتَضِیْءُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ .

و وجه یازدهم نور بمعنی روشنائی روز بود چنانکه در سورة
الأنعام (۱) گفت : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ
الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » یعنی وَجَعَلَ ظُلُمَةَ اللَّیْلِ وَنُورَ النَّهَارِ .

حرف هی از کتاب وجوه قرآن

هُدًى - بدان که هُدًى در قرآن بر هژده وجه باشد:

وجه نخستین هُدًى بمعنی توریة بود چنانکه خدای در سورة السَّجْدَةِ (۲۳) گفت: «وَأَقْذِرْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی وَجَعَلْنَا الْكِتَابَ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ، أى التَّورِيَّةَ . و در سورة الْمُؤْمِنِينَ (۵۳) گفت: «وَأَقْذِرْنَا مُوسَى الْهُدًى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِلأُولَى الْأَلْبَابِ» یعنی التَّورِيَّةَ .

و وجه دوم هُدًى بمعنی قرآن بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل (۹۴) گفت: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدًى» یعنی الْقُرْآنَ لِأَنَّ فِيهِ يَكُنْ كُلُّ شَيْءٍ . و در سورة الْكَهْفِ (۵۵) گفت: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدًى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» یعنی الْقُرْآنَ . و در سورة النَّجْمِ (۲۳) گفت: «وَأَقْذِرْنَا مُوسَى الْهُدًى» یعنی الْقُرْآنَ .

و وجه سیم هُدًى بمعنی دین بود چنانکه در سورة الْبَقَرَةِ (۱۲۰) گفت: «قُلْ إِنَّ هُدًى اللَّهِ هُوَ الْهُدًى» یعنی دین الله الْإِسْلَامَ هُوَ الدِّينُ . و در سورة آل عمران (۷۳) گفت: «قُلْ إِنَّ الْهُدًى هُدًى اللَّهِ» یعنی قُلْ إِنَّ دِينَ اللَّهِ الْإِسْلَامَ هُوَ الدِّينُ . و در سورة الْحَجِّ (۶۷) گفت: «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ»

یعنی لَعَلَّی دِینِ مُسْتَقِیْمٌ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم هُدًى بمعنی ایمان بود چنانکه در سورة الکهف (۱۳) گفت : « إِنَّا نَعْمُ فَتِیَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى » یعنی ایماناً . و در سورة مریم (۷۶) گفت : « وَ یَزِیدُ اللّٰهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدًى » یعنی و یزیدُهُمُ ایماناً . و در سورة سبأ (۳۲) گفت : « أَنَحْنُ صَدَدٌ نَّآکُمْ عَنِ الْهُدًى یَبْدَأُ إِذْ جَاءَکُمْ » یعنی عَنِ الْإِیْمَانِ . و در سورة الزخرف (۴۹) گفت : « أَدْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَکَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ » یعنی إِنَّا لَمُؤْمِنُونَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه پنجم هُدًى بمعنی توحید بود چنانکه در سورة التَّوْبَةِ (۳۳) و در سورة الفتح (۲۸) و در سورة الصَّفِّ (۹) گفت : « هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدًى وَدِینِ الْحَقِّ » یعنی التَّوْحِیدَ وَدِینَ الْإِسْلَامِ . و در سورة القصص (۵۷) گفت : « وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدًى مَعَّکَ تَتَحَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا » یعنی إِن تَتَّبِعِ التَّوْحِیدَ مَعَّکَ .

و وجه ششم هُدًى بمعنی سَنَّتْ بود چنانکه در سورة الأنعام (۹۰) گفت : « أُولَئِکَ الَّذِینَ هَدَى اللّٰهُ فَبْهَدِیْهِمْ اِقْتَدِ » یعنی یُسْتَنِّیْهِمْ فِی التَّوْحِیدِ اِقْتَدِ . و در سورة الزخرف (۲۲) گفت : « إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ » یعنی عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُسْتَنُونَ لِسُنَنِهِمْ .

و وجه هفتم هُدًى بمعنی پیغامبران و کتابها بود چنانکه در

سورة البقره (۳۸) گفت: «فَأَمَّا يَا تِئَنَّكُمْ مِنِّي هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یعنی فَأَمَّا يَا تِئَنَّكُمْ مِنِّي هُدَى، اَی کُتُبًا و رُسُلًا فَمَنْ تَبِعَ کُتُبِی و رُسُلِی.

و وجه هشتم هُدَى بمعنی راه نمودن در دین بود چنانکه در سورة طه (۱۰) گفت: «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» یعنی مَنْ يُرْشِدُنِي الطَّرِيقَ. و در سورة القصص (۲۲) گفت: «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» یعنی يُرْشِدُنِي. و در سورة ص (۲۲) گفت: «فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» یعنی أُرْشِدْنَا.

و وجه نهم هُدَى بمعنی راه نمودن بود بحجّت چنانکه در سورة البقره (۲۸۵) گفت: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» یعنی لَا يَهْدِيهِمْ إِلَى الْحُجَّةِ. و در سورة آل عمران (۸۶) هم چنین گفت: «وَأَزِينْ مَعْنَى در قرآن بسیارست.

و وجه دهم هُدَى بمعنی پیدا کردن بود چنانکه در سورة البقره (۵) گفت: «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» یعنی يَبَانًا مِنْ رَبِّهِمْ. و در سورة الأعراف (۱۰۰) گفت: «أُولَئِكَ يَهْدِي لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا» یعنی أُولَئِكَ يُبَيِّنُ لَهُمْ. و در سورة حم السجده (۱۷) گفت: «وَأَمَّا نُمُودُ فَمَهْدَيْنَا لَهُمْ» یعنی بَيْنَا لَهُمْ. و در سورة الإنسان (۳) گفت: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» یعنی بَيْنَا لَهُ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه یازدهم هُدىٰ بمعنی شناختن بود چنانکه در سورة النحل (۱۶) گفت: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» یعنی يَعْرِفُونَ الطُّرُقَ . و در سورة طه (۸۲) گفت: «وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» یعنی عَرَفَ . و در سورة الانبیا (۳۱) گفت: «وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لِّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» یعنی يَعْرِفُونَ . و در سورة النمل (۴۱) گفت: «نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ» یعنی أَتَعْرِفُ السَّرِيرَ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوازدهم هُدىٰ بمعنی خواندن بُود چنانکه در سورة الاعراف (۱۵۹) گفت: «وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَمَةٌ يَّهْدُونَ بِالْحَقِّ» یعنی يَذْعُونَ . و در سورة الرعد (۷) گفت: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی وَلِكُلِّ قَوْمٍ دَاعٍ . و در سورة بنی اسرائیل (۹) گفت: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی يَذْعُوا . و در سورة الانبیا (۷۳) گفت: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی يَذْعُونَ . و در سورة الاحقاف (۳۰) گفت: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» یعنی يَذْعُوا . و در سورة الجن (۲) گفت: «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» یعنی يَذْعُوا .

و وجه سیزدهم هُدىٰ بمعنی فرمودن بُود چنانکه در سورة البقره (۱۵۹) گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدًى»

یعنی اَمْرٌ مُّحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْهُ رَسُوْلٌ نَّبِیُّ . و در سورة مُحَمَّد (۲۵) گفت: « اِنَّ الَّذِیْنَ ارْتَدُّوا عَلٰی اَظْهَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی »
 یعنی اَمْرٌ مُّحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْهُ رَسُوْلٌ نَّبِیُّ . و هم درین سورة (۳۲) گفت: « اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُوْلَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی » یعنی اَمْرٌ مُّحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و وجه چهاردهم هُدًى بمعنی الهام دادن بود چنانکه در سورة طه (۵۰) گفت: « قَالَ رَبُّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰی »
 یعنی اَلْهَمُّ كَيْفَ يَأْتِی مَعِیْشَتُهُ وَ مَرْعَاهُ . و در سورة الاعلی (۳) گفت: « وَالَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی » یعنی قَدَّرَ خَلْقَ الذِّكْرِ وَ الْاُنْثٰی فَهَدٰی ، اَیْ فَاَلْهَمَهُمَا كَيْفَ يَأْتِیْهَا وَ تَأْتِیْهِ .

و وجه پانزدهم هُدًى بمعنی برجای برداشتن بود چنانکه در سورة الفاتحه (۶) گفت: « اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ » یعنی فِهْدِنَا عَلٰی طَرِیْقِ الْاِسْلَامِ .

و وجه شانزدهم هُدًى بمعنی توبه کردن بود چنانکه در سورة الاعراف (۱۵۶) گفت: « اِنَّا هٰذَا اِلَیْكَ » یعنی تُبْنَا اِلَیْكَ .

و وجه هفدهم هُدًى بمعنی بصلاح آوردن بود چنانکه در سورة یوسف (۵۲) گفت: « اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْغَافِلِیْنَ » یعنی لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الزُّلْمَةِ .

و وجه هزدهم هُدًى بمعنی بازگشتن خواستن بود چنانکه در

سورة البقرة (۱۵۷) گفت: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» یعنی اُولَئِكَ هُمُ الْمُسْتَرِجِعُونَ . و در سورة التغابن (۱۱) گفت: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» یعنی لِلْإِسْتِرْجَاعِ .

هَلَاكُ - بدان که هلاک در قرآن بر چهار وجه باشد:

وجه نخستین هلاک بمعنی مردن بود چنانکه خدای در سورة النساء (۱۷۶) گفت: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمَرْتُ هَلَكَكُمْ» یعنی مات . و در سورة يوسف (۸۵) گفت: «تَاللَّهِ تَفْتُوهُ تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» یعنی مِنَ الْمَيِّتِينَ . و در سورة بنی اسرائیل (۵۸) گفت: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی مُمِيتُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ . و در سورة القصص (۸۸) گفت: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» یعنی كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْحَيَّوانِ مَيِّتٌ إِلَّا اللَّهَ تَعَالَى فَإِنَّهُ لَا يَمُوتُ .

وجه دوم هلاک بمعنی عذاب کردن بود چنانکه در سورة الحجر (۴) گفت: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ» یعنی وَمَا عَذَّبْنَا مِنْ قَرْيَةٍ مِنْ كُفَّارِ الْأُمَمِ الْحَالِيَةِ . و در سورة الكهف (۵۹) گفت: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» یعنی تِلْكَ الْقُرَىٰ كُفَّارِ الْأُمَمِ الْحَالِيَةِ عَذَّبْنَاهُمْ لَمَّا أَشْرَكُوا وَجَعَلْنَا لِعَذَابِهِمْ وَقْتًا . و در سورة القصص (۵۹) گفت: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ

مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا ، یعنی مُعَذِّبَ الْقُرَى . وازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم هَلْ بمعنی تباہ کردن بود چنانکه در سورة البقره (۲۰۵) گفت : « وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ، یعنی وَ يَفْسِدَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ . و در سورة البلد (۶) گفت : « يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ، یعنی أَفْسَدْتُ مَالًا كَثِيرًا .

و وجه چهارم هَلْ بمعنی گم راه شدن بود چنانکه در سورة الحاقه (۲۹) گفت : « هَلَكْ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ، یعنی ضَلَّتْ عَنِّي حُجَّتِي :

هَلْ - بدان که هَلْ در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین هَلْ بمعنی نه بود چنانکه خدای در سورة البقره (۲۱۰) گفت : « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ، یعنی مَا يَنْظُرُونَ . و در سورة الأعراف (۵۳) گفت : « هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ ، یعنی مَا يَنْظُرُونَ . و در سورة النحل (۳۵) گفت : « فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ، یعنی فَمَا عَلَى الرَّسْلِ . وازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم هَلْ بمعنی بدرستی بود چنانکه در سورة طه (۹) گفت : « وَ هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى ، یعنی وَ قَدْ أَتَيْكَ . و در سورة الذاریات (۲۴) گفت : « هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ، یعنی قَدْ أَتَيْكَ . و در سورة الإنسان (۱) گفت : « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ

حِينَ مِنَ الدَّهْرِ ، یعنی قَدْ أَتَى . و در سورة الفاشیه (۱) گفت : « هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْفَاشِيَةِ ، یعنی قَدْ أَتَيْكَ .

و وجه سیم هَلْ بمعنی آگاه باش بود چنانکه در سورة الکهف (۱۰۳) گفت : « قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ، یعنی أَلَا أُنَبِّئُكُمْ . و در سورة طه (۱۲۰) گفت : « هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْجَدِّ ، یعنی أَلَا أَدُلُّكَ . و در سورة الشعرا (۲۲۱) گفت : « هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ، یعنی أَلَا أُنَبِّئُكُمْ . و در سورة الصَّف (۱۰) گفت : « هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ ، یعنی أَلَا أَدُلُّكُمْ .

و وجه چهارم هَلْ بمعنی هست بود چنانکه در سورة یونس (۳۴) گفت : « هَلْ مِنْ شَرٍّ كَائِنتُمْ مِنْ يَبْدَوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ، استفهامٌ مِنْ يَبْدَوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ . و در سورة الروم (۴۰) گفت : « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شَرٍّ كَائِنتُمْ ، استفهامٌ مَنْ يَقُولُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

هُودٌ - بدان که هود در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین هود نام هود پیغامبر بود علیه السلام چنانکه خدای در سورة هود (۵۰) گفت : « وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا . و هم درین سورة (۵۳) گفت : « قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم هُود بمعنی جهودان بود چنانکه در سورة البقره (۱۱۱) گفت: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ» یعنی إِلَّا مَنْ كَانَ يَهُودًا أَوْ نَصَارَىٰ.

هَوَىٰ - بدان که هَوَىٰ در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین هَوَىٰ بمعنی هلاك شدن بود چنانکه خدای در سورة طه (۸۱) گفت: «وَلَا تَطْعَمُوا فِيهِ فَيَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَجْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» یعنی هَلَك.

و وجه دوم هَوَىٰ بمعنی کام و آرزوی نفس بود چنانکه در سورة القصص (۵۰) گفت: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» یعنی مِمَّنِ اتَّبَعَ شَهْوَتَهُ. و در سورة النجم (۲۳) گفت: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» یعنی وَمَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ. و در سورة النازعات (۴۰) گفت: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» یعنی عَمَّا يَهْوَى مِنَ الشَّهْوَةِ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه سیم هَوَاءٌ ممدود اثر چیزی بود میان چیزها چنانکه در سورة ابراهیم (۴۳) گفت: «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرَفُهُمْ وَأَقْبَدَتْهُمْ هَوَاءٌ» یعنی قُلُوبَ الْكَفَّارِ لِأَنَّهَا تَهْوِي بَيْنَ الْخَلْقِ وَالصَّدْرِ فَلَا تَخْرُجُ مِنَ الْخَلْقِ وَلَا تَرْجِعُ إِلَى الصَّدْرِ.

حرف واو از کتاب وجوه قرآن

وجه^۱ - بدان که وجه در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین وجه بمعنی دین بود چنانکه خدای در سورة البقره (۱۱۲) گفت : « بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ، يَعْنِي بَلَىٰ مَنْ أَخْلَصَ دِينَهُ لِلَّهِ . وَ در سورة التّسا (۱۲۵) گفت : « وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ، يَعْنِي مِمَّنْ أَخْلَصَ دِينَهُ لِلَّهِ . وَ در سورة لقمان (۲۲) گفت : « وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ ، يَعْنِي وَ مَنْ يُخْلِصُ دِينَهُ . »

و وجه دوم وجه بمعنی خدای بود چنانکه در سورة البقره (۱۱۵) گفت : « فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ، يَعْنِي فَتَمَّ اللَّهُ . وَ در سورة الأنعام (۵۲) گفت : « وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ، يَعْنِي يُرِيدُونَهُ . وَ در سورة القصص (۸۸) گفت : « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ، يَعْنِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا هُوَ . وَ در سورة الروم (۳۹) گفت : « وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ، يَعْنِي تُرِيدُونَ اللَّهَ . وَ در سورة الإنسان (۹) گفت : « إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ ، يَعْنِي لِلَّهِ . »

و وجه سیم وجه بمعنی اول بود چنانکه در سورة آل عمران (۷۲) گفت : « وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ ، يَعْنِي أَوَّلَ النَّهَارِ . »

و وجه چهارم وجه بمعنی روی بود چنانکه در سورة البقره (۱۴۴) گفت : « قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ، يَعْنِي الْوَجْهَ بِعَيْنِهِ . »

و هم درین سوره (۱۴۹) گفت: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». و ازین معنی در قرآن بسیارست.

وَحَى - بدان که وحی در قرآن برده وجه باشد:

وجه نخستین وحی بمعنی سخن بسر گفتن بود چنانکه خدای در سوره النجم (۱۰) گفت: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» یعنی کَلَّمَ عَبْدَهُ بِالسِّرِّ مَا كَلَّمَ.

و وجه دوم وحی بمعنی فرو فرستادن قرآن بود چنانکه در سوره الأنعام (۱۹) گفت: «وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأَتُذَرِّكُمْ بِهِ» یعنی أَنْزَلَ عَلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنُ.

و وجه سیم وحی بمعنی نامه بود چنانکه در سوره الانبیاء (۴۵) گفت: «قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُم بِالْوَحْيِ» یعنی بِالْكِتَابِ.

و وجه چهارم وحی بمعنی پیغام بود چنانکه در سوره الأعراف (۱۶۰) گفت: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ» یعنی أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ بِرِسَالَةٍ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. و در سوره یونس (۸۷) گفت: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يُوتَا» یعنی أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمَا بِرِسَالَةٍ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

و وجه پنجم وحی بمعنی اشارت باشد و بعضی گفتند که بمعنی نبشتن نیز بود چنانکه در سوره مریم (۱۱) گفت: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ» یعنی أَشَارَ إِلَيْهِمْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ

كُتِبَ إِلَيْهِمْ .

و وجه ششم وَحَى بمعنی آگاهانیدن بود در خواب چنانکه در سورة حم عسق (۵۱) گفت : « وَمَا كَانَ لِيَشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا ، یعنی إِعْلَامًا فِي النَّوْمِ .

و وجه هفتم وَحَى بمعنی الهام بود چنانکه در سورة المائدة (۱۱۱) گفت : « وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرُسُولِي ، یعنی أَلْهَمْتُهُمْ . و در سورة القصص (۷) گفت : « وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ ، یعنی أَلْهَمْنَاهَا .

و وجه هشتم وَحَى بمعنی فرمان بردار گردانیدن بود چنانکه در سورة النحل (۶۸) گفت : « وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ، یعنی سَخَّرَهَا لِاتِّخَاذِ الْعَسَلِ .

و وجه نهم وَحَى بمعنی فرمودن بود چنانکه در سورة الزلزال (۵) گفت : « يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ، یعنی أَمَرَهَا .

و وجه دهم وَحَى بمعنی وسوسه دیو بود چنانکه در سورة الأنعام (۱۱۲) گفت : « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، یعنی يُوسِسُ بَعْضُهُمْ . و هم درین سورة (۱۲۱) گفت : « وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ ، یعنی لِيُوسِسُونَا فِي صُدُورِهِمْ .

وَرَا - بدان که وَرَا در قرآن برینج وجه باشد :

وجه نخستین وَرَا بمعنی پیش بود چنانکه خدای در سورة الکهف (۷۹) گفت : « فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ » یعنی اَمَامَهُمْ . و در سورة الباقیه (۱۰) گفت : « مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ » یعنی مِنْ أَمَامِهِمْ .

و وجه دوم وَرَا بمعنی پس بود چنانکه در سورة آل عمران (۱۸۷) گفت : « وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُسَيِّدَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ » یعنی خَلْفَ ظُهُورِهِمْ . و در سورة الأنعام (۹۴) گفت : « وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ » یعنی خَلْفَ ظُهُورِكُمْ . و در سورة الانشقاق (۱۰) گفت : « وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابُهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ » یعنی خَلْفَ ظَهْرِهِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه سیم وَرَا بمعنی 'جز بود چنانکه در سورة المؤمنون (۷) گفت : « فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ » یعنی غَيْرَ ذَلِكَ . و در سورة المعارج (۳۱) هم چنین گفت .

و وجه چهارم وَرَا بمعنی فرزند فرزند بود چنانکه در سورة هود (۷۱) گفت : « فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ » یعنی وَلَدَ الْوَلَدِ .

و وجه پنجم وَرَا بمعنی کینه خواستن بود چنانکه در سورة البروج (۲۰) گفت : « وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ » یعنی مُنْتَقِمًا مِنْهُمْ عَالِمًا بِهِمْ .

وِزْرُ - بدان که وِزْر در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین وِزْر بمعنی بار گران کشیدن بود چنانکه خدای در
سوره طه (۱۰۰) گفت : « مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا »
یعنی ثَقْلًا .

و وجه دوم وِزْر بمعنی گناه کسی برداشتن بود چنانکه در سوره
الزُّمَر (۷) گفت : « وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى » یعنی لَا تَحْمِلُ حَامِلَةٌ
ذَنْبَ نَفْسٍ أُخْرَى .

و وجه سیم وِزْر بمعنی بزه بود چنانکه در سوره أَلَمْ نَشْرَحْ (۲)
گفت : « وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ » یعنی إِنْ مَكَكَ .

وَ كَيْلُ - بدان که وَ كَيْل در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین وَ كَيْل بمعنی پروردگار بود چنانکه خدای در
سوره بنی اسرائیل (۲) گفت : « أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً » یعنی
رَبًّا . و در سوره الْمُزَّمِّل (۹) گفت : « رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً » یعنی رَبًّا .

و وجه دوم وَ كَيْل بمعنی نگاه دارنده و بازدارنده بود چنانکه
در سوره النَّاسِ (۱۰۹) گفت : « فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَنْ
يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً » یعنی أَمَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ حِرْزًا وَمَانِعًا . و در
سوره بنی اسرائیل (۶۹) گفت : « إِنَّ عِبَادِي لَأَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ
كَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلاً » یعنی حِرْزًا وَمَانِعًا لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ .

و وجه سیم وکیل بمعنی برکُماشتن بود چنانکه در سورة
 الانعام (۱۰۷) گفت: «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
 بِوَكِيلٍ» یعنی بِمُسَیْطِرٍ. و در سورة حم عسق (۶) گفت: «وَالَّذِينَ
 اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ».
 و وجه چهارم وکیل بمعنی گُوا بود چنانکه در سورة التّسا
 (۱۳۲) گفت: «وَاللَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
 وَكِيْلًا» یعنی شَهِیداً. و در آخر این سورة (۱۷۱) گفت: «سُبْحٰنَهُ
 أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
 وَكِيْلًا» یعنی شَهِیداً. و در سورة هود (۱۲) گفت: «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ
 وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ» یعنی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِیدٌ. و در سورة
 یوسف (۶۶) گفت: «قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِیلٌ» یعنی عَلَىٰ مَا نَقُولُ
 شَهِیدٌ. و در سورة القصص (۲۸) گفت: «وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِیلٌ»
 یعنی عَلَىٰ مَا نَقُولُ شَهِیدٌ.

وَلِیّ - بدان که وَلِیّ در قرآن بر شش وجه باشد:

وجه نخستین وَلِیّ بمعنی فرزند بود چنانکه خدای در سورة مریم

(۵) گفت: «فَهَبْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» یعنی وَلَدًا.

و وجه دوم وَلِیّ بمعنی یار بود چنانکه در سورة بنی اسرائیل

(۱۱۱) گفت: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلٰلِ» یعنی وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

صَاحِبٌ يَنْتَصِرُ بِهِ مِنْ ذُلِّ اَصَابِهِ. و در سورة الکهف (۱۷) گفت: «وَ

مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا، یعنی صاحباً مُرْشِداً.

و وجه سیم وَلِیّ بمعنی خویشاوند بود چنانکه در سورة العنکبوت (۲۲) گفت: «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، یعنی مِنْ قَرِيبٍ يَنْفَعُكُمْ وَلَا نَاصِرٍ يَنْصُرُكُمْ».

و وجه چهارم وَلِیّ بمعنی پروردگار بود چنانکه در سورة الانعام (۱۴) گفت: «قُلْ أَغْنِيَ اللَّهُ عَنْكَ اللَّهُمَّ أَتَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی أَتَتَّخِذُ رَبًّا. و در سورة حم عسق (۹) گفت: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی هُوَ الرَّبُّ. و ازین معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم وَلِیّ بمعنی خدا بود و جمعش اولیا باشد یعنی خدایان چنانکه در سورة العنکبوت (۴۱) گفت: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» یعنی الْآلِهَةَ. و در سورة حم عسق (۶) گفت: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» یعنی الْآلِهَةَ. و در سورة الجاثية (۱۰) گفت: «وَلَا يُفْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ».

و وجه ششم وَلِیّ بمعنی نصیحت کننده بود چنانکه در سورة آل عمران (۲۸) گفت: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی فِي الْمُنَاصَحَةِ. و در سورة النسا (۱۴۴) گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی

فِي النَّصِيحَةِ . و در سورة الممتحنة (۱) گفت : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ، یعنی فِي النَّصِيحَةِ . و ازین معنی
در قرآن بسیارست .

حرف بی از کتاب وجوه قرآن .

یَدٌ - بدان که یَد در قرآن بر چهار وجه باشد :

وجه نخستین یَد بمعنی دست قدرت بود چنانکه خدای در سورة ص (۷۵) گفت : « مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ » ، یعنی بیدِ القُدْرَةِ . و در سورة الملک (۱) گفت : « تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ » ، یعنی بیدِ القُدْرَةِ .

و وجه دوم یَد بمعنی دست نفقه بود از وجه استعارت چنانکه در سورة المائدة (۶۴) گفت : « وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ ، يَتَوَنَّوْنَ أَمْسَكَ يَدَهُ عَنِ النَّفَقَةِ عَلَيْنَا فَلَا يُوسِعُ عَلَيْنَا الرِّزْقَ كَمَا وَسَّعَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ . و در سورة بنی اسرائیل (۲۹) رسول را گفت عَلَيْهِ السَّلَام : « وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ » ، یعنی لَا تُنْسِكْ يَدَكَ عَنِ النَّفَقَةِ بِمَنْزِلَةِ الْمَغْلُولِ يَدَهُ إِلَىٰ عُنُقِهِ .

و وجه سیم یَد بمعنی کردن بود چنانکه در سورة الفتح (۱۰) گفت : « يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ » ، یعنی فَعَلَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ بِالْخَيْرِ أَفْضَلُ مِنْ فَعَلِهِمْ فِي أَمْرِ السَّيْفَةِ . و قال ابنُ عَبَّاسٍ يَدُ اللَّهِ بِالْوَفَاءِ لَهُمْ بِمَا وَعَدَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ . و در سورة الحج (۱۰) گفت : « ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ » ، یعنی ذَلِكَ بِفِعْلِكَ . و در سورة يس (۳۵) گفت : « وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَا كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ » ، یعنی لِيَا كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمِنْ فَعْلِهِمْ . و هم

درین سوره (۷۱) گفت: «أَوَلَمْ يَرَوْا إِنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا» یعنی إِنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ فِعْلِنَا أَنْعَامًا. و در سوره الفتح (۱۰) گفت: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» یعنی فَعَلَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ بِالْخَيْرِ أَفْضَلُ مِنْ فَعَلِهِمْ فِي أَمْرِ الْقِسْمَةِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ .

و وجه چهارم يد بمعنی دست بود چنانکه در سوره طه (۲۲) گفت: «وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ» یعنی اليدُ بَيْضَاءُ. و در سوره الشعرا (۳۳) گفت: «وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِنَّا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّازِرِينَ» . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

یسیر - بدان که یسیر در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین یسیر بمعنی آسان بود چنانکه خدای در سوره الحج (۷۰) گفت: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» یعنی إِنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ عَلَى اللَّهِ هَيِّنٌ . و در سوره الملائکه (۱۱) گفت: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» یعنی هَيِّنًا وَ آيسَ بِشَدِيدٍ عَلَيْهِ . و در سوره الحديد (۲۲) گفت: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» یعنی هَيِّنًا عَلَيْهِ حِينَ كَتَبَهُ .

و وجه دوم یسیر بمعنی پنهان بود چنانکه در سوره الفرقان

(۴۶) گفت: « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا »
یعنی قَبْضًا خَفِيفًا، و يُقَالُ قَبْضًا سَرِيعًا .

و وجه سَمِیمَ یَسِیر بمعنی اندک بود چنانکه در سورة یوسف (۶۵)
گفت: « وَ نَمِیرُ أَهْلِنَا وَ نَحْمِظُ أَخَانَا وَ نَزْدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَا سَكِّ كَيْلٍ
یَسِیرٌ » یعنی کَيْلًا قَلِيلًا .

یَقِینٌ - بدان که یَقِین در قرآن بر دو وجه باشد :

وجه نخستین یَقِین بمعنی مرگ بود چنانکه خدای در آخر سورة
الحجر (۹۹) گفت: « وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِینُ » یعنی حَتَّىٰ
يَأْتِيَكَ الْمَوْتُ .

و وجه دوم یَقِین بمعنی بی گمان بود چنانکه در سورة النساء
(۱۵۷) گفت: « مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِینًا »
یعنی وَ مَا قَتَلُوهُ مِنْ غَیْرِ شَكٍّ . و در سورة المدثر (۴۷) گفت: « وَ
كُنَّا نَكْذِبُ یَوْمَ الدِّینِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْیَقِینُ » یعنی الْیَقِینَ بِعَیْنِهِ . و
ازین معنی در قرآن بسیارست .

یَمِینٌ - بدان که یَمِین در قرآن بر هفت وجه باشد :

وجه نخستین یَمِین بمعنی دست راست بود چنانکه خدای در
سورة طه (۱۷) گفت: « وَ مَا تِلْكَ یَمِینُكَ یَا مُوسَىٰ » یعنی وَ مَا تِلْكَ
یَمِیدُكَ الِیْمَنُ . و هم درین سورة (۶۹) گفت: « وَ أَلْقِ مَا فِی یَمِینِكَ »
یعنی وَ مَا فِی یَدِیْكَ الِیْمَنُ . و در سورة الصافات (۹۳) گفت: « فَرَاغَ

عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ، یعنی بِيَدِ الْيُمْنَى . و در سورة الحاقه (۱۹) گفت :
 « يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ، فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ ،
 یعنی بِيَدِهِ الْيُمْنَى . و در سورة الانشقاق (۷) گفت : « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
 إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ، فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ ،
 یعنی بِيَدِهِ الْيُمْنَى . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه دوم یَمِین بمعنی سوی دست راست بود چنانکه در سورة
 ق (۱۷) گفت : « إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ ، یعنی عَنْ جَانِبِ الْإِيمَنِ .
 و در سورة المعارج (۳۶) گفت : « فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنْ
 الْيَمِينِ ، یعنی عَنْ جَانِبِ الْإِيمَنِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .
 و وجه سیم یَمِین بمعنی قوّت بود چنانکه در سورة الزمر (۶۷)
 گفت : « وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ، یعنی بِقُوَّتِهِ . و در سورة الحاقه
 (۴۵) گفت : « وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ،
 یعنی بِالْقُوَّةِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

و وجه چهارم یَمِین بمعنی دین بود چنانکه در سورة الصافات
 (۲۸) گفت : « قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ، یعنی مِنْ قِبَلِ الدِّينِ .
 و وجه پنجم یَمِین بمعنی بهشت بود چنانکه در سورة الواقعة
 (۲۷) گفت : « وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ، یعنی أَهْلُ الْجَنَّةِ .
 و در سورة المدثر (۳۹) گفت : « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا
 أَصْحَابُ الْيَمِينِ ، یعنی أَهْلُ الْجَنَّةِ .

و وجه ششم یَمِین بمعنی درستی و راستی بود چنانکه در سورة الحاقة (۴۵) گفت: « وَ اَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ، لَا اخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِینِ » یعنی بِالْحَقِّ وَالصِّدْقِ .

و وجه هفتم یَمِین بمعنی سوگند بود و جمعش اَیمان باشد چنانکه در سورة البقره (۲۲۵) گفت: « لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ » یعنی فِي أَخْلَافِكُمْ . و هم چنین در سورة المایده (۸۹) گفت: « لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ » یعنی بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَخْلَافَ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .

یَوْمٌ - بدان که یوم در قرآن بر سه وجه باشد:

وجه نخستین یوم بمعنی هنگام بود چنانکه خدای در سورة الانعام (۱۴۱) گفت: « وَ اتَّوَا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ » یعنی حِينَ كَيْلِهِ . و در سورة النحل (۸۰) گفت: « يَوْمَ ظَفَنَ كُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ » یعنی حِينَ تَحْوِيلِكُمْ وَ حِينَ اِقَامَتِكُمْ . و در سورة مریم (۱۵) گفت: « وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا » یعنی حِينَ وُلِدَ وَ حِينَ يَمُوتُ وَ حِينَ يُبْعَثُ حَيًّا . و هم درین سورة (۳۳) گفت: « وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ اَمُوتُ وَ يَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا » یعنی حِينَ وُلِدْتُ وَ حِينَ اَمُوتُ وَ حِينَ اُبْعَثُ حَيًّا .

و وجه دوم یوم بمعنی روز بود چنانکه در سورة التوبة (۲۵) گفت: « اَلَّذِي نَصَرَ كُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ » یعنی

الْيَوْمَ بِعَيْنِهِ . و در سورة القمر (۱۹) گفت : « فِي يَوْمٍ نَفَسٍ مُّسْتَمِرٍّ »
 یعنی الْيَوْمَ بِعَيْنِهِ . و ازین معنی در قرآن بسیارست .
 و وجه سیم یوم بمعنی روز رستخیز بود چنانکه در سورة الشعرا
 (۸۸) گفت : « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ » یعنی يَوْمَ الْقِيَامَةِ . و در
 سورة المؤمن (۱۷) گفت : « أَلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ
 الْيَوْمَ » یعنی يَوْمَ الْقِيَامَةِ . و در سورة التَّحْرِيمِ (۸) گفت : « يَوْمَ لَا
 يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا » یعنی يَوْمَ الْقِيَامَةِ . و در سورة الْاِنْفِطَارِ (۱۹)
 گفت : « يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ » . و ازین
 معنی در قرآن بسیارست .

سپری شد کتاب و جوه قرآن روز پنج شنبه بیست و چهارم
 ماه صفر سال پانصد و پنجاه و هشت از هجرت
 پیغامبر ما صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

کَتَبَهُ مُصَنِّفُهُ أَبُو الْفَضْلِ حَبِشُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّفْلِسِيُّ
 غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَإِمْنٌ قَرَأَهُ وَاسْتَنْفَعَ بِهِ
 وَذَلِكَ بِبَلَدِ قُونِيَةِ حَمَاهُ اللَّهُ تَعَالَى
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ حَمْدِهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِصْحَابِهِ وَسَلَّمَ
 تَسْلِيمًا كَثِيرًا .

تعلیقات :

- ۱ - فهرست لغات
- ۲ - فهرست وجوه معانی
- ۳ - چند یادداشت
- ۴ - موارد اصلاح نسخه

فهرست لغاتی که وجوه معانی آنها بیان شده

۳۴	إِنْشَا	۱۸	إِسْتِغْفَار	ص	آ
۳۵	أَنْنَى	۱۸	إِسْتَوَا	۳	آخِرَة
۳۵	إِنْ	۲۰	إِسْلَام	۴	آل
۳۶	أَهْل	۲۱	إِشْتَرَا	۵	آیة
۳۸	أَوْ	۲۲	إِصْبَاح		۱
۳۹	أَوَّل	۲۲	إِطْمِئْنَان	۵	إِنَّم
۴۰	إِيْمَان	۲۳	إِظْهَار	۶	أَحَد
	ب	۲۴	إِعْتَدَا	۸	أَحْزَاب
۴۲	بَأْس	۲۵	أَعْنَى	۹	أَخ
۴۲	بَاطِل	۲۵	إِلَّا	۱۰	أَنْت
۴۳	بَرْزَخ	۲۶	إِلَى	۱۰	أَتَّخَذَ
۴۴	بِرَّ	۲۷	إِلْقَا	۱۲	أَدْنَى
۴۵	بُرْهَان	۲۸	إِمَام	۱۳	أَذَان
۴۵	بَشَر	۲۹	أُمَّة	۱۳	أُذُن
۴۶	بَصِير	۳۰	أَمْر	۱۴	إِذْن
۴۷	بَطْش	۳۳	أَم	۱۴	أَرْض
۴۷	بَعْل	۳۳	أُمّ	۱۶	إِسْتِضَاعَف
۴۸	بَقَى	۳۴	إِنَاث	۱۷	إِسْطَاعَة

٧٧	حَفِيفٌ	٦٤	جَعَلَ	٤٩	بَلَاءٌ
٧٧	حَقٌّ	٦٥	جَنْبٌ	٤٩	بَلَدٌ
٨٠	حِكْمَةٌ	٦٥	جَنَّةٌ	٥٠	بَوْءٌ
٨١	حَمِيمٌ	٦٦	جِهَادٌ		ت
٨٢	حَيَاةٌ		ح	٥٢	تَأْوِيلٌ
٨٣	حِينَ	٦٧	حَاجَةٌ	٥٣	تَنْسِيحٌ
	خ	٦٧	حَبْلٌ	٥٣	تَفْصِيلٌ
٨٥	خَبِيثٌ	٦٨	حَجَرٌ	٥٤	تَقْطِيعٌ
٨٥	خِزْيٌ	٦٩	حَدِيدٌ	٥٥	تَقْوَىٰ
٨٦	خُسْرَانٌ	٦٩	حَرْبٌ	٥٦	تَلَقَّى
٨٨	خُشُوعٌ	٧٠	حَرَثٌ	٥٦	تَوَقَّى
٨٨	خَطَاٌ	٧١	حَرَجٌ	٥٨	تَوَلَّى
٨٩	خَلْفٌ	٧٢	حِسَابٌ		ث
٩٠	خَلْقٌ	٧٢	حُسْبَانٌ	٦٠	ثَقِيلٌ
٩٢	خَرْفٌ	٧٣	حِصْنٌ	٦٠	ثِيَابٌ
٩٣	خِيَانَةٌ	٧٤	حَسَنًا		ج
٩٤	خَيْرٌ	٧٤	حَسَنَةٌ	٦٢	جَارٌ
	د	٧٥	حُسْنَىٰ	٦٢	جَبَّارٌ
٩٧	دَابٌ	٧٦	حَشْرٌ	٦٣	جِدَالٌ

۱۳۹	سَوَى	۱۱۹	رَنِیح	۹۷	دَار
۱۴۰	سَيِّئَة	ز		۹۸	دُعَاء
۱۴۱	سَيِّد	۱۲۱	رُذْر	۱۰۰	دِین
	ش	۱۲۲	زُخْرُف	ذ	
۱۴۲	شَاهِد	۱۲۲	زَكَاة	۱۰۳	ذَرُو
۱۴۲	شَجَرَة	۱۲۳	زَوْج	۱۰۳	ذِکْر
۱۴۴	شِرْک	س		ر	
۱۴۵	شِفَاق	۱۲۵	سَاق	۱۰۸	رَأَى
۱۴۵	شُکْر	۱۲۵	سُبْحَان	۱۰۹	رَجَا
۱۴۶	شَهِید	۱۲۶	سَبَب	۱۱۰	رِجَز
۱۴۸	شِيعَة	۱۲۷	سَبِيل	۱۱۰	رِجْس
۱۴۹	شَیْء	۱۲۹	سَفَى	۱۱۱	رَجَم
	ص	۱۳۰	سُکُون	۱۱۲	رَحْمَة
۱۶۸	صَادِقِین	۱۳۱	سَلَام	۱۱۴	رَقِیب
۱۶۸	صَاعِقَة	۱۳۳	سُلْطَان	۱۱۵	رُوح
۱۷۰	صُدُود	۱۳۴	سَمَا	۱۱۶	رُوح
۱۷۱	صِرَاط	۱۳۴	سَمِع	۱۱۷	رُؤُس
۱۷۱	صَرَف	۱۳۵	سَرَا	۱۱۸	رَهَق
۱۷۲	صَف	۱۳۷	سُوء	۱۱۸	رَیْب

صَلَاة	١٧٣	ظ	غ
صَلَح	١٧٤	ظَلَّ	غَاشِيَةٌ ٢١٢
صَنِخَة	١٧٦	ظَلَمَ	غَلِيظَ ٢١٢
ض		ظَلَمَات	غَمْرَة ٢١٣
ضَحَى	١٧٧	ظَنَّ	ف ٢١٤
ضَرَاء	١٧٧	ظَهَرَ	فَاحِشَةٌ ٢١٤
ضَرْب	١٧٨	ع	فَتَحَ ٢١٤
ضُر	١٧٩	عَالَمِينَ	فِتْنَةً ٢١٦
ضَلَال	١٨١	عِبَادَة	فِرَار ٢١٨
ط		عِدَّة	فَرَحَ ٢١٩
طَاغُوت	١٨٤	عَدَلَ	فَرَضَ ٢٢٠
طَائِر	١٨٥	عُدْوَان	فُرْقَان ٢٢١
طَبَق	١٨٥	عَرَضَ	فَرِيقَ ٢٢٢
طَعَام	١٨٥	عِزَّة	فَسَادَ ٢٢٢
طَعَمَ	١٨٦	عَفُو	فِسْقَ ٢٢٤
طُفْيَان	١٨٧	عِلْمَ	فَضَلَ ٢٢٥
طُحُور	١٨٨	عَهْدَ	فَلَوْلَا ٢٢٧
طَيِّب	١٨٩	عَيْنَ	فَوْقَ ٢٢٨
طَيِّبَات	١٩٠		فِي ٢٣٠

۲۶۸	مَرَضَ	۲۵۲	گِلَام	ق	
۲۶۹	مَسَّ	۲۵۲	گِلْمَة	۲۳۲	قَبْلَ
۲۷۰	مُسْتَقَرَّ وَ مُسْتَوْدَعَ		ل	۲۳۲	قَذِرَ
۲۷۱	مَشَى	۲۵۴	لِیَاسَ	۲۳۳	قَدَمَ
۲۷۱	مَضَاجِعَ	۲۵۵	لِسَانَ	۲۳۳	قَذَفَ
۲۷۲	مَعْرُوفَ	۲۵۵	لَعُوَ	۲۳۴	قُرْآنَ
۲۷۳	مَقَامَ	۲۵۶	لَمَّا	۲۳۴	قَصَدَ
۲۷۴	مَكَانَ	۲۵۶	لَمَّا	۲۳۵	قَصَا
۲۷۵	مِنْ	۲۵۷	لَهُوَ	۲۳۹	قَلْبَ
۲۷۶	مَوْتَ	۲۵۸	لِئَلَّا	۲۳۹	قَلِيلَ
۲۷۷	مَوَدَّةَ		م	۲۴۱	قُنُوتَ
۲۷۸	مَوْلَى	۲۵۹	مَاءَ	۲۴۲	قُوَّةَ
۲۷۹	مِيتَ	۲۶۰	مَا	ك	
۲۷۹	مِيزَانَ	۲۶۳	مَتَاعَ	۲۴۵	كَانَ
۲۸۰	مِیلَ	۲۶۴	مَثَلَ	۲۴۶	كَبِيرَ
	ن	۲۶۵	مَثْوَى	۲۴۷	كِتَابَ
۲۸۱	نَارَ	۲۶۵	مُخَصَّنَاتَ	۲۴۸	كَرَّةَ
۲۸۱	نَاسَ	۲۶۶	مَدَّ	۲۴۹	كَرِيمَ
۲۸۴	نَجْمَ	۲۶۷	مَذْخَلَ	۲۵۰	كَفَرَ

وجوه قرآن				۳۲۶	
۳۰۸	وَكَيْلٍ	۳۰۰	هَلَاكٍ	۲۸۴	نَنسَى
۳۰۹	وَلَّى	۳۰۱	هَلْ	۲۸۵	نَشْرَ
	ی	۳۰۲	هُودُ	۲۸۶	نُشُورُ
		۳۰۳	هَوَىٰ	۲۸۶	نُشُوزُ
۳۱۲	يَدِ		و	۲۸۷	نَضْرَ
۳۱۳	يَسِيرِ			۲۸۹	نَفْسِ
۳۱۴	يَقِينِ	۳۰۴	وَجْهٍ	۲۹۱	نُورِ
		۳۰۵	وَحَىٰ		
۳۱۴	يَمِينِ	۳۰۷	وَرَا	ه	
۳۱۶	يَوْمِ	۳۰۸	وِزْرِ	۲۹۵	هُدَىٰ

فهرست وجوه معانی لغات

آرامگاه : اُمّ ، مقام	آ
آرامگاه جانوران بشب (=)	آب : ماء
مستقر) آنجا که درو بمیرند (=)	آب جوی بهشت : ماء
مستودع) : مُسْتَقَرُّ و مُسْتَوْدَع	آب گرم : حَمِيم
آرام گرفتن دل : سُكُون	آب منی : ماء ، مَوْت ، مَيْت
آرامیدن : اِطْمِئِنَان	آب منی مرد در زهدان زن (=)
آرایش : زُخْرُف	مستقر) و آب منی مرد در پشت مرد
آرمیدن آواز از ترس خدای :	(= مستودع) : مُسْتَقَرُّ و مُسْتَوْدَع ،
خُشُوع	و بعضی گفتند که مستقر رحم مادر
آرمیدن : سُكُون ، لَبَاس	بود و مستودع کور باشد .
آزاد کرده : مَوَلًی	آتش : نَار
آزمایش : بَلَاء ، فِتْنَة	آتش که از ابر بیوفتد : حُسْبَان ،
آسان : قَصْد ، یَسِير	صَاعِقَه
آسانی : رَوْح	آدم : بَشَر ، شَیْء
آسمان : سَمَا	آدمی : بَشَر
آسمانه خانه : سَمَا	آدمیان : بَشَر
آشامیدن : طَعْم	آدمیان و پریان خاص : عَالَمِین
آشکارا : حَقّ	آراستن : مَعْرُوف

آشکارا کردن : إظهار	پیهای گااو کوسفند : طَيِّبَات
آفریدن : إِنْشَاء ، جَعَلَ ، خَلَق ، ذَرَأَ	آن جهان : آخِرَة
(بهمز) ، قَضَا	آنچه : لَمَّا
آفرینش اول : حَيَاة	آن فریشته موکّل که کردارهای
آفرینش عیسی بی پدر : شَيْء	مردم همی نویسد : شَهِيد
آگاهانیدن : أَذَان	آن کافران که بروز کار پیغامبر ما
آگاهانیدن در خواب : وَحْي	بودند : أُمَّة
آگاه باش : هَلْ	آن کسان که با پیغامبر در هجرت
آگاهی : ذِكْر	و در قضا بودند : صَادِقِينَ
آمد : كَانَ	آنکه : مَا
آمرزش خواستن از شَرِك : اِسْتِغْفَار	آن (نفس) که دایم آرمیده باشد
« « از گناه :	بد کسر خدای و همه نیکی
آمرزش و رحمت : صَلَاة	فرماید : نَفْسٌ مُّطْمَئِنِّةٌ
آمیختن : لِبَاس	آن (نفس) که گاهی بدی فرماید
آن بود که در لوح محفوظ نبشته	و گاهی نیکی : نَفْسٌ لَّوَّامَةٌ
است : قُرْآن	آن که نبشته است در لوح محفوظ :
آن بود که گردن نهد فرمان کسی	کِتَاب
را : کَرِيم و جمعش کِرَام باشد	آن که واجبست که از مال بدهند:
آن جانوران که ناخن دارند ، و	زَكْوَة

آن نفس که همه بدی فرماید :	از حد در گذشتن : إعتدا ، فَرَح
نفس اَماره	از کجا : اَثی
آواز : حَسّ	از گاه آدم تا بروز قیامت : عَالَمین
آهن : حَدید	استنجا کردن بآب : طُهور
آهن و مس و ارزیز و برنج و	استوار : غَلِیظ
سپید روی : مَتاع	اسلام : حَقّ ، فَضْل
آهنک کردن : اِسْتوا ، سَوا	اشارت و بعضی گفتند بمعنی نبشتن
آهنک کردن راه راست : سَییل	نیز بود : وَحی
آیت قرآن و سورة وی : نَجْم	اصطخر جَنّی : أَحَد
۱	اضماری که درو بود : اِلّی (یعنی
ابتدا کردن : اِنْشا	معنی فعل مُضَمَّر و محذوف از آن
ابر : سَمّا	فهمیده می شود)
ابراهیم خلیل : اَوَّل	افزونی آفرینش پیرهای فریشتگان :
اختلاف آفرینش صورت جانوران :	شیء
شیء	اقرار دادن به بندگی : اِسْلَام
اخلاص : تَقوی	اقرار دادن به بندگی خدا برا :
ارجمندی و بی همتایی : عِزّة	قُتوت
از : فِی	اگر : اِنْ
از جای برداشتن : نُشُوز	اگر نه : اِلّا

او امید داشتن : رَأَى	الهام : وَحَى
اهل روزگار : عَالَمِينَ	الهام دادن : هُدَى
اهل کتاب : عَالَمِينَ	امان : حَبَلْ
اهل کشتی نوح : نَاسْ	امت محمد : أُمَّة
اهل مصر خاص : نَاسْ	امت محمد که گواهی دهند بر
اهل مکه خاص : نَاسْ	پیغامبران و امتان ایشان برسانیدن
ایستادن : إِطْمَئِنَّانَ ، ظَلَّ	وحی : شَهِيد
ایستادن در نماز : قُتُوتْ	امر و نهی و حدود و احکام : شَىْءْ
ایمان : خَيْرٌ ، رَحْمَةً ، صَلَاحٌ ، نُورٌ	انداختن : رَجَمَ ، قَذَفَ
هُدَى	اندازه کردن : خَلَقَ ، قَدَّرَ
ایمن گردانیدن : إِيمَانْ	اندر بایست : حَاجَةً
ب	اندرز کردن : عَهْدَ ، قَضَا
با : إِلَى ، فِي	اندك : قَلِيلٌ ، يَسِيرٌ
باد : رِيحٌ	اندك و بسیار از کاین زن : شَىْءْ
باران : رَحْمَةً ، سَمَاءً ، مَاءً	اندیشه کردن : ذِكْرٌ
باران و فراخی نعمت : حَسَنَةً	ان شاء الله گفتن : تَسْبِيحٌ ، سُبْحَانَ
بار گران کشیدن : وَزَرَ	انکار کردن : ظَلَمَ ، كُفَّرَ
بارهای گران : أَثْقَالَ جَمْعٍ ثَقِيلٍ	او : كَانَ
	اوّل : وَجْهٌ

باری تعالیٰ: نُور	با یکه دیگر خلاف کردن:
باز داشتن: صُدُود، صَرْف، عِزَّة،	شِقَاق
نَصْر	بیاد برافشاندن: ذَرُو (بی همز)
باز داشتن عذاب: شِء	بیالا برشدن: إِظْهَار
باز گردانیدن: قَلْب	بت: أَحَد
باز گشتن: بَوء، تَوَلَّى، كَرَّة	بتان: إِنْكَ، رِجْز
باز گشتن خواستن: هُدَى	بتر: أَدْنَى
باطل: لَعُو	بترازو: مَكَان
باطل کردن: بَاطِل	بتمامی جوانی رسیدن: إِسْتَوَا
، ، : ضَلَال	بیچد بر کاری ایستادن: قُوْت
با کسی کاویدن و ستهیدن:	بخش کردن: صَرْف
جِدَال	بخشیدن غنیمت: شِء
بالا تر در پیروزی: فَوْق	بد اندیشی: رَیْب، ظَنٌّ
بالای رودباری از سوی مشرق:	بد بختی: ضَلَال
فَوْق	بدرستی: إِنْ، هَلْ
بانگک جبرئیل درد دنیا به عذاب:	بدل درمان: فَضْل
صَنِخَة	بدلی که خود را بدو برهاند:
باید: کَانَ	عَدَل

بدی : سَيِّئَةٌ	برگزیدن : اِشْتَرَا
بر : فَوْقَ ، فِی ، مِنْ	برکماشتن : وَكَيْل
برابر : سَوَا	برنج : طَعَام
برابر شدن : اِسْتَوَا	بسرون آمدن در دین ازضالالت و
برابر کردن چیزی با چیزی :	شبّهت : مُرْقَان
عَدْل	بریدن : تَقْطِيع
برادر در دین : اَخ	بریده ناشدن : مَدَّ
برادر در شرک : اَخ	بزرگ : کَرِيم
برادر نسبی از مادر و پدر : اَخ	بزرگ بسال : کَبِير
برانگیختن : حَشَرَ ، خَلَقَ ، نُشِور	بزرگ برای و علم : کَبِير
بالا تر نشستن : نُشُوز	بزرگتر : فَوْق
برتر و بلندتر در منزلت : فَوْق	بزرگ تن و قوی : جَبَّار
بر جای بداشتن : هُدَى	بزرگوار : کَبِير ، کَرِيم
بر جای بلند شدن : ظُهُور	بزرگوارى : ذِكْر ، عِزَّة
برخی از شکار : شَيْء	بزرگى : قَدْر
برف : مَاء	بزرگى در جاه و منزلت : صَلاح
بر گردانیدن : فِتْنَةٌ	بزرگى نماينده : کَرِيم
بر گرفتن عیسی از میان جهودان	بزه : حَرَج ، سَبِيل ، فِتْنَةٌ ، وَزَر
و بردن وی با آسمان : تَوَقَّى	بزه بى کفر : فِسْق

بوی : ریح	بزدان کردن : أَخَذَ
به : إِلَى ، فِي ، مِنْ	بسیار : حِسَاب ، کَیِّس ، کَرِیم
بهانها : سَبِيل	بسیارتر : فَوق
بهتر : سَلَام	بسیارشدن و بلند شدن : طُغْيَان
بهره : حَقّ	بصلاح آوردن : هُدَى
بهشت : آخِرَة ، حَسَنًا ، حُسْنَى ، دارالآخره و دارالسلام و دارالمقامه و دارالقرار ، رَحْمَة ، فَضْل ، يَمِين	بعد از روز کار نوح تا بآخر الزمان : عَالَمِينَ
بیا گاهانیدن : قَضَا	بکار کسی برخاستن : تَوَلَّى
بیان حلال و حرام و امر و نهی که در توریه است : نُور	بکناره رسیدن : تَأْوِيل
بیان ظلال و حرام و امر و نهی که در قرآنست : نُور	بکناره رسیدن آفتاب : مُسْتَقَرّ
بیداد کردن : إِعْتَدَا ، بَاطِل ، بَغْي ، سَبِيل ، طُغْيَان ، عُدْوَان	بگذشتن : مَشَى
بیداد کردن بر مردم : ظُلْم	بگشت : كَانَ
بیداد که مسلمان بر تن خویش کند بگناه : ظُلْم	بگمان سخن گفتن : رَجَم
بیرون آمدن : سَبِيل	بلغزانیدن از حق : ضَلَال
	بلال غلام ابوبکر : أَحَد
	بلند گردانید : إِظْهَار
	بلا و سختی : ضَرّ ، ضَرَاء
	بنی اسرائیل خاص : نَاس
	بود : گَانَ

بیرونی پوستانهای سر مردم : بَشَر	بیماری : ضَرّ ، مَرَض ،
بیرون شدن از فرمان خدای بَتَرَك	بیماری و بدحالی : ضَرَاء
توحید : فِسْق	بینا بچشم : بَصِير
بیرون شدن از فرمان خدای و	بینا بحجّت : بَصِير
لیکن بگناه بی کفر و شرک : فِسْق	بینا بدل : بَصِير
بیرون شدن جان از تن بعقوبتی و	بینایی تیز : حَدِيد
بعد از آن باز گشتن وی بتن در	پ
دنیا بدان سان که بنی اسرائیل را	پاداش : حِسَاب ، دین
بود بسؤالی که موسی را کردند :	پادشاهی و آرایش لشکر و مال :
مَوْت	تَشْيء
بیزار شدن : كُفْر	پادشاهی و بزرگواری : تَشْيء ،
بیزاری از همه عیبی : سُبحَانَ	فَوْق
بی فرمانی : فَاحِشَة	پادشاهی و قهر : سُلْطَان
بی فرمانی کردن : اِثْم ، بَغْي ،	پارها : زُبُر
تَقْوَى ، طُغْيَان ، فَسَاد	پاره ای از چیزی : فَرِيق
بی فرمانی کردن زن شوهر خویش	پاکا : سُبحَانَ
را : نُشُوز	پاک شدن از بزه : طُهُور
بیفگندن : اِلْقَا	پاک شدن از حیض و پلیدی :
بی گمان : يَقِين	طُهُور

پس : خَلَفَ ، وَرَا	پاک شدن از کفر و شرک : طُهُور
پس اگر نه : فَلَوْ لَا	پاک شدن از گناه : طُهُور
پس چرا نه : فَلَوْ لَا	پاک شدن دل از شک : طُهُور
پس نه : فَلَوْ لَا	پاکی زن از حیض : عِدَّة
پشتهها : طُهُور	پایان عمر : حین
پلید کاری کردن : بَغَى	پذیرفتن : أَخَذَ
پلید و زشت : خَبِثَ	پراکندن : نَشَرَ
پنج نماز : ذِکْرُ	پراکنده شدن : نُشُور
پنداشتن : طَنَّ	پراکنده کردن : تَقْطِيعُ
پند دادن : حِكْمَةٌ ، ذِکْرُ	پرداختن : قَضَا
پندهای پیشینگان در کتابها : زُبُرُ	پرده : غَاشِيَةٌ جمعش غواشی بنا
پنهان : يَسِيرُ	بقول بعضی از مفسران
پوزه : سَاقُ	پروردگار : مَوْلَى ، وَكِيلُ ، وَلِيّ
پهلوی : جَنْبُ	پروردن : إِنْشَا
پیایی : دَأْبُ	پرهیز کاری : بَرّ
پیدا شدن : طُهُور	پریان : جَنَّةُ
پیدا کردن : تَفْصِيلُ	پرستیدن : تَقْوَى ، دُعَا
پیدا کردن : ذِکْرُ ، صَرْفُ	پرستیدن بتان : طَائِعُوتُ
ضَرْبُ ، فَرَضُ ، قَذْفُ ، هُدَى	پرستیدن : دُعَا

پیغامبری و پادشاهی و کتاب و	پیدا کردن راه: قَصْد
دیوان و پریان و دانستن سخن	پیدا و برابر: قَبَل
مرغان و چارپایان: شیء	پیرایه و جامه: شیء
پیغامبری و نامه: فَضْل	پیروزی و دست یافتن: نَصْر
پی کردن: سُوء	پیروزی و غنیمت: خَيْر
پیمان: عَهْد	پیسی: سُوء
پیمان و نامه: حَبْل	پیش: وَرَا
ت	پیش باز آمدن: تَلَقَّى
تا: لِّلَّا	پیش پای: قَدَمَ جَمْعُش أَقْدَام
تاریکی شب و تاریکی آب و	پیش رو: إِمَام
تاریکی شکم ماهی: ظُلُمَات	پیش رو و یگانه در دانش: أُمَّة
تا نه: لِّلَّا	پیغام: وَحْي
تباه کردن: هَلَاك	پیغامبر: أَحَدٌ، ذِكْرٌ، شَيْءٌ، نُورٌ
تباهی کردن: فَسَاد	پیغامبران: صَادِقِينَ
ترازو: مِيزَان	پیغامبران خاص: نَاسٌ
ترسایان نسطوری و مار یعقوبی و	پیغامبران و کتابها: هُدًى
ملکایی: أَحْزَاب	پیغامبر ما علیه السلام: أَوَّلٌ
ترس و بیم: ضَرَّ	پیغامبری: حِكْمَةٌ، حُسْنٌ، رَحْمَةٌ،
ترسیدن: تَقْوَى، خَوْفٌ، رَجَا	شیء

ث

ثنای نیکو: سَلَام، لِسَانِ صِدْق

ج

جادوی کردن: فَسَاد

جامه‌ها: ثِيَاب

جامه پوشیدنی: لِيَاس

جان: رُوح، نَفْس

جانوران خاص: شَيْء

جای بازگشتن: مَثْوَى

جایگاه: مَقَام، مَكَان

جایگاهی که مردم در وی پیاپی

ایستد و درنگ کند: مَقَام

جای گرفتن: بَوء

جبرئیل: رُوح

جدا کردن: تَفْصِيل

جدا کردن از يك ديگر: قَضَا

جداکننده: فُرْقَان

جز: إِلَّا، وَرَا

تفسیر قرآن: حِكْمَة

تمام آفرینش: سَوِيّ

تمام کردن: قَضَا

تن: نَفْس

تنگی: حَرَج

تنگی باران: ضَرَاء

تنگی باران و کمی نبات زمین:

فَسَاد

تنگی و کمی باران: سَيِّئَة

توانایی: قَبَل

توانستن: اِسْتِطَاعَة

توانگری و بی‌نیازی: اِسْتِطَاعَة

توانگری و درویشی: شَيْء

توبه کردن: هُدَى

توحید: اِيْمَان، تَقْوَى، حَسَنَة،

حَقّ، دِيْن، ذِكْر، شُكْر،

عِبَادَة، هُدَى

توریه: اِمَام، ذِكْر، هُدَى

چون : إِنْ ، أَنَّى	جماع کردن : مَسَّ
چهل سال : حِین	جمع کردن : حَشَرَ
چیز : شَیْء	جمله زمین : أَرْض
چیزی فرا گرفتن : تَلَقَّى	جمله مردم : نَاس
ح	جنبندگان خاص : شَیْء
حاضر : شَهِید ، شَهِید	جنس : شِیعَة
حال : طَبَق	جواب باز دادن : إِلْقَا
حجاب : حِجْر	جهاد بعمل و کردار : جِهَاد
حجابی میان دو چیز : بَرَزَخ	جهاد بگفتار : جِهَاد
حجّت : بُرْهَان ، سَبِيل ، سُلْطَان	جهودان : هُود
حرام : حِجْر ، خَبِیْث	چ
حسد بردن : بَغَى	چاشتگاه : ضُحَى
حقاً : حَسَناً	چسبیدن : مَیْل
حق مردم : شَیْء	چشم : عَیْن
حکم راندن : كِتَاب	چشمه آب بهشت : عَیْن
حکم کردن : قَضَا	چشمه‌ای که آفتاب بدان فرو
حلال : طُهْر ، طَیِّب ، طَیِّبَات	شود : عَیْن
حلال کردن : فَرَض	چشمه دوزخ : عَیْن
	چنانکه : مَا

حلال و حرام : شئیء

حمله کردن : میل

حمیت : غزّه

خ

خاندان : آل ، اهل ، شیعه

خانه کعبه : اوّل

خالص کردن : اسلام

خاموش بودن در نماز از سخن :

قنوت

خبر دادن : اِلاّ ، رأی

خدا : ولیّ جمعیّش اولیا ، أحد

خدای : وجه

خدایان : شئیء

خدای را بپاکی یاد کردن :

تسبیح

خدای عزّوجلّ : اوّل ، حقّ ، سلام

خدای عزّوجلّ که او بزرگوار و

فهر کننده خلق است : جبار

خرابی کردن : فساد

خرد : قلب

خریدن : اشترا

خستگی : مرض

خشم دارنده : رقیب

خشم و کینه : حاجه

خشنود شدن : اطمئنان ، فرح

خصوصت کردن : جدال

خطا : لائم

خطا کردن : ضلال

خطبه خطیب : قرآن

خلاف در دین : خیانه

خلق : امة

خندیدن : صدود

خنور خانه : متاع

خو : دأب ، دین

خوابگاهها : مضاجع

خواب گزاردن : تأویل

خوار و زبون شدن : استضعاف

خواستن : دُعَا	دانستن : خَوْف ، رَأَى ، عِلْم
خواسته : عَرَض	داوری کردن : دِينَ ، فَتْح
خواسته و فرزند : فِتْنَة	در : مِنْ
خواندن : هُدَى	در آسمان : سَبَب
خواهر : أُخْت	دراز : گَبِير
خواهش کردن : شَىء	درجت : مَكَان
خوردن : طَعْم	درخت حنظل : شَجَرَة
خورش : طَعَام	درخت خرما : شَجَرَة
خویشان پدری : أُمَة	درخت زقوم : شَجَرَة
خویشاوند : حَمِيم ، مَوْلَى ، وَلِيّ	درخت زیتون : شَجَرَة
خویشاوندان : أَهْل	درخت سپیدخار : شَجَرَة
خویشی و هم شهری : أَخ	درخت گندم : شَجَرَة ، شَجَرَة الخُلْد
خیانت کردن در امانت : خِيَانَة	درخت مرخ : شَجَر الأَخْضَر
خیر و نصرت : رَحْمَة	درخت موز : شَجَرَة
داد ستدن : نَصْر	در دمیدن : رُوح
داد کردن : عَدْل	در رسیدن : رَهَق
داد گردنیک مرد : عَدْل	درست : حَقّ
دادن : مَدّ	درست : سَوِيّ
	درست بکردن : تَأْوِيل

دشمنی : شَقَّاق	درستی : عَدَل
دشنام دادن : رَجَم ، سُوء	درستی و راستی : یَمِین
دشنام دادن بی کُفر : فِسْق	درست : عَلِیْظ
دشوار داشتن : فِرار	درشتی : عِزَّة
دُعا : صَلَاة	درشدن درملت شرک : شَیْء
دقیانوس : أَحَد	درمانده شدن : خُسْران
دل : ثِیَاب ، قَلْب ، نَفْس	درنمازیشتن شدن : إِظْهَار
دل و سینه و تن کافر : طُلُمَات	درود و آفرین : صَلَاة
دورشدن : طُهور	دروغ گفتن : بَا طِل
دورشدن : فِرار	دروغ گفتن : خَلْق
دوزخ : آخِرَة	دروغ گفتن بی کفر : فِسْق
دوزخ : دارالبواروسوء الدَّار	دزدیدن : ظَلَم
دوست : مَوْلی	دست : یَد
دوستی : رَحْمَة ، شَیْء	دست بازداشتن : عَفْو ، نَسْی
دوستی دردنیا : مَوَدَّت	دست راست : یَمِین
دوستی دردین : مَوَدَّت	دست قدرت : یَد
دولت : کَرَّة	دست نفقه از وجه استعارت : یَد
دوم دمیدن صور اسرافیل : صِیْحَة	دستوری دادن درچیزی : إِذْن
دویدن : سَعَى	دست یافتن : طُهور

راست شدن : مَدَّ	دیار نمود : حَجَر
راست کردن خلق : صَلَّاح	دیدار : عَيْن
راست گوی داشتن : شَىْء	دیدن : عِلْم
راست گوی داشتن بدل و بزبان :	دیدن و دریافتن : حَسَّ
إِيْمَان	دین : أَمْر، خَلْق، سَبِيل، صِرَاط،
راندن : حَشَر، رَجَم	صَلَاة، وَجْه، هُدَى، يَمِين
راه : سَبِيل، صِرَاط، 'عُدْوَان	دین اسلام : رَحْمَة
راه راست : سَوَى	دین اسلام : سُبُلُ السَّلَام (در ذیل
راه راست گرفتن : مَشَى	سلام)، سَوَى، نُور
راه روشن و پیدا : إِمَام	دیو : طَاغُوت
راه سپردن : سَبِيل	دیوانگی : جِنَّة، مَسَّ
راه نمودن بحجَّت : هُدَى	دیوانه شدن : فِتْنَة
راه نمودن در دین : هُدَى	ذ
راهها و منزلها : سَبَب	ذبایح : طَعَام
راه یافتن در دین : سَبِيل	ذَل و خواری : خَزَى
رحم پیوستن : بَرَّ	و
رحمت : رُوح، رُوح	رأى : قَلْب
رُستخیز : آخِرَة، أَمْر، فَتْح	راست : حَقّ
رُستن نبات زمین : حَيَاة	راست شدن : اِسْتَوَا

روزی : رَحْمَة	رسته : صَفَة
روزی خاص : شَیْء	رسن : حَبَل : سَبَب
روزی خوش : طَیِّبَات	رسوا کردن : خِزْی
روزی در بهشت : فَضْل	رسیدن : سَمِیل
روزی در دنیا : فَضْل	رفتن : سَعَى ، مَشَى ، ضَرْب
روشنایی : نَار	رک کردن : حَبَل الوریذ
روشنایی که حق تعالی مومنان را	رمیدن : فِرَار
روز قیامت برصراط کرامت	رنج و سختی : غَارَة جمعش غَمَرَات
کند : نُور	رنج و نیکی : شَیْء
روشن شدن زمین آن جهان بنور	روز : یوم
ایزد تبارک و تعالی : نُور	روز آدینه : شاهد بنابگفته بعضی
روشنی روز : نُور	ازمفسران
روشنی ماه : نُور	روز تمام : ضَحَى
روشها : مَثَل	روز رُستخیز : یوم
روی : وَجْه	روز قیامت : غَاشِیَة
رویا روی دیدن : رَأَى	روز کار : حِین
روی بگردانیدن : تَوَلَّى ، صُدُود	روز کار از پس مرگ تا بقیامت :
ریا در کردارها : شِرْک	بِرْزَخ
ریا و آوازه : قَلِیل	روزه داشتن : عِدَّت

ز

زادهای سفر : اُنْقَال

زبان : لِسَان

زَبَر هر چیز : فَوْق

زدن : ضَرْب

زر : زُخْرُف

زشت : سُوء

زَفَت : غَلِيظ جمعش غِلَظ

زمین اردن و فلسطین : اَرْض

زمین اهل اسلام : اَرْض

زمین بهشت : اَرْض

زمین بی نبات : مَيِّت

زمین خشك : بَلَد

زمین خوش : بَلَد

زمین مدینه : اَرْض

زمین مصر : اَرْض

زمین مگه : اَرْض

زنا : اِثْم ، خِيَانَة ، سُوء ، فَاحِشَة

زنان آزاد : مُحْصَنَات

زنان باشوی : مُحْصَنَات

زنان پارسا : مُحْصَنَات

زندگانی : حَيَاة

زندگانی روز قیامت که بعد از آن

هرگز نمیرند : حَيَاة

زندگانی و مرگ : شَيْء

زنده شدن : نُشُور

زن مرد : اَهْل

زن و فرزند : لَهْو

زوال حق : رَهَق

زود گشتن : حِسَّ

زیان : سُوء

زیان کار شدن : خُسْرَان

زیان کردن : ضَرَّ

زیان و کم کردن : ظَلَم

زید : اَحَد

زینهار : عَهْد

س

سَاعَة : حِين

سَفَر : جَنْب	سَالِهَا : أُمَّة
سلاح و تیر انداختن : قُوَّت	سپاس بر نهادن : فَضْل
سلامت : سَلَام	سپاس داری کردن : شُكْر
سلام دادن بَرِيك ديگر : سَلَام	ستاره : نَجْم
سُنَّت : هُدَى	سحره فرعون که ایمان آوردند :
سوختن : فِتْنَة	أَوَّل
سو کند : عَهْد ، يَمِين و جمعش	سخت : كَبِير ، لَمَّا
أَيْمَان	سخت گرفتن : قُوَّت
سو کند خوردن بر سر سِيَكِي :	سختی : سُوء ، عِزَّة ، قُوَّت
لَقَو	سختی ورنج : سَاق
سو کند دروغ که سو کند خواره	سخن : كَلِمَة
بدان قصد نکند و آن را راست	سخن بَسَر گفتن : وَحَى
داند : لَقَو	سخن گفتن : خَلَق
سوی : قَبَل	سرای : دَار
سوی دست راست : يَمِين	سرهایها : رُؤُس
سیصد و سیزده کس : قَلِيل	سرها : رُؤُس
سیکی و قمار و بت و تیر مقامری :	سزاوار : أَهْل ، حَقّ
رَجَس	سزاوارتر : أَدْنَى
	سزاوار شدن : بَوء



ش

شاد شدن : فَرَح

شب : ظُلُمَات

شدن : إِصْبَاح ، ظَلَّ

شرك : إِنْهَمْ ، بَاطِل ، سُوء ، سَيِّئَةٌ ،

ظَلَم ، ظُلُمَات ، فِتْنَةٌ

شرك آوردن : خَطَا

شرك آوردن بخدا : شِرْك

شریعت : إِيْمَان

شريك کردن ابلیس با خدای در

طاعت : شِرْك

شستن : طُهُور

شش ماه : حِین

شگ : حَرَج ، مَرَض

شکم وزهدان و مشیمه مادر :

ظُلُمَات

شکفتا : سُنبَحَان

شمار : حِسَاب ، دِین ، عِدَّت ،

قُوَّت

شمار کردن : حُسْبَان

شمار گاه نزد ایزد تعالی در قیامت :

مَقَام

شناختن : عِلْم ، هُدَى

شنیدن ایمان : سَمِع

شنیدن بگوش : سَمِع

شور و شر : فِتْنَةٌ

شوهر : بَعْل ، سَیِّد

شوهر زن و زن مرد : زَوْج

شهر : بَلَد ، دَار

ص

صله (= زائد) : إِلَى (الف آن)،

أَم (میم آن) ، أَو (الف آن) ،

ما ، كَان ، مِنْ

صورت نگاشتن : خَلَق

ض

ضعیف شدن : إِسْتِضْعَاف

ط

طاعت : ذِکْر ، سَبِيل

طاعت کردن: بِرّ، صَلَاح،

عِبَادَة

طبقه آسمان: طَبَق

طعام: خَیْر

طعام خوش و جامه نیکو و جماع

از حلال: طَیِّبَات

طمع داشتن: رَجَا

ظ

ظاهر اسلام بزبان نه بدل: اِیْمَان

ع

عاجز شدن: اِسْتِضْعَاف

عافیت: حَسَنَة، خَیْر، رَحْمَة

عاقبت: تَأْوِیْل

عبرت: آيَة، فِتْنَة، مَثَل

عدل: حَقّ، سَوَا

عذاب: اَمْر، یَأْس، خِزْی، رِجْز،

رِیْح، سُوء، مَثَل

عذاب در دنیا: سَبَّیَّة

عذاب سخت که در آن بمیرند و در

دنیا زنده نشوند مگر روز

قیامت: صَاعِة

عذاب کردن: اَخَذَ، هَلَكَ

عذاب کردن درد دنیا: فِتْنَة

عذاب و آمرزش: شَیْء

عذاب و بدل کردن: شَیْء

عذابی که مردم را بیپوشاند: غَاشِیَة

عذر: فِتْنَة

عطا دادن: شَیْء، مَوَدَّة

عقل: حِجْر

عقوبت: اِثْم، نَفْس

عقوبت کردن: بَطْش

علم: سَبَب، نَفْس

علم و فهم: حِکْمَة

عهد شکستن: خِیَانَة

عیسی: اَمْر، رَحْمَة، رُوح

غ

غایت: عَرَض

غزا کردن: جِهَاد، شَیْء

غلام بارگی : سَيِّئَةٌ ، فَاحِشَةٌ	فراموش کردن ضلّال ، نَسِيَ
غمگساری کردن : سُكُونٌ	فرجهای زنان : حَرِثٌ
غم و اندوه : ضَرَاءٌ	فرزند : وَلِيّ
غنیمت : عَرَضٌ	فرزندان : آل
غنیمت حلال : طَيِّبَاتٌ	فرزندان بد یا گروه بد : خَلْفٌ
ف	فرزندِ فرزند : وَرَا
فال بد زدن : طَائِرٌ	فرستادن : فَتَحَ
فام : حَقٌّ	فرستادن کسی بنزدیک دیگر :
فام دادن : مَعْرُوفٌ	صَرَفَ
فرا بسودن : مَسَرَّ	فرستادن محمد (ص) برسالت :
فرا پوشیدن : كُفِّرَ	شَىْءٌ
فراخ دستی : مَعْرُوفٌ	فرمان : إِذْنٌ ، جَنْبٌ ، عِلْمٌ
فراخ گردانیدن و تنگ گردانیدن	فرمان بُردار گردانیدن : وَحَى
روزی : شَىْءٌ	فرمان برداری : دِينَ
فرا گرفتن : أَخَذَ	فرمان برداری کردن : قُتُوْتُ
فرا گرفتن روح و نفس بجملگی	فرمودن : كِتَابٌ ، عَهْدٌ ، هُدًى ،
از تن بهنگام مرگ : تَوَقَّى	وَحَى
فرا گرفتن نفس از تن بهنگام	فروتنی کردن : خُشُّوعٌ
خواب : تَوَقَّى	فروختن : إِشْتَرَا

قربانها که درمناسک حج کنند :

طَبَات

قسمت میراثها : شَیْء

قضا : أَمْر

قَوّت : بَطْش ، یَمِین

قول زشت : سَيِّئَة

قول معروف : حَسَنَة

قوم : أُمَّة

قوم عاد و اموال ایشان : شَیْء

قوم نوح و قوم عاد و نمود و قوم

لوط و اصحاب ایکه : أَحْزَاب

ك

کار پیدا : سَوَا

کارپیش بردن بقهر : ظُهُور

کار زار : بَأْس ، حَرْب ، خَوْف

کارشکفت : شَیْء

کار کردن سَعَى

کار و فرمان : أَمْر

کاری میانه کردن : قَصْد

فرود آمدن : بَوء ، سُكُون

فرو فرستادن : إِلْقَا ، فَرَض

فرو فرستان قرآن : وَحَى

فرو گذاشتن در کمراهی : مَدَّ

فرو نشستن از غذا : شَیْء

فریشتهای بزرگ که او بتن

خویش يك صف باشد و همه

فریشتگان يك صف : رُوح

فریضه کردن : كِتَاب ، فَرَض

فریفته شدن : خُسْرَان

فزون تر : خَيْر ، فَوْق

فزونی از مال : عَفْو

ق

قبیله ابوسفیان : أَحْزَاب

قحط و سختی : بَأْس

قرار گرفتن : إِسْتَوَا

قرآن : ذِكْر ، حَقّ ، حِكْمَة ،

رَحْمَة ، شَیْء ، فُرْقَان ، هُدَى

قرآن خواندن در نماز : صَلَاة

کاشتن : خُسران	شیء، فِتْنَة، فَسَاد، قَضَا
کافر : خَبِیْث	کشتن بنی قُرَیْظَه : اَمْر
کام و آرزوی نفس : هَوَیْ	کشتن در جنگ بدر : اَمْر
کتاب داود : زَبُور جمع زُبُر	کشتن و از خان و مان برون کردن :
کتابها : زُبُر	شیء
کدام چیز : ما	کشتن و بلا : سُوء
کردار بد : رِجْس	کشتن و هزیمت : سَبْتَة
کردار نیکو : قَدَم	کشتن یکی از اهل دین : نَفْس
کردار نیک و بد مردم : طَائِر	کشته کافر در راه خدا : شَهِید
کردار نیکو و بعضی گفتند که	کشنده بناحق : جَبَّار
شرم باشد : لِبَاس	کفار بنی امیه و بنی مغیره :
کردارها : شیء	أَحْزَاب
کردن : کِتَاب، جَعَلَ، خَلَق،	کفر : حَرْب، فِتْنَة
قَضَا، یَد	کفر و دروغ : ظَلَم
کسی را آواز دادن : أَدَانَ، دُعَا	کفر و نفاق : رِجْس
کسی را نقص کردن : حَوَف	کلام خدای عزّوجلّ : رُوح
کشت زار : حَرَث	کلام نیکو : طَیِّبَات
کشت زار و چارپایان : شیء	کمتر : اَدْنَى، قَلِیل
کُشتن : أَخَذَ، خَزَى، رَجَم،	کم کردن : ضَرَّ

کروهی که بهم راست باشند در	کمی : عَدَّتْ
نیک و بد : سَوَا	کنار : حِجَر
گریختن : فِرَار	کناره سخن : مُسْتَقَرَّ
گریز : سُوء	کنشت : صَلَاة
کزاردن : قَصَا	کنشت جهودان : دَارُ الْفَاسِقِينَ
کسترانیدن : مَدَّ ، نَشَر	کوشیدن : سَعَى
کشادن : فَتَح	کیش : أُمَّة ، دین
کشادن پارس و روم و جز آن :	کینه خواستن : وَرَا
شَیْء	فی
کشادن خیر : شَیْء	کرانمایه : کَرِیم
کشادن مگه : أَمَر	کردانیدن : صَرَف
کشادن نُضَیْر : شَیْء	کردش : رَیْب
کشتن بوقت بامداد : إِصْبَاح	کردن کش : جَبَّار
کفتار خلق : کَلَام	کردن کشی : رَهَق
کفتار خدای بواسطه جبرئیل :	کردیدن : عَدَل
کَلَام	کرمی آفتاب : صَحَى
کفتار خدای بی واسطه : کَلَام	کروه : آل ، زَوْج
گفتن : أَمَر ، دُعَا ، شَیْء	کروه جدا کرده : فَرِیق
کُشَمَان : رَیْب ، ظَنُّ	کروه مردم : شِیعَة

کم راه : مَیّت

کم راه شدن : خُسْران ، شَقّاق ،

ضَلال ، طُغیان ، فِتْنَة ، هَلَاک

کم راهی خاص : شَیْء

گناه : اَمْر ، سُوء

گناه کردن : اِثْم

گناه بی شَرک : خَطَا

گناه کردن بی قصد : خَطَا

گناه کسی برداشتن : وِزْر

گناه کسی در گذاشتن : عَفْو

کنجها و مردگان : اَنْقَال

کُوا : وَکِیل

کوا : آنچه رسید از خدا و از

پیغامبران : شَهِید

کوا بر حقوق مردمان : شَهِید

کواه : شَاهِد

کور : آخِرَة

کورها : مَضَاجِع

کوش : اُذُن

کوش فرا داشتن : اِذْن

گونه : شَیْء ، زَوْج

گونهها : تَأْوِیل

ل

لغزائیدن : فِتْنَة

لکن : اَلَا

لوح محفوظ : اُمّ ، اِمَام ، زُبُر ،

حَفِیْظ ، ذِکْر

م

مادر : اُمّ

مادیان : اِنَاث

مارا : فِینَا

مال : خَیْر

مال خاص : شَیْء

مال صدقات : شَیْء

مانند : اَخ ، مَثَل ، عَدْل

ماهی شور : طَعَام

متفق شدن برزم کردن با پیغامبر :

نَار

مرکب جمله خلق آسمان و زمین	مجامعت و بعضی گفتند دست بر
در نفحه صور اول مگر کسانی	هم زدن از خرمی : لَهو
را که خدا استثنا کرد :	محتسبا یعنی بر شمار آورده و
صَاعَّة	مزد جسته : حَسَنًا
مرکب نه چونانکه در دنیا جان	محمد (ص) : رَحْمَةً ، نَاس
در تن آید : مَوْت	محنت : بَلَاء
مزد : حَرْث ، خَيْر	مدارا کردن : صَلاح
مزد و پاداش : شَیْء	مُدَّت : مَتَاع
مستولی شدن : اِسْتَوَا	مردم : نَفْس
مسلمانی : اِسْلَام ، خَيْر	مردم کتابی و شهری : اَهْل
مطلع گردانیدن : اِظْهَار	مردن : هَلَاك
معبودان کُفَّار : شَیْء	مرده : مَيِّت
معرفت : نُور	مرده را زنده کردن : شَیْء
معصیت : خِيَانَة	مردی که هر چه بشنود قبول کند :
مگه : بَلَد	اُذُن
مکس : شَیْء	مرغ : طَائِر
مکر : اِلَّا ، لَمَّا	مرکب : اَمْر ، قَضَا ، يَتَقِن
مِلَّة : سَبِيل	مرکب از عقوبتی که بعد از آن
منزلت : مَفْوِی	زنده شوند در دنیا : صَاعَّة

نابینا بچشم : اَعْمَى	منفعت : مَتَاع
نابینا بحجّت : اَعْمَى	منفعت خاص : شَيْء
نابینا بدل : اَعْمَى	منفعت و خیر : شَيْء
ناخواستن : تَوَلَّى	منّ و سلوی یعنی کز نکبین و سمانه :
نادان شدن : ضَلَّال	طَبِیَّات
نادانی و کم راهی : غَمْرَة	موسى : اَوَّل
ناسازگاری کردن زن باشوهر :	مؤمن : طَبِيب
فَاحِشَة ، نُشُوز	مؤمنان : صَادِقِينَ
ناسپاسی کردن : كُفِّر	مؤمنان اهل توریة خاص : نَاس
ناسخ و منسوخ : شَيْء	مؤمنان خاص : نَاس
ناشناختن : كُفِّر	مهاجریان خاص : صَادِقِينَ
نام بتی : بَعْل	مهتر : سَيِّد
نام مردی که او را کعب بن اشرف	می : اِثْم
گفتندی : طَاغُوت	میان : سَوَا
نام نهادن : جَعَلَ	میراث : شَيْء
نام هود پیغامبر : هُود	میراث خواره : مَوَالِی
نامه : اِمَام ، شَيْء ، وَحَى	میل کردن : ظَلَّ
نباتی که ساق ندارد : نَجْم	ن
نیشستن : قَضَا	نابکاری کردن : مَرَض

نماز : سُبحانَ ، صَلَاة	نُبی : قُرآن
نماز آدینه : ذِکَر	نخستین دمیدن صور اسرافیل : صَیْحَة
نماز بامداد : قُرآن	نخستین کسی که در اسلام کافر
نماز کرن : اِسْتِغْفَار	شد : اَوَّل
نماز کردن سوی بیت المقدس :	نزد : فِی
ایمان	نزدیکتر : اَذْنِیْ
نه : لَمَّا ، مَا ، هَلْ	نشان : آیَة ، بُرْهان ، شَیْء
نه اندك و نه بسیار از قضای خدا :	نشان دادن : جَعَلَ
شَیْء	نشان دادن : قَدَّر
نه اندك و نه بسیار از کابین زن :	نصرت : قُرْبان
شَیْء	نصیحت کننده : وَلِیْ
نهاد دین و داد : مِیزان	نصرت و غنیمت : حَسَنَة
نه که : اُم ، اَو	نعمت : بَلَاء ، رَحْمَة
نیرو : رِیح ، قُوَّت	نگاه دار : رَقِیب
نیست : اِنْ ، مَا	نگاه دارنده : حَفِیْظ
نیک خواستن : مَوَدَّة	نگاه دارنده و باز دارنده :
نیک شدن : زَكْوَة	و کِیل
نیکو : طَیِّب ، کَرِیم ، مَعْرُوف	نگاه داشتن : ذِکَر
نیکویی : زُخْرُف	نگریستن بکار کسی : رَأَی

نیکوئی کردن: صَلَاح

نیکی: حَسَنَة، حُسْنی

نیکی: خَیْر

نیکی خاص: شَیْء

و

واجب شدن: حَقّ، قَضَا

واجب کردن: فَرَض

واجستن: حَسَّ

وحی: أَمْر، ذِکْر، رُوح

ورده کردن: أَخَذَ

وسوسه دیو: وَحی

وسوسه و مکر دیو: رِجَز

وصف کردن: ضَرَبَ

وعده: کَلِمَة، مَعْرُوف

وعده پسین: آخِرَة

وقت برون آمدن فرزندان از شکم

مادر: شَیْء

ه

هر آیتی که محکم است از آیات

شرایع و فرایض و غیر آن:

أَمّ

هر چه خدای خواست: شَیْء

هر چه در زمین است از نبات و

درختان و جانوران و غیرش:

شَیْء

هر چیز که جز خدا: شَیْء

هر درختی که ساق ندارد: شَجَرَة

هزیمت شدن از صف کافر: قَرَأَى

هزیمت و کشتن: خَوْف

هزینه تنگ کردن بر عیال: قَدَر

هست: هَلْ

هشتاد کس از مؤمنان که با نوح

در کشتی بودند: قَلِيل

هلاک شدن: ضَلَال، هَوَى

هلاک کردن: فَسَاد

همتا: زَوْج

هم چنین: کَانَ

همسایه: جَار

هم عهد : مَوَلٰی

همه : صَفّ

همه آفریده : شَیْءٌ

هم یکی و هم دو : زَوْج

هنباز : شَهِید

هنکام : اُمة ، لَمَّا

هنکام و وقت : یَوْم

هوای مختلف : شِیعَة

هیچ : قَلیل

ی

یا : اُمّ ، اَوْ

یاد کردن بدل : ذِکْر

یاد کردن بزبان : ذِکْر

یار : اَخ ، جَار ، زَوْج ، وَلِی

یاری خواستن : دُعَا

یاری کردن : اَمْر ، فَتْح ، نَصْر

یاری کردن و لشکرشکستن :

شَیْءٌ

یك بار : کَرَّة

یك تن : نَفْس

یك مرد که نامش نعیم بن مسعود

الاشجعی بود : نَاس

یکی : شَیْءٌ

یکی از اهل دین : نَفْس

یکی از کافران : اَحَد

یکی از مسلمانان : اَحَد

یقین : ظَنّ

یملیخا : اَحَد

چند یادداشت

مقاتل بن سلیمان :
ص ۱ س ۲
ابوالحسن مقاتل بن سلیمان از پیشوایان
علم تفسیر بشمار می آید و بسیاری از مفسران و
محدثان گفته‌های خود را به او مستند می‌دارند
اصلش از بلخ بوده سپس بمر و از آنجا بعراق آمده و در سال ۱۵۰ وفات
یافته است. آثار مهمی در علوم قرآن و قراءات و تفسیر تألیف کرده که مهم
تر از همه تفسیر کبیر اوست که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده^(۱)
خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گفته‌های موافقان و مخالفان او را نقل
کرده است، برخی گفته‌اند مهارت و استادی او در تفسیر همچون مهارت
و استادی زهیر بن ابی سلمی در شعر و ابوحنیفه در کلام است و برخی
دیگر گفته‌اند او در دروغ و بدعت همپایه جهم بن صفوان و عمر بن
صبیح می‌باشد^(۲)، طبری از او در تفسیر خود نقل نکرده و او را غیر موثوق
دانسته است^(۳)، و برخی گفته‌اند که او قرآن را مطابق عقیده یهود و نصاری
تفسیر می‌کرده^(۴). از کتاب « وجوه القرآن » که بتازی تألیف کرده
اثری در دست نیست و سیوطی هنگامی که در معرفت وجوه و نظایر در

۱ - الفهرست، ابن ندیم، ص ۵۱

۲ - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۳ ص ۱۶۰

۳ - معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۶ ص ۴۴۱

۴ - حیوة الحیوان، دمیری، ج ۲ ص ۳۲۰

قرآن بحث می کند گوید از قدما مقاتل بن سلیمان درین باره کتاب تألیف کرده است^(۱).

برو کلن در کتاب خود آثاری که از مقاتل بن سلیمان باقی مانده نقل کرده است^(۲).

ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم
تفسیر ثعلبی :
ثعلبی نیشابوری متوفی ۴۲۷ در علوم قرآن یگانه
ص ۱ س ۱۸
زمان خود بود و آثار فراوانی از خود بجا گذاشت
که مهم تر از همه کتاب « الکشف والبیان عن تفسیر القرآن » است^(۳).

یا قوت حموی گوید علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی
متوفی ۴۶۸ پس از آنکه در لغت و ادب بهره وافق گرفت برای فرا
گرفتن تفسیر و علوم قرآن بمحضر درس ثعلبی روی آورد و بیش از
پانصد کتاب او را بر او قرائت کرد از جمله تفسیر کبیر او که ملقب به
« الکشف والبیان عن تفسیر القرآن » است که شهرت و آوازه آن از بحر و
بر عالم گذشته و بسهل و وعر جهان رسیده است :

فسار مسیر الشمس فی کُلِّ بلدة

وهب هبوب الريح فی البر والبحر^(۴)

۱ - الاتقان فی علوم القرآن ، سیوطی ج ۱ ص ۱۴۲

۲ - تاریخ ادبیات عرب ، برو کلن ، ملحقات ج ۱ ص ۳۳۲

۳ - طبقات المفسرین ، سیوطی ، ص ۵

۴ - معجم الادباء ، یا قوت حموی ، ج ۵ ص ۱۰۱

سیوطی گوید ثعلبی از کسانی است که در تفسیر متکی بقصص و اخبار هستند ولی توجّهی بصحّت و سقم آنها نمی کنند^(۱).

احمد بن محمد بن مظفر رازی ایرادات و مناقشاتی بر تفسیر ثعلبی وارد ساخته و آنهارادر کتاب «مباحث التفسیر» خود آورده است. و محمد ابن الولید بن محمد معروف به ابن رندقه تفسیر ثعلبی را تلخیص کرده و آن را به «مختصر الکشف و البیان فی تفسیر القرآن للثعلبی» نامیده است^(۲).

برو کلمن در کتاب خود نسخه های متعدّدی از تفسیر ثعلبی را نشان داده است^(۳).

در همه مأخذی که مراجعه شد کمیّه او «ابو اسحق» است و ظاهراً کاتب نسخه بجهت تشابه خطی آن را «ابو الحسن» نوشته است.

این تفسیر که به تفسیر هر وی^(۴) نیز اشتهار

تفسیر سور آبادی:

دارد تألیف ابوبکر عتیق بن محمد سور آبادی

ص ۱ س ۱۸

هر وی است که از معاصران الب ارسلان

(۴۵۵ - ۴۶۵) بوده^(۵).

۱ - الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۲ ص ۱۹۱

۲ - فهرس الکتب العربیه فی دارالکتب المصریه، ج ۱ ص ۶۰ و ۶۱

۳ - تاریخ ادبیات عرب، بروکلمن، ج ۱ ص ۴۲۹، ملحقات، ج ۱ ص ۵۹۲

۴ - کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج ۱ ص ۴۴۹

۵ - تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، ص ۶۹۴

کتاب «ارشاد التفسیر فی بشارات التذکیر» که در فهرست دارالکتب المصریه از آن بعنوان «المستخرج من التفسیر العتیق» یاد شده خلاصه‌ای از همین تفسیر است^(۱).

از مجلّات تفسیر سورآبادی نسخه‌هایی متفرّق در کتابخانه‌های بادلیان و دیوان هند و ترکیه موجود است که استاد مینوی از آنها برای کتابخانه مرکزی دانشگاه عکس برداری کرده‌اند. نسخه تربت شیخ جام که در موزه ایران باستان محفوظ است نیز مختصری از این تفسیر است. این مختصر با عنوان «ترجمه و قصص قرآن» از محل هدیه آقای دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه بچاپ رسیده است (شماره‌های ۷ و ۸).

ابوبکر محمد بن الحسن بن محمد بن
تفسیر نقاش:
زیاد بن هارون الموصلی ثمّ البغدادی متوفی
ص ۱ س ۱۸
۳۵۱ از پیشوایان عراق در علم تفسیر و قراءه بشمار
می رود، از کتب مهمّ او شفاء الصدور فی تفسیر القرآن الکریم، والاشاره
فی غریب القرآن، والموضح فی معانی القرآن است.
ابن ندیم گوید او از قراء مدینه السلام بود و طالبان علم قرآن

۱ - نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در باره نسخه‌های خطی
ص ۷۵ (نقل از ادبیات فارسی تألیف استوری، قسمت اول، علوم قرآنی
ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی).

از اقصیٰ نقاط عالم بسوی او می‌شتافتند و بر او قراءه می‌کردند و تفسیر کبیر او دوازده هزار ورق بوده است^(۱).

برخی از دانشمندان باو عقیده نداشته‌اند از جمله ذہبی دربارہ او گوید: «مترکّ لیس بثقة علی جلالته و نبیله» و دارقطنی گوید: اویک بار کسری انوشروان را کسری ابوشروان گفته و ابوشروان را کنیه فرض کرده^(۲)، و حاجی خلیفه او را از مفسرانی می‌داند که تفسیرشان مشحون بفوائد است ولی محذوف الا سائید می‌باشد^(۳).

گفته‌های نقاش در برخی از تفاسیر فارسی مورد استناد قرار گرفته از جمله ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در تفسیر کشف الاسرار وعدة الا برار در موارد بسیاری از او نقل می‌کند^(۴). بطوری که از یکی از داستانهای کتاب فردوس المرشدیه که سیرت نامه شیخ ابو اسحق کازرونی است بر می‌آید این کتاب نسخه‌اش نایاب بوده و از شهری بشهری می‌فرستاده‌اند و مورد نسخ قرار می‌گرفته است^(۵).

برو کلمن از نسخ تفسیر نقاش که در قاهره و موزۀ بریتانیا است

۱ - الفهرست ، ابن الندیم ، ص ۵۰

۲ - طبقات المفسرین ، سیوطی ، ص ۳۰

۳ - کشف الظنون ، حاجی خلیفه ، ج ۱ ص ۴۳۱

۴ - از جمله در ج ۸ ص ۱۰۶

۵ - فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه ، محمود بن عثمان ، ص ۱۴۶

در کتاب خود نام برده است^(۱).

تفسیر شاپور:
ص ۱ س ۱۸
ابوالمظفر شهفور (= شاهپور) بن طاهر
ابن محمد اسفراینی متوفی ۴۷۱ از معاصران
خواجه نظام الملک بوده و خواجه نسبت باو
عنایت و توجه داشته است^(۲) او در تفسیر و فقه و اصول و ملل و نحل دست
داشت و در فنّ اخیر کتابی از او بنام «التبصیر فی الدین» باقی مانده و
مهم ترین اثر او تفسیر کبیر اوست که به فارسی نوشته و به «تاج التراجم
فی تفسیر القرآن للعاجم» نامیده است، گاهی از این تفسیر تعبیر به تفسیر
طاهری کرده اند^(۳). دو نسخه از جلد دوم این تفسیر در کتابخانه مدرسه
عالی سپهسالار بعنوان تفسیر اسفراینی موجود است^(۴) نسخ دیگری از
مجلدات این تفسیر در کتابخانه های استانبول و اروپا محفوظ است که
عکس غالب آنها را استاد مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهیه
کرده اند.

تفسیر واضح:
ص ۱ س ۱۹
از کتاب فوق نشانی بدست نیامد جز
آنکه برو کلمن از ابو محمد علی بن محمد بن
مبارک دینوری متوفی ۳۰۸ کتابی بنام «الواصخ

۱ - تاریخ ادبیات عرب، برو کلمن، ملحقات ج ۱ ص ۳۳۴

۲ - طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۳ ص ۱۷۵

۳ - نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۷۵

۴ - فهرست کتابخانه مدوسه عالی سپهسالار، ابن یوسف شیرازی،

فی تفسیر القرآن « که اساس آن از ابن عباس است نام برده و نشان داده که نسخه‌ای از آن بشماره ۱۶۵۱ در کتابخانه لیدن موجود است ^(۱) .

و نیز استوری در میان کتابهای لغات قرآن بفارسی که تالیف آنها همین نیست از کتابی بنام « واضح البیان فی لغات القرآن » نام می‌برد که مؤلف و کاتب آن محمد صالح است و به فهرست ایا صوفیه ج ۲ ص ۱۴۶۲ شماره ۵۶ ارجاع می‌دهد ^(۲) .

عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری از
مشکل قتیبه :
پیشوایان علم لغت و اخبار است و در سال ۲۱۳ بدینیا
ص ۱۹
آمده و در ۲۶۷ در گذشته ^(۳) از آثار مهم او

در باره لغات قرآن دو کتاب است بنام « تفسیر غریب القرآن » و « تأویل مشکل القرآن » در مقدمه کتاب اول گفته که در این کتاب بتأویل مشکل نمی‌پردازم « إِذْ قَدْ أَفْرَدْنَا لِلْمُشْكِلِ كِتَابًا جَامِعًا كَافِيًا بِحَمْدِ اللَّهِ » ^(۴) و در مقدمه کتاب دوم گفته : « وَأَفْرَدْتُ لِلْغَرِيبِ كِتَابًا كَثِيرًا لَا يَطُولُ هَذَا الْكِتَابُ » ^(۵)؛ و ابن مطرف کنانی متوفی ۴۵۴ دو کتاب فوق را

۱ - تاریخ ادبیات عرب ، بروکلین ، ج ۱ ص ۲۰۴

۲ - نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ص ۱۲۸

۳ - بغیة الوعاة ، سیوطی ، ص ۲۹۱

۴ - تفسیر غریب القرآن ، ص ۳

۵ - تأویل مشکل القرآن ، ص ۲۵

درهم آمیخته و کتابی بنام «الْقُرَاطِين» تألیف کرده است و در مقدمه کتاب گفته: «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَنْظِمَ الْغَرِيبَ مَعَ الْمُشْكَلِ فِي عَقْدٍ وَأَضْمَّ الْفَائِدَتَيْنِ فِي سَرْدٍ»^(۱). سیوطی هنگام تألیف کتاب الاتقان، کتابهای غریب القرآن و مشکل القرآن ابن قتیبه را در دسترس داشته و از آنها استفاده کرده است^(۲).

و اما اینکه ابن قتیبه بصورت قتیبه آمده از باب اطلاق اسم پدر بر فرزند است نظیر منصور حلاج، جریر طبری، خفیف، بواب، صباح، ادهم که در متون فارسی بجای حسین بن منصور حلاج، محمد بن جریر طبری، ابو عبدالله محمد بن خفیف، ابن بواب، حسن صباح بکار رفته است^(۳).

غریب القرآن عزیری: ابوبکر محمد بن عزیر سجستانی عزیری
متوفی ۳۳۰ از دانشمندان است^(۴) که در علم لغات
ص ۱ س ۱۹

قرآن مهارت داشته و کتاب مشهور او «غریب القرآن» که پانزده سال در تألیف آن رنج برده و سپس آن را بر ابن انباری قراة کرده است بیش از کتابهای دیگر او شهرت پیدا کرده است. علی بن زید بیهقی متوفی ۵۶۵ در کودکی کتاب السامی فی الاسامی

۱ - القرطین، ابن مطرف کنانی، ص ۲

۲ - الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۱ ص ۷

۳ - یاد داشتهای قزوینی، ج ۱ ص ۷۶

میدانی و مصادر اللغة زوزنی و غریب القرآن عزیری را حفظ کرده است^(۱). در مورد نام پدر او و نسبت بآن اختلاف است دارقطنی و ابن ما کولا و دیگران «عزیز» و «عزیزی» نقل کرده اند ولی ابن نجار از کسانی که کتاب او را انتساح کرده اند نقل می کند که «عزیر» و «عزیری» دیده اند و نیز گوید استاد شیخ ابو محمد بن الاخضر نسخه ای از غریب القرآن بخط مصنف دیده که این جمله در آخر آن آمده: «کتبه محمد بن عزیر». آنانکه عزیزی را ترجیح داده اند گویند نسبت به عزیر «عزری» می شود نه «عزیری»^(۲). مؤلف وجوه قرآن نیز «عزیری» ضبط کرده است.

غریب القرآن سجستانی نیز از کتابهایی است که سیوطی در تألیف کتاب الاتقان از آن استفاده کرده و در مقدمه کتاب خود از آن نام می برد^(۳). این کتاب در سال ۱۲۹۵ هجری قمری در حاشیه «تبصیر الرحمن و تیسیر المنان» در قاهره چاپ شده سپس در سال ۱۳۲۵ ق بعنوان «غریب القرآن المسمی بنزهة القلوب» بطبع رسیده است^(۴). برو کلמן در کتاب خود نسخ متعددی از این کتاب نشان داده است^(۵).

۱ - معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۵ ص ۲۰۸

۲ - بغية الوعاة، سیوطی، ص ۷۲

۳ - الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۱ ص ۷

۴ - معجم المطبوعات العربیه، یوسف سرکیس، ص ۱۰۰۸

۵ - تاریخ ادبیات عرب، برو کلמן، ج ۱ ص ۱۲۳، ملحقات ج ۱ ص ۱۸۳

ص ۲۰ س ۵ :

قَدْ اسْتَوَىٰ بِبَشْرٍ عَلَىٰ الْعِرَاقِ

مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ وَ دَمٍ مُّهْرَاقٍ

بیت فوق در بارهٔ بشر بن مروان خارجی گفته شده و بنا بر نقل صاحب تاج العروس از اخطل است که جوهری آن را انشاد کرده^(۱).

ص ۱۱۷ س ۱۲ :

فَقُلْتُ لَهُ ارْفَعْهَا إِلَيْكَ وَأُحْيِهَا

بِرُوحِكَ وَأَقْتَتُهُ لَهَا قِيَتَةً قَذْرًا

بیت فوق در لسان العرب به ذوالرُثمه نسبت داده شده و بجای « ارفعها » « خذها » دیده می شود^(۲).

« روجه سیم طاغوت بمعنی نام مردی بود

کعب بن اشرف

که او را کعب بن اشرف گفتندی »

ص ۱۸۴ س ۱۳ :

کعب بن اشرف از یهودیانی بود که با

پیغمبر دشمنی می ورزید و کفار قریش را براو برمی انگیخت و مقتولین

بدر را مرثیه گفت پیغمبر درباره او فرمود : « اللَّهُمَّ اكْفِنِي ابْنَ الْأَشْرَفِ

بِمَا شِئْتَ » سپس بدست محمد بن مسلمه مقتول گردید^(۳).

۱ - تاج العروس ، ذیل کلمه سوو .

۲ - لسان العرب ، ذیل کلمه قوت .

۳ - امتاع الاسماع ، مقریزی ، ص ۱۰۹

نعمیم بن مسعود :
 « ووجه دوم ناس بمعنی يك مرد بود که
 نامش نعمیم بن مسعود بود » ص ۲۸۱ س ۱۹

نعمیم بن مسعود بن عامر الأشجعی از
 اصحاب حضرت رسول است که در غزوه خندق به پیغمبر پیوست و مشرکان و
 بنی قریظه را شکست داد و در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت^(۱).

موارد اصلاح نسخه

صفحه سطر	اصلاح شده	اصل متن
۲۲ ۸	لَا يُرَىٰ	لَا تُرَىٰ
۴۶ ۳۰۲	مَا هَذَا	إِنْ هَذَا
۴۸ ۱۵	جَاءَهُمْ	جاءَكُمْ
۴۹ ۱۰	بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ	بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ
۵۵ ۱۷	أَلَا يَتَّقُونَ	أَفَلَا تَتَّقُونَ
۵۹ ۱۱	لَا يُؤْلُونَ	لَا يُؤْلَنَ
۷۴ ۱۶	تُصِيبُهُمْ	تُصِيبُكُمْ
۷۴ ۱۶	يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ	تَسُوهُمْ
۷۶ ۱۳	الْفُرْقَانِ	مَرْتَمٍ
۸۹ ۴	خَطِيئَاتِكُمْ (درسورة الأعراف)	خَطَايَاكُمْ (درسورة البقرة)
۹۱ ۹	يَدْعُونَ	تَدْعُونَ
۹۱ ۱۰	آیه به متن اضافه شد زیرا صدر آیه با صدر آیه پیش	
متفاوت بود		
۹۴ ۱۷	الْأَسْرَىٰ	الْأُسَارَىٰ
۹۹ ۵	الْقَصَصِ	بنی اسرائیل
۹۹ ۷	تَدْعُونَ	در قرآن «تَعْبُدُونَ» است
ولی چون مصنف با «تَعْبُدُونَ» تفسیر کرده اصلاح نشد		

وجوه قرآن		۳۷۰
الروم	العنكبوت	۱۸ ۱۰۰
قتیة (رجوع شود بیادداشتها)	قتیة	۱۲ ۱۱۷
قال	قالَ أَوْسَطُهُمْ	۲ ۱۲۶
چهارده (چون وجه چهاردهم عین وجه دوازدهم بود حذف گردید)	سیزده	۱ ۱۲۷
لِیَسْکُنُوا	لِیَسْکُنُوا	۲ ۱۳۱
لِیَسْتَقِرُّوا	لِیَسْتَقِرُّوا	۳ ۱۳۱
سَوَاءَ	سُوءًا	۱۵ ۱۳۷
وَأَدْخِلْ	أَسْلُكْ	۱ ۱۳۸
أُولَئِكَ لَهُمْ	أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ	۱۸ ۱۳۸
مَنْ ذِي الَّذِي	مَنْ ذَا الَّذِي	۹ ۱۳۹
نُنْسَاهَا	نُنْسِهَا	۱۴ ۱۵۳
صَرَفْنَا فِي	صَرَفْنَا لِلنَّاسِ فِي	۱۸ ۱۷۱
الَّذِينَ يَوْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ	الَّذِينَ يَوْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ	۳ ۱۷۳
صَلَّوْا تَكَ	صَلَّوْا تَكَ	۱۸ ۱۷۳
أَخَذَ	أَخَذَتْ	۴ ۱۷۶
وَمَثَلُ	مَثَلًا	۱۴ ۱۹۰
أَلَا	أَنْ	۱۷ ۱۹۴

أَلَّا تَعْدِلُوا	۸ ۲۰۴	أَنْ لَا تَعْدِلُوا
ادَّارَكَ	۱۸ ۲۰۸	أَدْرَكَ
أَمِ	۶ ۲۱۰	مَنْ
حِمَّة	۳ ۲۱۱	حَامِيَّة
اضْرِبْ	۷ ۲۱۱	أَنْ اضْرِبْ
فَقَسَىٰ	۱۷ ۲۱۵	عَسَىٰ
لَا تَبْعُثْ	۱۲ ۲۲۶	لَا اتَّبِعْ
لَا يَسْتَحْيِي	۷ ۲۲۸	لَا يَسْتَحْيِي
النَّسَا	۹ ۲۲۸	البقرة
نَسْتَحْيِي	۱۷ ۲۲۹	نَسْتَحْيِي
قَدَرُوا اللَّهَ	۳ ۲۳۳	قَدَّرَ اللَّهُ
لَا تَبْعُوكَ	۱ ۲۳۵	لَا اتَّبِعُوكَ
نَفْسًا	۲ ۲۴۱	أَنْفُسًا
،	۵ ۲۴۱	،
قَلِيلٌ	۸ ۲۴۱	قَلِيلًا
يَكُونُ	۸ ۲۴۴	كَانَ
الْأَحْزَابِ	۱۰ ۲۴۴	النَّسَا
و درسورة النسا	۱۲ ۲۴۴	وهم درین سوره
اسْتَيْسُوا	۱۴ ۲۴۶	اسْتَأْيِسُوا

وجوه قرآن		۳۷۲
فَلَمْ	فَإِنْ لَمْ	۴ ۲۵۹
لَا مَسْئَمَ	لَمَسْتُمْ	۶ ۲۵۹
فَجَعَلْنَا	وَجَعَلْنَا	۱ ۲۶۵
لَمْ تُخَلِّقُوا	لَمْ يُخَلِّقُوا	۸ ۲۷۶
وَالْمِيزَانَ	وَالْمِيزَانَ	۴ ۲۸۰
آلِ عِمْرَانَ	البقرة	۱۱ ۲۸۱
آتَيْهِمْ	آتَاهُمْ	۱۷ ۲۸۱
نُنْسِهَا	نُنْسَاهَا	۲ ۲۸۵
يُضْلِحَا	يُضَالِحَا	۶ ۲۸۷
الْمَجَالِسِ	الْمَجَالِسِ	۹ ۲۸۷
لَا تُنْقِمَ	لَا تُنْقِمَ	۱۳ ۲۸۸
لَا أُقْسِمُ	لَا أُقْسِمُ	۹ ۲۹۱
لَهُ	لَهُمْ	۱۸ ۲۹۷
لُسَيْنُهُ	لُسَيْنُهُ	۶ ۳۰۲
تَكْتُمُونَهُ	يَكْتُمُونَهُ	۶ ۳۰۷
آیه متن آیه ۱۰۴ سوره الانعام بود که آخر آن «بحفیظ»		۲ ۳۰۹
است و نمی تواند مورد شاهد باشد لذا آیه ۱۰۷ همان		
سوره آورده شد .		

۱۳ ۳۱۲ الفتح

المائدة (وقالت اليهود
ازاول این آیه که درمتمن آمده
بود حذف شد زیرا جزو این
آیه نیست).

[در چاپ کتاب نیز متأسفانه چند غلط رخ داده که بیشتر آنها
مربوط به اعراب کلمات است و خواننده خود می‌تواند آنها را اصلاح
کند].

مَشْخَصَات مَأْخَذ

الاتقان فى علوم القرآن ، سيوطى ، ١٣١٨ ق
الاستيعاب فى معرفة الاصحاب ، ابن عبد البر ، حيدرآباد ١٣١٨ ق
امتناع الاسماع ، مقرئزى ، قاهره ١٩٤١ م
بغية الوعاة ، سيوطى ، قاهره ١٣٢٦ ق
تاريخ ادبيات عرب ، بروكلمن ، ليدن ١٩٤٣ تا ١٠٤٩ م (بزبان
آلمانى) .

تاريخ بغداد ، خطيب بغدادى ، قاهره ١٣٤٩ ق
تاريخ كزیده ، حمدالله مستوفى ، تهران ١٣٣٩ ش
تأويل مشكل القرآن ، ابن قتئبه ، قاهره ١٣٧٣ ق
تفسير غريب القرآن ، ابن قتئبه ، قاهره ١٣٧٨ ق
حياة الحيوان ، دميرى ، قاهره ١٣٠٥ ق
ديوان ابن يعين ، تهران ١٣١٨ ش
ديوان خاقانى ، تهران ١٣١٦ ش
ديوان منوچهرى دامغانى ، تهران ١٣٢٦
ديوان ناصر خسرو ، تهران ١٣٠٧ ش
زندگى و آثار حبيش ، ايرج افشار ، فرهنگ ايران زمين دفتر ٤
جلد ٥ ، تهران ١٣٣٦

شرح شافىة ابن الحاجب ، رضى الدين استرآبادى ، قاهره ١٣٥٨ ق

- طبقات الشافعية الكبرى، سبکی، قاهره ۱۳۲۴ ق
- طبقات المفسرين، سيوطی، لیدن ۱۸۳۹ م
- فردوس المرشديه فی اسرار الصمديه، محمود بن عثمان، تهران ۱۳۳۳ ش
- فرهنگنامه های عربی بفارسی، علی نقی منزوی، تهران ۱۳۳۷ ش
- الفهرست، ابن النديم، قاهره مطبعة رحمانيه
- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ابن سيف شیرازی، تهران ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ ش
- فهرس الكتب العربیة فی دار الكتب المصریة، الجزء الاول، قاهره ۱۳۴۲ ق
- القرطین، ابن مطرف کنانی، قاهره ۱۳۵۵ ق
- کشف الأسرار وعدة الأبرار، رشیدالدین میمدی، تهران ۱۳۳۹ ش
- کشف الظنون، حاجی خلیفه، استانبول ۱۳۶۰ ق
- کنج باز یافته، گردآورده محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۴ ش
- المدهش، ابن جوزی، بغداد ۱۳۴۸ ق
- معجم الادباء، یاقوت حموی، چاپ مر کلیوٹ
- معجم المطبوعات العربیة، یوسف البان سر کیس، قاهره ۱۳۴۶ ق
- المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم . محمد فؤاد عبدالباقي، ق ۱۳۷۸
- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه های خطی، تهران ۱۳۴۰ ش
- یاد داشتهای قزوینی ج ۱، تهران ۱۳۳۲ ش

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
سه	پیش گفتار
نه	احوال و آثار مؤلف
پانزده	مراد از وجوه قرآن
بیست و پنج	خصایص ادبی کتاب
سی و سه	نسخه کتاب
۳۱۷-۱	متن کتاب
۳۲۱	فهرست لغات
۳۲۷	فهرست وجوه معانی لغات
۳۵۸	چند یادداشت
۳۶۹	موارد اصلاح نسخه
۳۷۴ - ۳۷۵	مشخصات مآخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسیار و شکر خدای را که خالق دو جهانست نماند و ذوالجلال و
 دایانست صانع سبزه و نجوم و ارکانست و راز خلق زمین و آسمانست
 قادر و وفود و منزل قرانست و در روز محمد علیه السلام کی بسند خلقت
 نیست خاتم انبیاء و زین زمانست و بر اصحاب و عشایر و هر کجا رخاذاست
 بنی بر کعبه شیخ ادیب ابوالفضل حبیب بن ابومیم بن محمد النقیس رضی
 الله عنه کی چون از تصنیف کتاب بیان التصریف ببرد اختم نگاه کردم
 کتاب وجوه القرآن که مقاتل بن سلیمان رحمه الله بتاری ساخته بود
 بسیار کلمات را از اسما و افعال و حروف کی و شرح آن دو وجه یا سه
 وجه بیان کرده بود در کتاب تفسیر ابوالحسن الثعلبی رحمه
 الله که کلماتی را چهار وجه و وجه موجود یافتیم و بسیار کلمات را کی
 سه وجه و چهار وجه گفته بود در تفسیر ثعلبی هر یک را شش و هفت
 معنی یافتیم و بسیار کلمات را وجوه فرود گذاشته بود یعنی بیان وجوه
 آن نکرده بود از آن سبب کی طریقی اختصار نگاه داشته بود و نیز ترتیب
 کتاب خویش نه بر طریقی نهاده بود کی استخراج آنچه طلب کنند نمودت
 حاجت شرح وجوه آن کلمات را بر و ذی یا بذین چون احوال کتاب و ذی
 بذین صفت دیدم و خواستم که در وجوه قرآن کتابی سازم کامل و مفید

يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا يوم القيامة وذكر
سورة الانقطار لقت يوم لا تخاف نفس لنفس شيئا والأمر
يومئذ لله وان من معي در قرآن سيار ست

سهرى شاد كتاب وجوه قرآن روز پنجشنبه
مست و چهارم ماه صفر سال ۱۰۰۰ و شصت و هفت

از هجرت بیخبر ما صلی الله علیه و سلم
کتاب مستغنیة ابو الفضا حشیش بن ابراهیم و محمد الطباطبائی
الله له و اولاد الله و من قرأه و استغنی به و ذلك بیدر قوسیه
بجاء الله تعالى

والحمد لله حمداً حمداً مصلواته على خير خلقه محمد وآله واصحابه
و سلم تسبیح کثیر



